



تقریرات درس خارج اصول

استاد آیت الله فرحانے دامت برکاته

جلسات ۷۱ الی ۸۰

۹۹/۱۱/۱۲ - ۹۹/۱۰/۲۹

قم - مدرسه ی فقهی امیرالمؤمنین علیہ السلام



@albayann



برای ورود به کانال ایضا کلیک کنید

فهرست جلسات

جلسه ۷۲

۹۹/۱۰/۳۰

جلسه ۷۱

۹۹/۱۰/۲۹ 

جلسه ۷۴

۹۹/۱۱/۰۴

جلسه ۷۳

۹۹/۱۱/۰۱

جلسه ۷۶

۹۹/۱۱/۰۶

جلسه ۷۵

۹۹/۱۱/۰۵

جلسه ۷۸

۹۹/۱۱/۰۸

جلسه ۷۷

۹۹/۱۱/۰۷

جلسه ۸۰

۹۹/۱۱/۱۲

جلسه ۷۹

۹۹/۱۱/۱۱

۹۹/۱۰/۲۹

جلسه هفتاد و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

تسلیت ایام سوگوای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

با تسلیت مجدد ایام سوگواری امّ ابیها بی بی فاطمه زهراء سلام الله تعالى علیها و با آرزوی قبولی طاعات و عبادات و تلاش های ارزشمند تبلیغی همه عزیزان مان، امیدواریم در این ایامی که انقلاب اسلامی به احیاء سیره فاطمی نیازمند است، سیره فاطمی سیره بصیرت و حضور به هنگام در میدان عمل است، و انصافاً باید گفت در زمان امیرالمؤمنین(ع) همان طور که الان می گوئیم مرد میدان عمل به ولایت امّ ابیها بی بی فاطمه زهراء بوده و وظیفه تبلیغ، تبیین و احیاء این سیره

فاطمی در این شرائط بسیار حساس که انقلاب اسلامی در عالم، الحمد لله فراگیر است برای حفظ و استمرار و صیانت از این انقلاب نیازمند به زنده نگه داشتن سیره فاطمی است، عزیزان در سراسر کشور کار ارزشمند تبلیغ را انجام می دهند و حوزه علمیه الحمد لله هم مأمور به تولید علم و هم مأمور به تبلیغ دین و هم دفاع از مبانی نورانی شیعه و سیره اهل بیت، خاصه سیره فاطمی است که کلنا حجج الله و أمنا فاطمه حجة الله علینا. خداوند ان شاءالله قبول بکند.

مرور بحث؛ فرمایش امام(ره) در مسئله مندوحه و دو حد وسط ایشان

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام(ره) بود در مسئله مندوحه و عرض کردیم که امام(ره) بر اساس مبنای خودشان در مسئله خطابات قانونی که دو تا حد وسط مهم در این مبنای مطرح بود، یکی حد وسط عدم انحلال خطابی که مشتمل بر عنوان عام است و یکی مسئله تقنین عقلائی که تقنین عقلائی اراده تشریحیه را اراده تقنینیه تبیین کردند و تقنین عقلائی اقتضاء می کند که خطاب منحل نشود و خطاب، خطاب قانونی و با آن لوازمی باشد که در جای خودش بیان شد.

بر اساس این فرمایش حضرت امام(ره) آن موقع ما مسئله اشتراط قدرت را در فعلیت تکلیف ناظر به

خطاب خصوصی و جزئی و شخصی می دانیم و اگر کسی انحلال را انکار کرد و خطابات عامه منحل به خطابات خاصه نشدند نیاز به قدرت برای امتثال در هر فرد فرد مکلفین لازم نیست، فقط قابلیت انبعاث و امکان تحقق مأموریه و در جمعی از مکلفین است که شرط صحت این قانون است و این فعلیت را درست می کند که توضیح آن را دادیم.

بیان دو فرض و رد لزوم قید مندوحه در هر دو فرض توسط امام(ره)

امام(ره) بر اساس این مبناء اشکال کردند به اینکه ما باید ببینیم با این مبناء باز قید مندوحه لازم است؟ چون اگر مندوحه نباشد در واقع تکالیف از فعلیت می افتند و تکالیف انشائی که با هم تضاد ندارند، تکالیفی با هم تضاد دارند که بر اساس سیستم مشهور به فعلیت برسند و لذا فعلیت محتاج قید مندوحه است، عرض کردیم امام(ره) می خواهند بفرمایند که با سیستم ما دو فرض وجود دارد و در هر دو فرض مندوحه لازم نیست.

فرض اول در این فضا این است که ما دو تا عنوان داشته باشیم که این دو تا عنوان همیشه با هم ملازم هستند، فی کل عصر و مصر هیچگاه اینها از هم منفک نمی شوند لذا هر مکلفی را که شما در نظر بگیرید

وقتی که با یک عنوان درگیر است با آن عنوان دیگر هم درگیر است، در این صورت خوب، حتی بر مبناء ما یعنی حضرت امام(ره) دیگر نمی توانیم بگوئیم که این تکلیف به عنوان اول و تکلیف به عنوان دوم(که فرض بر این است که همیشه با هم هستند و ملازمه دارند فی کل عصر و مصر) می تواند فعلیت پیدا کند، چون امکان ندارد، چون اگر بخواهد تکلیف به عنوان اول بعث به عنوان اول فعلیت پیدا کند، زجر به عنوان دوم هم فعلیت پیدا می کند و ما نمی توانیم جمعی از مکلفین را داشته باشیم که بگوئیم که مبتلی به یکی هستند نه دیگری، یک جمعی مبتلی به عنوان الف هستند که مبعوث الیه است و جمعی مبتلی به عنوان ب هستند که زجر به آن تعلق گرفته است و چون همیشه جمعی منفک از ابتلاء به دیگری داریم آن موقع فعلیت تکلیف برای هر دو درست است، بر اساس تلازم وجودی این دو عنوان فی کل عصر و مصر چنین فرضی تحقق پیدا نمی کند، وقتی چنین فرضی تحقق پیدا نمی کند دیگر اراده مقنن متمشی نمی شود، و وقتی اراده مقنن تمشی پیدا نکرد، این تکلیف، تکلیف به محال است اصلاً، از باب اینکه تکلیف به محالی وجود دارد تکلیف تکلیف محال خواهد شد با توضیحاتی که دادیم

امام(ره) می فرمایند که در این فضا حالا ما باید ببینیم که نیاز داریم به قید مندوحه؟ خوب، حالا یک

کسی ممکن است که بگوید ما محل نزاع را مقید می کنیم به قید مندوحه تا اینکه این فرض را بیرون کنیم، یک کسی در این فضای فرض اول حرف بزند، امام(ره) می خواهند بگویند که نه خیر، در اینجا ما نیاز به قید مندوحه نداریم، چرا نداریم؟ به خاطر اینکه اگر مولی به حسب ثبوت و واقع بداند این تلازم فی کل عصر و مصر را، مجبور است که یکی از این دو کار را انجام بدهد، اگر به سبب عالم ثبوت هر دو ملاک تساوی دارند باید ما را مخیر کند بین احد التکلیفین، نمی تواند هر دو تا تکلیف را ابلاغ برای اجراء کند و این دو تا تکلیف فعلیت پیدا کنند، چون امکان چنین فعلیتی وجود ندارد، و عرض شد که تمشی چنین اراده ای از مولی محال است، مولی حکیمی که واقف به واقع ثبوتی است.

یا مخیر مان می کند اگر هر دو تا ملاک و مناط از جهت اهمیت تساوی دارند، اگر نه به حسب عالم ثبوت یکی از ملاک ها اقوی از دیگری است خوب، باید ابلاغ اجرائی را به آن عنوانی بدهد که ملاک اهم را دارد، دیگر معنا ندارد دو تا را ابلاغ کند و قید مندوحه را قید کند در محل بحث ما، لذا امام(ره) می فرمایند ۱- بر اساس مبناء ما در خطاب قانونی، ۲- [و بر اساس] مبناء ما در انشاء و فعلیت، وجود قید مندوحه در فرض اول غلط است. ما نمی توانیم مندوحه ای برای محل

نزاع بیاوریم، چرا؟ چون فرض این است که دو عنوان متلازم فی کل عصر و مصر داریم، مندوحه به چه علتی بیاید، مولای حکیم علی الاطلاق علم به ثبوت دارد و علم ثبوتی او به تلازم فی کل عصر و مصر این دو عنوان به اضافه علم او به ملاکی که در این دو عنوان وجود دارد سبب می شود که یا این دو ملاک مساوی باشند، مولی ما را مخیر کند در امتثال این تکالیف، دو تا را ابلاغ کند ولی ما را مخیر کند در امتثال، یا یکی اهم از دیگری است خوب، مولی به حسب عالم واقع آن را که اهم است ابلاغ می کند برای اجراء و دیگر وجود مندوحه اینجا بی معنا است که ما بگوئیم مولی مندوحه بیاورد، وجود مندوحه اینجا لغو و بی خاصیت است، اینها تلازم وجودی دارند، مولی علم به این تلازم دارد، مولی علم به هر دو ملاک دارد، و مولی به حسب واقع تشخیص می دهد کدام ملاک اهم است یا اهمی در بین نیست. پس امام(ره) می فرمایند در فضای این تلازم [آوردن قید] مندوحه بی معنا است.

اما اگر فرض کردیم چنین تلازمی وجود ندارد و در واقع ما هستیم و دو تا عنوان که این دو تا عنوان ملازم هم نیست و خلاصه صُدْفَةً و اتفاقاً با هم همراه شدند، و ابتلاء به این دو عنوان موردی است، اتفاقی است، صدفه ای است نه یک تلازم وجودی، نه خیر، و ما همیشه تعدادی از مکلفین و جمعی از مکلفین



را داریم که به یکی مبتلاء هستند و به دیگری مبتلی نیستند،

امام(ره) می فرمایند که بر اساس سیستم ما آن موقع ما دو تکلیف داریم که این دو تا تکلیف فعلیت دارند، اولاً تکالیف سر عنوان عام قانونی ما انشاء می شوند، ثانیاً ابلاغ می شوند برای اجراء، ابلاغ می شود تکلیف اول، تکلیف به عنوان صلاة است، ابلاغ می شود برای اجراء، همیشه عده ای از مکلفین داریم که صلاة را برگزار می کنند و مرتکب به غصب هم نیستند، تکلیف دوم تکلیف به غصب است، ابلاغ می شود برای اجراء، زجر از غصب ابلاغ شده برای اجراء، بعث از صلاة ابلاغ شده برای اجراء، عده زیادی از مکلفین که در معرض بحث غصب هستند منزجر می شوند از غصب ربطی هم به صلاة ندارد، عده زیادی از مکلفین که مأمور به صلاة هستند صلاة را انجام می دهند کاری به غصب ندارند، نه در مرحله انشاء مشکلی وجود دارد، چون بر عنوان کلی انشاء صورت گرفته است، و نه در مرحله فعلیت و ابلاغ برای اجراء مشکلی وجود دارد چون جمع قابل توجهی از مکلفین را داریم که صحت عقلائی تقنین و ابلاغ را درست می کند، اینها منبعت می شوند و منزجر می شوند بلا محذور، این وسط یک جمع سومی داریم که گاهی وقت ها مبتلی به هر دو می شوند، خوب، در این صورت اینها مأمور به تکلیف هستند اما معذور

در مخالفت هستند، امام(ره) می فرمایند که چون بر اساس سیستم ما(که در جای خودش توضیح دادیم) عجز عذر در مخالفت است، عذر در مخالفت با تکلیف فعلی، عجز است، همان طور که جهل عذر است عجز هم عذر است، نه اینکه عجز سبب بشود که اینها به فعلیت نرسند که ما مشکلی داشته باشیم، ما دو تا تکلیف فعلی داریم آن کس که مبتلاء به هر دو است عاجز از امتثال است اشکالی ندارد، وقتی عاجز است امتثال نمی کند به جهت عجزش.

امام(ره) می فرمایند که در این سیستم ما که فعلیت مشکل پیدا نکرده است به دلیل ابتلاء به مخالف، چرا مشکل پیدا نکرده است؟ چون فعلیت تابع این است که در واقع جمع قابل توجهی منبعت و منزجر بشوند که هستند چنین جمعی، همیشه یک چنین جمعی وجود دارند و تلازمی در متن واقع در کار نیست که این را منتفی کند، در فرض اول منتفی می شد به جهت وجود تلازم، این دو تا عنوان همیشه با هم بودند و ما مکلفی را پیدا نمی کردیم. لذا امام(ره) فرمودند ما در فرض دوم به قید مندوحه نیاز نداریم.

بله، در سیستم مشهور که فعلیت را متوقف بر قدرت می دانستند و شرط قدرت را شرط در فعلیت حکم می دانستند و بدون قدرت فعلیتی به وجود نمی آمد و

احکام انشائی می شدند و در بین احکام انشائی ما تضاد و تزاممی نداشتیم درست بود این مطلب، اما در فضای مبناء ما که در واقع فعلیت را محقق می دانیم و قدرت را شرط در فعلیت نمی دانیم بلکه عجز را در واقع عذری برای مخالفت تلقی می کنیم و عقل می گوید که در محکمه من کسی که در وادی امتثال عاجز است معذور است، ولو حکم فعلی است، حکم ابلاغ شده برای اجراء، مشکلی نداشته است حکم، انشاء شده ابلاغ شده، فعلیت پیدا کرده به واسطه وجود جمع قابل توجهی از مکلفین و صحت انبعاث و انزجارشان، اما صحت انبعاث و انزجار این جمع حکم را درست می کند این حکم درست شده ما خلاصه برای آن عده ای که به شکل صدفه ای و اتفاقی درگیر می شوند اگر مخالفت شد و نتوانستند امتثال کنند معذور هستند،

لذا امام(ره) می فرمایند ملاحظه می کنید که ما مندوحه را لازم نداریم، در سیستم مبناء ما که حکم قانونی در واقع عنوان کلی را بناء قرار می دهیم ما چنین قیدی را لازم نداریم، از همین توضیح بنده هم روشن شد که ما نیاز نداریم چون انحلال نداریم چون عنوان عامی وجود دارد، ما نیاز نداریم چون اراده تشریحی را اراده تقنینی می دانیم و تقنینی با رویه عقلائی اش در آن انحلال نیست، تقنین با رویه عقلائی اش در آن تبدیل اراده نیست از فعلیت و انشاء، با هر کدام از حد

وسط های امام(ره) که ما کار کنیم ایشان می فرمایند که ما قید مندوحه را لازم نداریم و اصل اشکال منتفی است، نه اینکه اشکالی وجود داشته باشد که بعد من بروم دنبال اینکه تکلیف محال یا تکلیف به محال، بعد بگویم که تکلیف محال هم تکلیف به محال است اما با همان توضیحاتی که استاد بزرگوارمان حضرت آیه الله فاضل(ره) داده اند

جمع بندی اقوال در مسئله

در مقام جمع بندی این طور می شود در فضای حرف مشهور آن فرمایش استاد مان آقای فاضل(ره) که حرف نهائی بود و ما تقویت کردیم و دفاع کردیم که انشاء و فعلیت شان آن طور می شود، در فضای امام(ره) که بحث مراتب حکم امام(ره) و بحث خطاب مشتمل بر عنوان عام، یا بحث خطاب قانونی امام(ره) مبناء تحلیل ما قرار می گیرد باز اشکالی اصلاً وجود ندارد که من بخواهم برای حل اشکال قید مندوحه را مطرح کنم، آمدن قید مندوحه ریشه اش دخالت قدرت در فعلیت [بود که] ما این ریشه را سوزانندیم.

اشکال به فرمایش آیت الله فاضل(ره)

از همین جا عرض کردم ما اشکالی داریم به استاد بزرگوارمان حضرت آقای فاضل(ره) خود ایشان قائل

هستند به مبناء استادشان حضرت امام(ره) در مراتب حکم و خطاب قانونی، جای داشت در اینجا مبناء مختار خودشان را مبناء تحلیل قرار بدهند، یا حداقل اشاره می فرمودند که این توضیحی که دارند می دهند توضیح مسئله است با مبناء مشهور، مثلاً مبناء مرحوم آخوند در حکم خطاب، در مراتب حکم یعنی انشاء و فعلیتی که مرحوم آخوند درست می کنند و خطاب، که خطاب، خطاب خصوصی شخصی است، علی ای حال باید می گفتند که بناء بر مختار ما که [نظر] مختار حضرت امام(ره) است اصلاً اشکالی در کار نیست، این فرمایش آقای فاضل(ره).

اشکال به بیان آیت الله سبحانی (دام ظلّه)

اشکالی هم داریم به فرمایش استاد بزرگوار دیگرمان حضرت آقای سبحانی به جهت اینکه آیت الله سبحانی "دام ظلّه العالی" در همین بحث مندوحه یک بیانی دارند که باز این بیان، محل اشکال است و مبناء شان را باید روشن کنند و آن بیان این است که ایشان در بحث مندوحه در واقع سه قول نقل می کنند، می گویند قول اول، قول صاحب فصول است که مندوحه لازم است، قول دوم، قول مرحوم آخوند است که مندوحه لازم نیست، قول سوم، قول صاحب قوانین است

که ایشان نقل می کنند که بالاخره خلاصه میرزا

رضوان الله تعالى عليه قائل هستند به اینکه اگر این مسئله قصوراً لازم باشد مندوحه لازم است، نه اگر تقصیراً بعد این را از کجا استنباط می کنند فرمایش صاحب قوانین را؟ ایشان می فرمایند صاحب قوانین فرمایشی دارند که از این بحث توسط در دار غصبی که در ادامه بحث اجتماع امر و نهی یک بحثی تکمله ای داریم که خوب، حالا اگر کسی خواست خارج بشود از دار غصبی و توسطی اتفاق افتاد و خواست خارج بشود وضعیتش چطور است؟

آنجا بحثی است و ریشه این بحث این است که چون این شخص مضطر است به این خروج برای فرار از غصب زائد باید خارج بشود، حالا این اضطرار به خروج که برای فرار از غصب زائد دارد اتفاق می افتد چه حکمی پیدا می کند؟ و نماز آنجا چه حالتی پیدا می کند، ایشان آنجا یک بحثی دارند آقای سبحانی می فرمایند که می شود از این فرمایش ایشان [صاحب قوانین] نظرشان را به دست آورد،

ایشان فرمایش فرموده اند که چون این خروج ولو اضطراری است، اما اگر این داخل شدن تقصیراً باشد خروج اضطراری در واقع اضطرار به خروج مانع نیست، حرمت باقی است، به خاطر این که این شخص تقصیراً داخل شده است، اما اگر این داخل شدن قصوری بوده

مثلاً آن موقع خروج یک حکم دیگری پیدا می‌کند، آن موقع بحث مندوحه لازم است یعنی باید ببینیم که این آقا اگر نمازش را عقب انداخت تا خارج بشود اگر نماز قضا شد چه حکمی پیدا می‌کند چون اصل وارد شدن او تقصیری نبوده است،

حضرت آقای سبحانی آنجا این تحلیل را می‌کنند که حالا من اختصاراً نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث بشوم بعد از این بیان، ایشان یک اشکالی می‌گیرند، می‌گویند که حضرت آقا، شما که می‌گوئید این شخص مضطر است ولی چون اضطرارش اضطرار تقصیری است مندوحه لازم نیست خوب، خطاب مضطر که قبیح است، نمی‌شود مضطر را خطاب کرد، شما همین جا باید از آقای سبحانی سوال کنید که خطاب مضطر قبیح است با کدام مبناء؟ با مبناء خطاب قانونی؟ یا با مبناء مشهور؟ یعنی انصافاً جای داشت در عینی که آیت الله سبحانی وارد بحث خطاب شده اند اینجا، حالا حضرت آقای فاضل(ره) اینجا اصلاً وارد بحث خطاب نشده اند که تفکیک کنند بین حرف مشهور و حرف استادشان حضرت امام(ره)،

حضرت آقای سبحانی وارد بحث خطاب شده اند و مسئله خطاب را مطرح کرده اند اما روشن نکرده اند که این قُبْح خطاب مضطر به تکلیف، از بین نمی‌

رود، ایشان خواسته اند بگویند که نمی شود مضطر را خطاب کرد، جواب بدهید که بله، خطاب شخصی به مضطر امکان ندارد، درست است، اما اگر خطاب به یک عنوان عامی است که منحل نشده، یا خطاب یک خطابی قانونی مستند به اراده تقنین است که قطعاً در آن انحلال و توجه به حالات مکلف وجود ندارد چه اشکالی دارد، ما که خطاب خصوصی خاص جزئی را برای مضطر نمی خواهیم درست کنیم که شما بگوئید خطاب قبیح است، جای داشت که صاحب المحصول استاد بزرگوار ما اقلأً اینجا اشاره کنند که بله، ما در نقد فرمایش میرزا باید بین خطاب قانونی و خطاب شخصی تفصیل قائل بشویم.

عدم توجه و تبیین تلامذه امام(ره) مسئله قید مندوحه را بر اساس مبناء استادشان حضرت امام(ره)

حالا چون ان شاء الله در جای خودش ما در بحث توسط و خروج از دار غصبی این بحث ها را انجام خواهیم داد تفصیلش را کاری نداریم، شاهد ما همین یک جمله است که اساتید بزرگوار ما تلامذه امام(ره) متأسفانه توجه نمی کنند یا تبیین نمی کنند که مسئله قید مندوحه با عنایت به تصریح استاد شان حضرت امام(ره) که بر مبناء خطاب قانونی مشتمل بر عنوان عام، مندوحه سرنوشتی متفاوت پیدا می کند با مبناء

مشهور، ایشان روشن نمی کنند که بر اساس توضیحات امام(ره) چه اتفاقی می افتد، حضرت آقای فاضل(ره) که مختارشان خطاب قانونی است اصلاً متعرض نمی شود و اینجا جوابی می دهند با غیر مبناء خودشان، حضرت آقای سبحانی که البته اختیار خطاب قانونی نمی کنند متأسفانه در مبناء مختار خودشان اشکالاتی دارند، هر چند فرمایشات شان یکسان نیست در جای خودش بحث کردیم اما در اینجا علی‌رغم اینکه وارد بحث خطاب می شوند و می خواهند قول به تفصیل را با بحث قبح خطاب مضطر حل کنند و بگویند که نه قبح خطاب مضطر این را اقتضاء می کند که ما این تفصیل را قائل نشویم و امر دائر باشد بین حرف صاحب فصول و مرحوم آخوند و ما حرف مرحوم آخوند را ترجیح می دهیم، باز روشن نمی کنند که این قبح خطاب مضطر از باب نسبتش با مبناء استادشان حضرت امام(ره) که در ما نحن فیه بحث خطاب قانونی و اراده تشریعی و عدم انحلال خطاب مشتمل بر عنوان عام را طرح می کنند چه نسبتی پیدا می کند. پایان بحث ما در مسئله قید مندوحه تا ان شاء الله مقدمه بعدی در عبارات محقق خراسانی(ره).

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۹۹/۱۰/۳۰

جلسه هفتاد و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

تبیین نظریه و تفصیل میرزای قمی در مسئله مندوحه

بعضی از دوستان تقاضایی کرده بودند که نظریه میرزای قمی و تفصیلی که ایشان قائل هستند را یک مقدار بیشتر توضیح بدهیم، عنایت بفرمائید ما در مسئله قید مندوحه دو قول مشهور داریم و یک قول به تفصیل، قول مشهور اول، قولی است که صاحب فصول اختیار کرده اند که قید مندوحه در بحث اجتماع امر و نهی وجود دارد، قول دوم قول مرحوم آخوند است که معتقد هستند به اینکه ما نیازی به قید مندوحه نداریم که توضیح اش داده شد.

میرزای قمی: اگر اجتماع با تقصیر مکلف اتفاق افتاد قید مندوحه لازم نیست اما در صورت قصور مکلف، لازم است

یک قولی را صاحب المحصول از میرزای قمی در قوانین نقل کرده اند که ایشان در بحث توسط در دار غصبی که ان شاءالله در ادامه بحث اجتماع امر و نهی می آید نظریه ای دارند که از این نظریه تفصیل در می آید، تفصیل بین اینکه اگر در واقع آمدن در دار غصبی تقصیراً و به سوء اختیار باشد ما مندوحه ای لازم نداریم، و مانعی ندارد که امر و نهی هر دو فعلیت پیدا کنند، و محذور تکلیف به ما لا یطاق در واقع ولو وجود دارد ولی عقل حکم به استحاله چنین محذوری نمی کند، اما اگر نه قصوراً اجتماع امر و نهی اتفاق افتاد و توسط در دار غصبی به وجود آمد، در این صورت بله، ما مندوحه لازم داریم.

و مسئله فقهی اش هم این طوری است که می دانید وقتی کسی در دار غصبی بالاخره گرفتار شد برای خروج از دار غصبی بحثی است که اولاً این حرکات خروجیه چه حکمی دارند؟ و ثانیاً عرض کردیم که این آقا نمی تواند صلاة را تأخیر بیاندازد تا بعد از خروج، یعنی اگر نماز را به تأخیر انداخت برای آنکه از دار غصبی خارج بشود و بعد نمازش را بخواند، نمازش قضا می شود، خوب، در فقه در جای خودش بحث است که مصلحت وقت در واقع حاکم بر خیلی از مصالح است و لذا کسی

که طهارت مائیه ندارد برای درک مصلحت وقت، می تواند از مصلحت ترابیه استفاده کند، کسی که سائر مناسب ندارد برای درک مصلحت وقت، لازم است که با اقل ستر یا با آن ضوابط خاص فقهی نماز را بخواند.

حالا این آقا که ملاحظه کردید تأخیر نماز برای خروج از دار غصبی مستلزم فوت وقت است و قضا شدن نماز است، این آقا چه کاری باید انجام بدهد؟ اینجا هم مأمور به صلاة است و هم مأمور به ترک غصب است و لذا دو تکلیف فعلی متوجه او است، میرزا فرموده اند که هیچ اشکالی ندارد و اگر آمدن او در دار غصبی تقصیراً است هیچ اشکالی ندارد، هم مأمور به اقامه صلاة است و هم مأمور به ترک غصب است،

بعد هم میرزا به خودش اشکال کرده اند که این قلت به اینکه این تکلیف به ما لا یطاق است و نمی شود برای او دو تا تکلیف فعلی درست کرد، هم تکلیف فعلی به اتیان صلاة و هم تکلیف فعلی به ترک غصب، خوب، او قدرت ندارد بر امتثال هر دو تا تکلیف، تراحمی اینجا وجود دارد، این تکلیف به ما لا یطاق است، ایشان گفته اند عیب ندارد، عقل قائل به لزوم قدرت است، اما اینجا عقل می گوید مانعی ندارد این خودش است که در واقع با تقصیرش و با مسئولیت خودش دارد چنین قدرتی را از خودش زائل می کند، از همان ابتداء

مأمور بوده است که چنین غصبی را مرتکب نشود، حالا که آمده و تقصیراً آمده است مانعی ندارد، لذا اینجا هم در واقع مأمور به، ترک غصب است و هم مأمور به، اتیان صلاة است و وجود مندوحه هم شرط نیست، مندوحه ای هم ندارد برای اینکه بتواند صلاة را در غیردار غصبی^۱ به نظر می رسد که در دار غصبی صحیح باشد. *امندوحه ای هم ندارد تا بتواند صلاة را در دار غصبی انجام بدهد.* ۱۱) انجام بدهد. لذا از این مطلب به دست می آید که ایشان قائل به عدم (لزوم قید) مندوحه هستند در مواردی که به سوء اختیار اتفاق افتاده است.

اما در مواردی که به سوء اختیار نبود می گویند نه، و آنجا که سوء اختیاری در کار نیست این آقا مأمور به صلاة است و در واقع غصب از کار می افتد چون مندوحه وجود ندارد، در اینجایی که اگر تأخیر بیندازد وقت فوت می شود، مأمور می شود به اینکه نمازش را بخواند، دیگر فعلیت عدم غصب از بین می رود بخاطر عدم مندوحه، اگر هم نه مندوحه داشت می توانست به تأخیر بیاندازد تکلیف به صلاة الان متوجه اش نیست تکلیف به ترک غصب است، غصب را ترک می کند بعداً هم نمازش را می خواند و مشکلی هم ندارد، این فرمایش محقق قمی است.

شاهد میرزای قمی (ره) برای نظریه شان

یک شاهدی هم ایشان برایش آورده اند از کلام مشهور، می گویند مثل کسی که مستطیع است در حج استطاعت به وجود می آید، خوب، استطاعت وقتی به وجود می آید، این باید شروع کند به اینکه مقدمات سفر را انجام بدهد، باید رفقه و طریق و هر چه که لازم است بالاخره مرکبش را و هر چه لازم است را آماده کند، حالا اگر کسی مستطیع شد ولی آخر این اتیان را به آخر وقت، و موقعی که آخر استطاعت رفت، مثلاً طریق بسته شد یا خطر جانی برای او پیش آمد، ایشان می گویند اشکالی ندارد دیگر مکلف است که برود انجام بدهد، ولو استطاعت شرعی رفته است یعنی قدرت شرعی بر اتیان ندارد، قدرت شرعی خاصی که در حج از آن به استطاعت تعبیر می شود ولی مشهور می گویند چون این در واقع ازاله قدرت به سوء اختیار خودش است مانعی ندارد و باید تکلیفش را انجام بدهد.

میرزا خلاصه با این شاهدی که از کلام مشهور می آورند فتوا می دهند به اینکه ما مندوحه را لازم می دانیم در جایی که تقصیری نباشد بلکه قصوری باشد، اما اگر در جایی تقصیری بود مشکلی نداریم در اینجا خلاصه مندوحه ای لازم نیست و اشکالی ندارد و می شود دو تا تکلیف فعلی را متوجه او کرد ولو این که مندوحه ای در کار نباشد، این فتوای میرزا است.

نقل و توضیح فرمایش میرزای قمی (ره) توسط صاحب المحصول

صاحب المحصول هم همین فرمایشات را در جلد دوم المحصول از میرزا نقل می کنند و توضیح هم می دهند که و من کلامه هذا یمکن استظهار نظره فی المقام بأنه لا یشرط المندوحة اذا اضطر بالصلاة فی الدار المغصوبة تقصیراً و بسوء الاختیار تا آخر که فالوجوب و النهی کلاهما فعلیان و إن لم یتمکن من الصلاة فی غیر المغصوب فی الوقت یؤخرها الی بعد خروج الوقت فهو و إن کان من عداها فی غیر المغصوبة لكنها تصیر حینئذ قضاءً بر اساس همان مصلحت وقتی که عرض کردم و المفروض وجوب الاتیان بها اداءً بخلاف ما اذا توسط جبراً و ضاق الوقت للصلاة فالامر فعلى دون النهی، لعدم المندوحة و عدم اتیان الصلاة فی وقتها فی الارض المباحة.

اشکال صاحب المحصول به میرزای قمی (ره)

آقای سبحانی هم فرمایش ایشان را توضیح می دهند بعد همان اشکالی که جلسه قبل هم عرض کردم به ایشان می گیرند که خوب، خطاب تکلیفی به مضطر حین الاضطرار چه حکمی دارد؟ آیا ما می توانیم به این مضطری که اضطرار دارد به غصب ولو اینکه اضطرارش به سوء اختیار است، حرکت غصبی الان این تصرفات خروجی اضطرار هستند، این آقا می خواهد ترک غصب

بکند باید این حرکات را انجام بدهد که بیرون برود. برای فرار از غضب زائد باید این حرکات را انجام بدهد، خوب این مضطر به ارتکاب غضب است برای خروج از دار غضبی، حالا این آقای که مضطر است به ارتکاب غضب، می شود به او خطاب تکلیفی کرد؟ یا خطاب تکلیفی حسن خطاب تکلیفی با فضای اضطرار زیر سوال است و او مخاطب به خطاب تکلیفی نیست، آقای سبحانی اشکال شان این است که عرض کردم که تفصیلش ان شاء الله بعداً می آید،

و بعد هم توضیح داده اند که بله، نمی شود او را مکلف کرد، بله مسئله تقصیر و قصور در حیث حسن عقاب و قبح عقاب دخالت دارد، اینکه این آقا را می شود عقاب کرد، عقاب او حسن است به خاطر تقصیرش، یا عقابش قبیح است بخاطر قصورش، این یک مسئله است. اما اینکه این آقا مأمور به تکلیف فعلی است و یک خطاب تکلیف فعلی متوجه او است این ربطی ندارد به مسئله قصور و تقصیرش، و لذا خواسته اند این طوری به میرزا اشکال کنند و بگویند که نه خیر، ما زیر بار چنین خطابی نمی رویم و لذا نمی توانیم تفصیلی بر اساس قصور و تقصیر در بودن و نبودن مندوحه و در نتیجه فعلیت دو تا تکلیف نسبت به مضطر درست کنیم، چون مضطر را حین الاضطرار نمی شود برای آن خطاب تکلیفی درست کرد.

بررسی مسئله در سه فضا

ما هم نقد مان همین بود که خوب، اینجا فضا چه فضایی است، خلاصه از مجموع بحث هایی که ما انجام دادیم که حالا به مناسبت فرمایش میرزا و توضیح کامل تر فرمایش ایشان، ما جمعاً در سه فضا باید بحث کنیم در واقع، فضای اول فضای خطاب خاص و خطاب خصوصی و به اصطلاح خطابات که مشتمل بر عناوین عام هستند که این فضا، فضای مشهور است.

اگر در این فضا قرار گرفتیم خوب، بله، باید این بحث هایی را که آقای سبحانی دارند انجام می دهند انجام بدهیم، بگوئیم که تفصیل غلط است ما هستیم و آن دو تا قول، یا مندوحه لازم است مطلقاً، یا مندوحه لازم نیست مطلقاً، این طوری اگر گفتیم که مندوحه لازم است خوب، فرمایش صاحب فصول، فرمایش محقق نائینی(ره) در احد اقوالی که آنجا هست و بعضی از تلامذه ایشان، که ما بگوئیم دعوی مان جهتی نیست بلکه دعوی ما کلی است ما یک بحث کبروی داریم سر جواز و چون بحث کبروی داریم سر جواز من ای جهة محل بحث ما است و لذا چون در موارد عدم مندوحه نزاعی وجود ندارد، نزاع کبرای جواز در موارد وجود مندوحه است، که این یک دیدگاه است.

ولی این حرف در کدام فضا است؟ در فضای خطاب

خاص است، در فضای خطاب شخصی است. چرا در فضای خطاب شخصی است؟ به خاطر اینکه آن موقع فعلیت دو تا تکلیف را نسبت به این آقای که در دار غصبی است محل اشکال می دانیم، بعد می گوئیم که اگر دو تا تکلیف فعلیت پیدا کنند برای این آقا هم تکلیف به صلاة و هم تکلیف به غصب می شود تکلیف به محال و خود تکلیف به محال، تکلیف محال است برای حکیمی که التفات دارد به همه جوانب امور با همان استدلالاتی که گفته شد.

یک دیدگاه دیگر هم این است که ما نزاع مان جهتی است ما می خواهیم ببینیم که آیا تعدد عنوان یا تعدد معنون تکلیف محال را بر می دارد یا بر نمی دارد ما کاری به جهات دیگر بحث نداریم، ما داریم سر این بحث می کنیم، بر اساس انحلال به تکالیف به خطابات خاص و شخصی، بله، بحث همینی است که آقای سبحانی انجام داده اند، آقای فاضل(ره) انجام داده اند، آقای آخوند انجام داده اند، آقای مظفر انجام داده اند، آقای خوئی انجام داده اند که بیاناتش گذشت، خوب در این فضا قول مطابق با تحقیق همان فرمایش استاد بزرگوارمان آقای فاضل(ره) است با آن ریزه کاری هایی که به آن اضافه کردیم.

بررسی مسئله در فضای دوم و قول به عدم انحلال

فضای دوم فضای قول به این است که من قائل بشوم به اینکه انحلالی وجود ندارد، و در جایی که خطاب مشتمل بر یک عنوان عام است این خطاب منحل نمی شود به خطاب های خصوصی خاص، اینجا همان بحث بسیار مهمی است که حضرت امام(ره) ارائه کرده اند، که در این فضا که خطاب انحلال پیدا نمی کند و ما نباید خطاب خصوصی را و خطاب خاص را با خطاب مشتمل بر عنوان عام یکی بدانیم، دیگر این حرف ها را نمی شود، در واقع اصل مبناء برای ما محل اشکال است، این طوری نیست که در این فضا من بگویم قدرت شرط بر فعلیت تکلیف است و اگر مندوحه ای در کار نباشد دو تا تکلیف فعلیت پیدا نمی کنند و اگر فعلیت پیدا نکردند در حکم انشائی ما در واقع مزاحمتی نداریم، احکام انشائی با هم تضادی ندارد تزاحمی ندارند در مقام تحقق.

خوب، در این فضا که ما بخواهیم این استدلال را بکنیم، جواب این استدلال روشن است که در فضای خصوصی این حرف درست است، در فضای عدم انحلال این حرف غلط است، کما اینکه فرمایش آقای سبحانی به میرزای قمی هم دیگر در آن فضا غلط است، ما برای مضطر خطاب خاص نمی خواهیم، ما نمی خواهیم مضطر را خطاب خاص بکنیم تا بعد به ما اشکال کنید که مضطر حین اضطرار حُسن خطاب ندارد، بله ساهی،

غافل، عاجز، مضطر، خطاب خاص برای شان قبیح است و غلط است، [و همین طور] عاصی، کافر، قبلاً هم گفته شده است، اما خطاب مشتمل بر عنوان عام برای اینها هیچ اشکالی ندارد، توجه بفرمائید این فضای دوم است.

منتهی این فضای دوم، وقتی تمام می شود که ما بحث مهم مان این بود که شما نشان بدهید که فعلیت و انشاء مشهور دیگر غلط است، ما یک خطاب داریم مشتمل بر یک عنوان عام، انشائش این است که در واقع جعل بشود، فعلیتش به این است که ابلاغ بشود برای اجراء و در اجرائش جمع قابل توجهی انسان وجود داشته باشند که منبعث بشوند و منزجر بشوند، یعنی آن صرف عدم انحلال مسئله را حل نمی کند، وجود جمع قابل توجهی که منبعث و منزجر بشوند برای فعلیت یعنی ابلاغ اجرائی شرط است، فعلیت به معنای احکامی که آن و هان وقت اجراء آن است، اگر این طوری بشود آن موقع دو تا حیث پیدا می کند مطلب، یک حیث آن عدم انحلال است و اشکالی است که ما به مشهور می گیریم و امام(ره)، دیدید در اینجا عبارت ایشان را که اشکال شان همین بود که احتمالاً اینها خطاب خصوصی را دارند با خطاب مشتمل بر عنوان عام خلط می کنند، با آن عدم انحلال می شود به مشهور اشکال گرفت ولی این نظریه خودش وقتی

تمام می شود که فعلیت و انشاء این طوری معنا بشود، همان طور که امام(ره) اینجا در نظریه شان تفصیل دادند گفتند اگر آن دو تا عنوان طوری با هم ملازم هستند که هیچ وقت جمع قابل توجهی را نداریم که منبعت و منزجر بشوند به شکل عادی نداریم، اما گاهی وقت ها هم چنین تلازمی فی کل عصر و مصر وجود ندارد چنین جمعی به وجود می آید ببینید این طوری می شود،

حالا این دومی را چطور باید تأمین کنیم؟ می گوئیم مراتب حکم را چطور درست می کنیم؟ مراتب حکم متوقف می شود بر آن سیستم کتاب قانونی، تقنین عقلائی، پس عدم انحلال فضای دوم است ولی فضای سوم که فضای نهائی بحث ما است و مراتب حکم را یعنی فعلیت و انشاء عقلائی امام(ره) را درست می کند، انشاء حکم را بر عنوان کلی درست می کند، ابلاغ برای اجراء را مشروط می کند به وجود عده قابل توجهی برای انبعاث و انزجار، بله، این دیگر با اراده تقنینی و اراده تشریحی درست می شود، این می شود فضای سوم.

بررسی مسئله در فضای سوم، خطاب قانونی امام(ره)

امام(ره) در این فضای سوم بحث کرده اند و بحث خودشان را در اینجا پیاده کرده اند و نشان داده اند در

این فضای سوم مندوحه غلط است، مندوحه ای نمی شود بیاوریم نه در جائی که دو تا عنوان با هم ملازم هستند که آنجا مولی باید نگاه کند به ثبوت یا تخییر قائل بشود یا اقوی ملاکاً را ابلاغ کند تمام شد، اگر آن فرض اول باشد،

اگر فرض دوم باشد که دیگر اصلاً ما مشکلی نداریم، چون خطاب، خطاب عمومی است من کاری با فرد مبتلی ندارم، من ابلاغ اجرائی کرده ام فرد مبتلی، معذور در مخالفت است اگر قصور داشته باشد، معذور هم نیست اگر تقصیر داشته باشد، از همین جا می خواهیم در بیاوریم که این باز اشکال بعدی ما است به آقای سبحانی که اینکه من قصور و تقصیر را منشاء مسئله حُسن عقاب و قبح عقاب بدانم این در فضای آن سیستم خودمان است که شما باید به آن فتوا بدهید یا ندهید بالاخره.

ببینید در این فضا، کار ما خیلی معلوم می شود، یعنی در فضایی که من با اراده تشریعی تقنینی کار می کنم، یک، این اراده اقتضاء می کند عدم انحلال را، دو، این اراده اقتضاء می کند مراتب حکم را، سه، بعد هم جواب می دهم می گویم که مندوحه لازم نیست من مندوحه نمی خواهم، اگر دو عنوان ملازم هستند من مندوحه نمی خواهم، مولی باید ثبوت را نگاه کند هر

کدام که ملاک اقوی دارد ابلاغش کند برای اجراء، آن یکی هم دیگر فعلی و اجرائی نمی شود، اگر نه ملاک ها مساوی اند مخیر هستیم، اگر هم نه ملازمه وجود ندارد مثل صلاة و غصب دو تا را برای اجراء ابلاغ می کنم، جمع کثیری هم وجود دارند که می توانند امثال کنند و منبعت و منزجر بشوند، حالا یکی دو مورد خاص یا تعدادی موارد خاص به وجود می آید که مبتلاء به هر دو می شوند، خوب بشوند، دو تا حکم وجود دارد هر دو تا هم فعلی اند به این معنا، منتهی عجز، عذر است، این عذر البته در مواردی است که قصور وجود داشته باشد نه تقصیر، اگر تقصیری در کار باشد معاقب هستند که ان شاءالله در توسط هم از همین سیستم استفاده می کنیم.

ببینید قشنگ ما فضای خطاب قانونی را نه عدم انحلال را، به عنوان فضای سوم باید بگوئیم، همه لوازم آن را هم با هم باید بگوئیم در این فضا همین مطلبی است که امام(ره) بیان فرمودند، ولی اشکال ما این است که آقایان و تلامذه امام(ره) یا نمی گویند یا نیمه کاره می فرمایند، نمی گویند مثل استاد ما آقای فاضل(ره) که اینجا باید بگویند، چون مبناء ایشان خطاب قانونی است، مبناء ایشان انشاء و فعلیت امام(ره) است، مبناء ایشان عدم تقیید احکام به قدرت است، البته قدرت عقلی محل بحث ما است، حالا استطاعت قدرت خاص

شرعی است که آن سر جای خودش است و لذا آقای
فاضل(ره) قشنگ باید سیستم شان را بگویند و روال
شان را روشن کنند.

اشکال به بیان میرزای قمی(ره)

بر اساس این تحلیلی که بنده کردم آن موقع شما
می توانید به میرزا هم یک جمله بگوئید که اولاً جناب
میرزا قیاس ما مسئله ما به استطاعت قیاس ما مع
الفارق است چون ما اینجا با قدرت عقلی کار می کنیم
و آنجا با قدرت شرعی، قدرت عقلی از باب حکم عقل
است به قبح تکلیف عاجز آنها می گویند، ما می گوئیم
که عقل نگفته است که تکلیف عاجز قبیح است، عقل
می گوید که عقاب عاجز قبیح است، بعد هم شما حق
دارید که بین قصور تقصیر سر عقاب عاجز تفصیل قائل
بشوید، کاملاً هم درست است، ما به میرزا می خواهیم
جواب بدهیم با سیستم خودمان، قشنگ جواب می
دهیم می گوئیم که شما یک حکم عقلی دارید به قبح
عقاب عاجز و الا عقل نمی گوید قبح تکلیف عاجز،
قبح عقاب عاجز در مواردی است که این عجز تقصیری
نیست، و کاملاً هم درست است و الا الامتناع بالاختیار
لا ینافی الاختیار کاملاً هم درست است،

اما در آنجا که قدرت شرعی وجود دارد و مسئله
اشتراط تکلیف است این یک حرف دیگری است، باید

بحثی بکنیم چون ممکن است ملاک و مناط تقیدی پیدا بکند به استطاعت و قدرت ولو اینکه این معاقب باشد ولی تکلیف هم ساقط می شود از باب اینکه مناطی وجود ندارد برای تحصیل، حالا در بحث خودش در کتاب الحج باید بیاید،

بنابراین بنده استدعایی که دارم خوب توجه بکنید این خانواده بحث ها را ببینید و آثار استنباطی فقه اصغری این مبانی فقه اوسط را در خطاب قانونی و در عدم انحلال یا در فضای انحلال ببینید، انحلال فضای اول است، عدم انحلال اشکال ما است، خطاب قانونی راه حل ما است، ما سه فضا داریم. مطالبه ما هم این است که اقلأ استاد ما آقای فاضل(ره) که قائل به چنین مطلبی است این را بگویند، مطالبه بعدی مان این است که آقای سبحانی ولو قائل نیست پس از نکاتی که مبتنی بر این قول است استفاده نمی شود کرد، مثل قصور و تقصیر در مسئله حسن عقاب و قبح عقاب، شما از یک طرف با خطاب شخصی کار می کنید از یک طرف....

حالا همین مقدار کافی است حالا ما امروز می خواستیم وارد بحث بعدی بشویم که آیا مسئله اجتماع امر و نهی متوقف بر بحث تعلق احکام به طبائع است یا توقف ندارد؟ مقدمه بعدی ای که مرحوم آخوند

مطرح کرده اند که حالا دیگر با توجه به اینکه یک جمع بندی هم در بحث فقه هم داریم می خواهیم برگردیم به آیه، و بحث آیه اوفوا بالعقود را ان شاء الله به فضل پروردگار بعد از جمع بندی شروع کنیم اجازه بدهید به همین مقدار اکتفاء کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

جلسه هفتاد و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث؛ بررسی اینکه آیا مسئله اجتماع متفرع بر بحث تعلق احکام به طبائع و افراد است؟

مقدمه دیگری که محقق خراسانی در بحث اجتماع امر و نهی مطرح می کنند این است که آیا مسئله اجتماع امر و نهی متفرع بر بحث تعلق اوامر و نواهی به طبائع و افراد است یا خیر؟ یک دیدگاهی وجود دارد که معمولاً دو جور تقریر می شود، و این دیدگاه این است که بحث اجتماع امر و نهی از فروع مسئله تعلق اوامر به طبایع یا افراد اوامر و نواهی، مرحوم آخوند دو جور تقریر برای این دیدگاه مطرح می فرمایند و می

خواهند هر دو تقریر را رد کنند یعنی این دیدگاهی که دو تا تقریر دارد را رد کنند.

دو تقریر مرحوم آخوند برای ابتناء مسئله اجتماع بر تعلق اوامر و نواهی به طبائع یا افراد

تقریر اول این است که ما علی القول تعلق امر و نهی به فرد لابد از قول به امتناع اجتماع امر و نهی هستیم، و اما علی القول به تعلق امر و نهی به طبائع می شود خلاصه نزاع کرد که آیا امر و نهی به طبیعت می خورد یا به فرد و این یک تقریر این دیدگاه است

یک تقریر دیگر این است که ما علی القول به طبائع، قطعاً جوازی هستیم و اما علی القول به فرد امتناعی هستیم، حالا مرحوم آخوند در عبارت شان در کفایه هر دو تقریر را بیان می فرمایند که:

السابع ربما يتوهم تارة أن النزاع في الجواز و الامتناع يبتنى على القول بتعلق الاحكام بالطبائع اگر کسی قائل شد به اینکه احکام شرعی یعنی وجوب و حرمت به طبائع می خورند می تواند نزاع کند، و اما الامتناع علی القول بتعلقها بالافراد فلا یکاد یخفی اما بنابر اینکه احکام به افراد بخورند امتناع خیلی واضح و آشکار است و نزاعی در آن وجود ندارد. پس در واقع نزاع متفرع می شود بر اینکه من در آن بحث قائل به تعلق

حکم به طبیعت بشوم، بعد که قائل به تعلق حکم به طبیعت شدم حالا بیایم و نزاع بکنم که حالا که احکام به طبائع می‌خورند من جوازی بشوم یا امتناعی بشوم در مسئله اجتماع، بعد هم توضیح می‌دهند

و آخری تقریر دیگر این است که نه، إِنَّ الْقَوْلَ بِالْجَوَازِ مَبْنِي عَلَى الْقَوْلِ بِالطَّبَائِعِ وَ الْقَوْلُ بِالْاِمْتِنَاعِ عَلَى الْقَوْلِ بِالْاِفْرَادِ دیدگاه دیگر این است که ما اگر طبیعی را قائل شدیم قطعاً جوازی هستیم نه اینکه تازه با طبیعی نزاع شروع بشود، نه اگر کسی طبیعی قائل شد و گفت که وجوب و حرمت به طبائع خورده اند قطعاً جوازی است، و اگر در واقع قائل شد به اینکه احکام به افراد می‌خورند قطعاً امتناعی است و آخری أَنَّ الْقَوْلَ بِالْجَوَازِ مَبْنِي عَلَى الْقَوْلِ بِالطَّبَائِعِ وَ الْقَوْلُ بِالْاِمْتِنَاعِ عَلَى الْقَوْلِ بِالْاِفْرَادِ این تقریباً مطلبی است که در مقدمه سابع مرحوم آخوند در مقدمات بحث اجتماع امر و نهی تبیین می‌کنند.

رد هر دو تقریر توسط مرحوم آخوند

بعد هم مرحوم آخوند می‌خواهند این را رد کنند چطور می‌خواهند رد کنند؟ مرحوم آخوند می‌خواهند بفرمایند که مخرج مشترک این دو تا تقریر این است که بنابر فرد ما امتناعی هستیم حالا چه بگوئیم که بنابر طبیعت اختلاف وجود دارد نزاع وجود دارد چه بگوئیم

بنابر طبیعت قطعاً جواز است ولی این دو تا قول، این دو تا بیان، این دو تا تقریر برای این قول به ابتناء می‌خواهند بگویند که فرد که شد امتناعی است، پس در رتبه سابق باید تکلیف طبیعت و فرد معلوم بشود که اگر فرد شد قطعاً امتناعی است اگر طبیعت شد حالا دو تا تقریر هست در طبیعت ما نزاع کنیم یا در طبیعت ما قطعاً جوازی بشویم.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که ببینید اگر من ثابت کردم که علی‌الفرد هم می‌شود نزاع کرد دیگر این دو تا تقریر باطل می‌شوند چون مخرج مشترک این دو تا تقریر این است که اینها می‌گویند علی‌الفرد که ما امتناعی هستیم

مرحوم آخوند خلاصه فرمایش‌شان این است که ایشان می‌خواهند بفرمایند که علی‌الفرد امتناع قطعی است، چرا علی‌الفرد امتناع قطعی است؟ بیان کردند بالا و اما الامتناع علی‌القول بتعلقها بالافراد فلا یکون یخفی چرا؟ به خاطر اینکه بنابر فرد ما یک واحد شخصی داریم و این واحد شخصی ولو اینکه دو تا عنوان بر آن صادق است ولی یک واحد شخصی است و این واحد شخصی نمی‌تواند هم مأمور به باشد و هم منهی عنه باشد،

کما اینکه در آن تقریر بعدی همین طور است و گفته

اند که والقول بالامتناع على القول بالافراد و الاتحاد متعلقهما شخصاً خارجاً و كونه فرداً واحداً خوب، آن تقرير دوم هم همین را می گوید که اگر کسی قائل به فرد شد باز فرد نه اینکه یک واقعیت خاص شخصی خارجی است این واقعیت خاص شخصی خارجی نمی تواند هم مأموربه باشد و هم منهی عنه باشد، این حرف آقایان است.

مرحوم آخوند اشکال مهم و نقد اساسی ای که به این مطلب دارند این است: ایشان می فرمایند که دعوی ما چه بود؟ دعوی ما این بود که نزاع کنیم آیا تعدد عنوان کفایت می کند برای رفع قائله تضاد یا نه؟ من می خواهم به شما نشان بدهم که این کفایت کردن آن، فرقی بین طبیعت و فرد در آن نیست، کفایت نکردن آن هم هیچ فرقی ندارد بین طبیعت و فرد، اگر تعدد عنوان کفایت کند می تواند هم در فرد کفایت کند و هم در طبیعت، اگر تعدد عنوان کفایت نکند نه در طبیعت کفایت می کند و نه در فرد، پس نزاع در هر دو تا جاری است، خلاصه فرمایش مرحوم آخوند این است، حالا در طبیعت را که آنها مشکل دارند. در فرد را مرحوم آخوند توضیح برای ما می دهند

توضیح مرحوم آخوند در صورتی که متعلق احکام، افراد باشند

مرحوم آخوند می گویند ببینید فرد می شود یک

واقعیت خاص خارجی، منتهی این واقعیت خاص خارجی دو تا عنوان بر آن صادق است، وقتی دو تا عنوان بر آن صادق است کفایت تعدد عنوان دو تا راه داشت، یک راه این بود که ما بگوئیم که احکام در حد عناوین باقی می مانند خوب، این می شود همان قول به تعلق احکام به طبائع، که به درد مرحوم آخوند نمی خورد و می شود مدعای آنها که اگر کسی قائل شد به طبائع حالا یا قطعاً جوازی است یا نه محل نزاع است، لذا ما قبلاً هم بحث می کردیم که ما یا عنوانی هستیم، اگر دو تا عنوان داشتیم و عنوانی شدیم قطعاً جوازی هستیم، یا معنوی هستیم بعد می خواهیم بگوئیم که این تعدد عنوان مشکل معنون را حل نمی کند یا می کند، نزاع می شود، ولی اول خورده است به عنوان ها، منظورم این است که بحث کفایت در حد اینکه عنوان ها جدا باشند به درد مرحوم آخوند نمی خورد. چون می شود قول به طبیعت که فعلاً محل بحث نیست، همه قبول داریم که علی الطبائع می شود بحث کرد یا قطعاً جواز است یا می شود بحث کرد

مرحوم آخوند می فرمایند که راه دوم این بود که این تعدد عنوان ها بیایند و مشکل معنون را حل کنند. قائل به جواز می خواهد بگوید که من ولو معنون من واحد شخصی است اما با تعدد عنوان واقعاً دو معنون دارم در عالم واقع، چون با تعدد عنوان دو معنون دارم

لذا جوازی هستم. قائل به امتناع می گوید نه، ولو اینکه دو تا عنوان اینجا صادق هستند اما این دو تا عنوان دو معنون درست نمی کنند در واقع خارجی، بلکه این دو تا عنوان یک معنون بیشتر تحویل من نمی دهند، چون این دو تا عنوان یک معنون تحویل من می دهند و تعدد معنونی وجود ندارد امتناعی هستم.

لذا مرحوم آخوند می گویند همان شد که ما می گوئیم، یعنی شما وقتی که دنبال رد هستید، فرد خاص خارجی و شخص خاص خارجی را می آورید و به بحث می گذارید باز حق دارید که در مورد این فرد خاص خارجی سوال کنید که تعدد عنوان او را متعدد کرده است یا نکرده است؟ اگر حق داشتید که بحث کنید که این تعدد عنوان او را متعدد کرده است یا نه، خوب، پس نزاع درست است دیگر، جوازی می گوید ولو اینکه من احکام را می زنم به فرد خارجی اما نه اینکه فرد خاص خارجی دو تا عنوان است، یک فرد خاص خارجی صلاة است و یک فرد خاص خارجی غصب است، تا آخر هم این دو تا، دو تا هستند، لذا جوازی هستم، امتناعی می گوید نه این فرد خاص خارجی صلاة و فرد خاص خارجی غصب که متعلق حکم شرعی هستند چون یک وجود هستند یکی هستند و دو تا نیستند و ما امتناعی هستیم، مرحوم آخوند می گویند که دو پس نزاع داریم انجام می دهیم.

لذا تعبیر مهم مرحوم آخوند این است که و انت خبیر بفساد کلا التوهمین که فساد دو توهم یعنی دو تقریری که برای قول به امتناع دارد ارائه می شود فسادش مال این است که من ثابت کنم که مخرج مشترک شان غلط است، مخرج مشترک شان این بود که علی الفرد من امتناعی بشوم، مرحوم آخوند می گوید نه، من راه جواز را علی الفرد برای تان درست می کنم، اگر راه جواز علی الفرد درست شد آن موقع شما می توانید بگوئید من چه طبیعی را بگویم و چه فرد را بگویم می توانم جوازی باشم می توانم امتناعی باشم، پس نزاع مبتنی نیست بر بحث تعلق به طبائع، و انت خبیر بفساد کلا توهمین فإن تعدد الوجه إن کان یجری بحیث

چون مرحوم آخوند می گویند که من ثابت کردم که بحث سرایتی است نزاع حیثی است، من دارم در حیثیت کفایت تعدد عنوان از برای تعدد معنون و عدم کفایت آن بحث می کنم، می خواهم بگویم که تعدد عنوان سبب شده است که امر از متعلق خودش به نهی سرایت نکند، نهی از متعلق خودش به مأموربه سرایت نکند، حالا چه مأموربه طبیعت باشد و چه مأموربه فرد باشد، می خواهم بگویم تعدد عنوان سبب شده است که این دو تا فرد، دو تا فرد باشند، یا تعدد عنوان سبب نشده است که این دو تا فرد، دو تا فرد باشند و کما کان یک فرد هستند، اگر بشود جوازی هستم و اگر

نشود امتناعی هستم.

فإن تعدد الوجه ان كان يجرى بحيث لا يضر معه الاتحاد بحسب الوجود و الایجاد لكان يجرى ولو على القول بالافراد فإن الموجود الخارجی الموجه بوجهین يكون فرداً لكل من الطبيعتین فيكون مجمعاً لفردین موجودین بوجود واحد همین طوری که عرض کردم، این مجمع که در واقع یک واقعیت خاص خارجی که هم صلاة بر آن صادق است و هم غصب بر آن صادق است این مجمع، حکم خورده است به این فرد، به این شخص، این شخص خاص خارجی که در واقع فرد صلاة است واجب است، این فرد خاص خارجی که فرد غصب است محرم است منتهی نه اینکه تعدد عنوان وجود دارد من می خواهم بگویم که تعدد عنوان سبب شده است که این فرد خارجی دو فرد باشد، جوازی می شوم، جوازی می شوم، یا می خواهم بگویم که این تعدد عنوان سبب نمی شود که این ها دو تا بشوند کما کان یکی است، [در اینصورت] امتناعی هستم.

لذا خوب، توجه کنید که عبارت مرحوم آخوند فردی دارند بحث می کنند نه طبیعی خالی، اگر فقط در حد عناوین داشت نکه می داشت بحث را، می شد طبیعی، اما الان برده اند بحث را سر معنون و آن هم معنون خاص خارجی،

ایشان می فرماید که فَإِنَّ الموجود الخارجی وقتی من یک واقعیت خارجی دارم الموجه بوجهین موجودی که دو تا وجه و دو تا عنوان بر آن صادق است یکون فرداً لكل من الطبیعتین این هم فرد طبیعت صلاة است و هم فرد طبیعت غصب است فیکون مجمعاً این موجود خاص خارجی مجمعی است برای لفردین چون داریم علی الفرد بحث می کنیم، موجودین این دو تا فردی که موجود به وجود واحد هستند، فکما لا یضر وحدة الوجود بتعدد الطبیعتین لا یضر بکون المجمع اثنین بما هو مصداق و فرد لکون من الطبیعتین چطور من اگر با طبیعی کار می کردم و معنونی می شدم، معنون طبیعی ها را بحث می کردم، الان دارم معنون فرد ها را بحث می کنم چه فرقی دارد، معنون طبیعی ها می توانست دو تا باشد به خاطر دو تا طبیعی، معنون فرد ها می توانست دو تا وجود باشد به واسطه دو تا عنوان

لذا دیگر عبارت همین است و الا لما کان یجری اگر بتواند هر دو جا می تواند، چه در طبیعت می تواند معنون ها را دو تا کند کما اینکه عنوان ها دو تا هستند، چه در فرد می تواند افراد را دو تا کند به خاطر تعدد عنوان ها و الا اگر هم نتواند هیچ جا نمی تواند لما کان یجری اصلاً نه در طبیعت می تواند و نه در فرد حتی علی القول بالطبائع که دیگر این غایت

اصل ها است دیگر، كما لا يخفى لوحدة الطبيعتين امتناعی می گوید نه چون یک وجود است آمدن دو تا عنوان به درد نمی خورد اتحادهما خارجاً فکما أن وحدة الصلّاتية و الغصبية في الصلاة في الدار المغصوبة وجوداً غير(ضارّاً) (واژه نا معلوم است. زمان فایل ۱۱۶:۳۶) بتعدد هما و کونها طبيعتين كذلك وحدة ما وقع في الخارج من خصوصيات الصلاة فيها وجوداً این غير ضارّاً بكونه فرداً للصلاة فيكون مأمور به و فرداً للغصب فيكون منهي عنه فهو على وحدته وجوداً يكون اثنين لكونه مصداقاً للطبيعتين فلا تغفل

همین که عرض کردم مرحوم آخوند می گویند که ما نزاع حیثی داریم و تعدد جهتی داریم تعدد حیثیت ها و تعدد جهات اگر توانست واقعیت خارجی را متعدد کند چه واقعیت شخصی خارجی باشد چه واقعیت شخصی خارجی نباشد، این فرمایش مرحوم آخوند است، پس آقای آخوند ثابت کردند که نزاع و مسئله اجتماع امر و نهی متفرع و مبتنی نیست بر مسئله تعلق احکام به طبائع یا افراد، چون شما آنجا می توانید طبیعی را قائل بشوید و اینجا بگوئید امتناع، آنجا می توانید فرد را قائل بشوید و اینجا بگوئید جواز، چه اشکالی دارد، در هر دو بخشش هر دو قول جاری است، علی الطبائع دو قول جاری است، جواز و امتناع، علی الفرد دو قول جاری است جواز و امتناع، ریشه چیست، ریشه همین

بحثی است که ما عرض کردیم که آیا تعدد عنوان

معنای فرد در مسئله اجتماع از نظر مرحوم آخوند

خوب، اینجا یک بحث مفصلی ما قبلاً داشته ایم در بحث تعلق احکام به طبائع یا افراد که ریشه خود این بحث هم مرحوم آخوند است البته، باید خود این بحث را هم یک مختصر یاد آوری ای بکنیم فرمایش مرحوم آخوند را بعد تقریباً همه از متأخرین و شاگردان هم نظر هستند در این مطلب.

آن مسئله این است که فرد در اینجا به چه معنا است، در عبارت مرحوم آخوند وضعیت فرد روشن است، مرحوم آخوند در آنجا در بحث تعلق احکام به طبائع تکلیف فرد را معلوم کرده اند، اینجا هم تکلیف فرد معلوم است در عبارت مرحوم آخوند، ما باید اول معلوم بکنیم، آنجا می گفتیم حکم به طبیعت می خورد یا فرد؟ آقایان می گفتند که فرد به چه معنا است؟ مرحوم آخوند قشنگ در اینجا فرد را دارند معنا می کنند، این معنا یک مقابلی دارد آن مقابل را هم باید بگوئیم تا تصمیم بگیریم ببینیم استدلال مرحوم آخوند درست در می آید یا غلط در می آید،

آنجا مرحوم آخوند تصریح می کردند اینجا هم تقریباً بالصراحة بیان کرده اند ولی برای اینکه حق عبارت

مرحوم آخوند در آنجا اداء بشود عبارت آنجا هم قابل توجه است ولی مرحوم آخوند تصریح کرده اند در آنجا و اینجا هم کالتصریح است در عبارت ایشان، ببینید آن بحث این است که مرحوم آخوند گفته اند که فرد یعنی واقعیت خاص خارجی با تمام عوارض شخصیت، حرف مرحوم آخوند این است و الان هم داشتند می گفتند که دلیل این دو تا تقریر... می گفتند یک وجود شخصی خاص است، فرد برای مرحوم آخوند معلوم است، هم آنجا یک تعبیر خیلی روشن و واضحی به کار می بردند و هم اینجا.

معنای فرد در عبارات مرحوم آخوند در مسئله تعلق اوامر و نواهی به طبیعت یا افراد

آنجا الفصل السابع مرحوم آخوند وقتی می خواستند فرد را معنا کنند روشن می کردند معنای فرد را، آنجا تعبیر این بود که فصلُ الحق أن الوامر و النواهی تكون متعلقة بالطبائع دون الافراد چرا؟ خلاصه حرف مرحوم آخوند این بود که فرد یعنی خصوصیات خاص خارجی، بعد ایشان می خواستند بگویند که این خصوصیات خاص خارجی مناط ندارند، ملاک ندارند، این خصوصیات اصلاً در آنها مناط و ملاکی وجود ندارد که به آنها بخواهد امر و نهی بخورد، تعبیرشان این است، لذا می فرمایند که بله، امر و نهی و احکام شرعی به طبائع می خورند

به خاطر اینکه ولا یخفی أن المراد من متعلق الطلب فی الاوامر هو صرف الایجاد كما أن متعلقه فی النواهی هو محض الترك و متعلقهما هو نفس الطبيعة خود طبیعت است المحدودة بحدود و المقيدة بقيود من دون تعلق غرض بإحدى الخصوصیات اللزوم للوجود بحيث لو كان الانفکاک عنها بأسرها ممكناً لما كان ذلك مما یضر بالمقصود درست که این واقعیت همیشه جای خاص دارد، اندازه خاص دارد، نِسَبی خاصی در آن وجود دارد، یعنی مقولات سبعة نسبيه اینجا همیشه هستند، اما انصاف مسئله این است من وقتی طبیعت را می خواهم، من طبیعت انسان را می خواهم، طبیعت انسان وقتی واقعیت پیدا می کند که این واقعیت همراه با لوازم و خصوصیات شخصی است و هیچ وقت هم منفک از آنها نیست، این طبیعت انسان در ضمن زیدی محقق شده است که طبیعت است وجود است به خصوصیات زیدی، ولی اگر به من گفتند که ما انسان می خواهیم در واقع کاری ندارند به خصوصیات زیدی، اگر امکان داشت عقلاً این طبیعت وجودش از این خصوصیات منفک بشود هیچ ضرری نمی کردم،

در آنجا مرحوم آخوند می گفتند که فرد یعنی واقعیت خاص خارجی با خصوصیات خاصه اش لذا بعد می فرمودند که چرا این را می گوئیم و فی مراجعة الوجدان للانسان غنی و کفایة عن اقامة البرهان علی ذلك دیگر

برهان لازم ندارد، چرا برهان لازم ندارد؟ به خاطر اینکه
حیث یری اذا راجع الوجودان أنه لا غرض فی مطلوباته
الا نفس الطبائع و لا نظر له الا اليها من دون نظر الى
خصوصياته الخارجية و العوارضها العينية بعد هم تعبیر
می کردند که وجود سعی اش یعنی اصل وجودش در
عالم واقع خارجی مطلوب است، یا وجود سعی اش
مبغوض است، مصلحت مال این وجود طبیعت است
مفسده هم مال این وجود طبیعت است، این وجود
درست است با خصوصیات است و آن خصوصیات هم
ملازم هستند و غیر قابل انفکاک هستند اما دخالت در
غرض ندارند،

نتیجه اینکه آنجا مرحوم آخوند فرد را این طوری
معنا می کردند در ما نحن فیه هم ملاحظه کردید فرد
را کرد شخص خاص خارجی، خوب، این یک احتمال
است درباره فرد، در مقابل مرحوم آخوند آنجا خواندیم
الان هم باید یادآوری کنیم تا ارزیابی کنیم فرمایش
مرحوم آخوند را،

بیان محقق اصفهانی(ره) و اشکال ایشان به مرحوم آخوند

شاگرد بزرگوار ایشان محقق اصفهانی(ره) آمدند و
گفتند که آقای آخوند این خوب، خیلی معلوم است در
این نزاعی وجود ندارد، شما در متعلق اوامر و نواهی
در متعلق احکام شرعیه بگوئید که منظور آنها از فرد

این خصوصیات خاص خارجی است، و چون منظور آنها از فرد این خصوصیات خاص خارجی است ما قطعاً می دانیم این خصوصیات خاص خارجی مناطی در آنها نیست و لذا حکم شرعی به فرد نمی خورد، خوب، اگر واقعاً یک چیزی به این واضحی را آنها نزاع می کنند؟ اصلاً می شود گفت نزاع در یک چنین چیز واضح البطلانی جاری و ساری است؟ بنابراین محقق اصفهانی(ره)، مرحوم کمپانی رضوان الله تعالی علیهما بر خلاف استادشان مرحوم آخوند گفته اند که نه، آنجا که فرد می گوئیم منظورمان از فرد وجود طبیعی است، بحث تعلق احکام به طبائع یا افراد بر می گردد به اینکه آیا حکم شرعی به ماهیت می خورد یا به وجود ماهیت، دعوا سر این است، شما حق ندارید فرد را آنجا یک طور واضح البطلانی معنایش کنید، و اگر یک طور واضح البطلانی معنایش کردید باید بگوئید بله، فی مراجعة الوجدان غنی و کفایة که آن خصوصیات در واقع مناط و ملاک ندارند.

بعبارة آخری ما یک بحثی کردیم قبلاً هم می گفتیم خدا رحمت کند استاد بزرگوارمان آقای فاضل را، ایشان تعبیر زیبایی داشتند می گفتند ما سه چیز داریم یک ماهیت داریم، یک وجود ماهیت داریم، یک خصوصیات فردیه داریم، یک انسان داریم، یک وجود انسان داریم، یک خصوصیات فردیه زیدیه داریم، آقای آخوند می

گفتند که فرد، آن سومی است، آقای اصفهانی(ره) می گفتند که فرد آن دومی است، یعنی دعوا سر این است که آیا حکم شرعی به ماهیت می خورد یا به وجود ماهیت می خورد؟ بحث در این دو احتمال است

بر اساس احتمال مرحوم آخوند ایشان از اول، فرد را آن زید معرفی می کردند اینجا هم فرد را همان طور معنا کردند، قول به ابتناء را یک طور تحلیل کردند، قول به عدم ابتناء را هم که خواست جواب آنها را بدهد و حرف آنها را باطل کند همین طور باطل کرده اند، یعنی با مبنائشان در فرد، ما اینجا باید هم قول به ابتناء را و هم قول به جواز را با احتمال دیگری که محقق اصفهانی(ره) مطرح کرده اند یک اشاره به آن بکنیم

یک نکته اضافه ای هم امام(ره) در بحث فرد دارند که یک احتمال دیگری است آن را هم باید اشاره کنیم تا ببینیم چه قول به ابتناء و چه قول به عدم ابتناء با این احتمال دوم که آقای اصفهانی(ره) مطرح کرده اند یا امام(ره) مطرح کرده اند سرنوشت آن چه خواهد شد؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۹۹/۱۱/۰۴

جلسه هفتاد و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث، بررسی ابتناء مسئله اجتماع بر تعلق احکام به طبائع و افراد

بحث ما در این بود که آیا مسئله اجتماع امر و نهی مبتنی می شود بر اینکه من قائل بشوم به تعلق اوامر و نواهی به طبائع یا نه حتی بر اساس تعلق اوامر و نواهی به فرد هم می شود بحث اجتماع امر و نهی را مطرح کرد؟

آقای آخوند می فرمایند که ابتناء ندارد و تلاش کردند که مسئله سرایت را بنابر فرد هم تصویر کنند که

توضیحاتش را دادیم و دو دیدگاه را مطرح کردند برای عدم ابتناء و هر دو دیدگاه را نقد کردند و تلاش کردند که بگویند که ما حتی اگر قائل شدیم به تعلق اوامر و نواهی به فرد، باز می توانیم در مسئله اجتماع امر و نهی در نزاع شرکت کنیم.

عرض کردیم برای بررسی فرمایش مرحوم آخوند تلامذه مرحوم آخوند یک بحث مهمی را با مرحوم آخوند آغاز کرده اند که فرد به چه معنا است؟ و این بحث را ما چون مفصلاً در تعلق اوامر و نواهی به طبائع بحث کردیم اجازه بدهید از حاصل و حصیله مطلب استفاده کنیم

بررسی معنای فرد

اشاره شد که فرد یک بار به معنای خصوصیات فردیه است که آن خصوصیات فردیه غیر از اصل طبیعت و وجود طبیعت است، برای زید علاوه بر ماهیت انسان و وجود این ماهیت، ما یک خصوصیتی داریم به نام خصوصیات فردیه که به آنها می گوئیم خصوصیات زیدی، قد زید، حجم زید، وزن زید، خلاصه نِسَب هایی که در زید وجود دارد، در مقولات سبعة نسبه اینها خصوصیات زیدیه هستند که این خصوصیات زیدیه فرد را درست می کنند، یک بار فرد به این معنا است که مرحوم آخوند فرد را در آنجا(در مسئله تعلق اوامر و

نواهی به طبائع) به این معنا گرفتند، اینجا هم سعی کردند که نزاع را با فرد به همین معنا درست کنند، یک بار گفتیم که فرد به معنای این است که ما با وجود طبیعت کار داریم و آنجا که می گوئیم اوامر و نواهی به طبیعت می خورند یا به فرد، در واقع می خواهیم بگوئیم اوامر و نواهی به ماهیت می خورند یا به وجود این ماهیت؟

اعتراض تلامذه مرحوم آخوند به معنایی که ایشان برای فرد بیان می کنند

بر اساس معنای اول [که نظر] مرحوم آخوند [است] همه به ایشان اعتراض کردند مسئله بدیهی است که خصوصیات فردیه مناط ندارند، اگر خصوصیات فردیه مناط ندارد چطور یک اصولی و فقیهی فتوا بدهد به اینکه امر به فرد خورده است، قطعاً مولی از من اصل صلاة را می خواهد حالا یا ماهیت یا وجود آن را، حالا صلاة در این نقطه خاص یا صلاة در آن نقطه خاص، این خصوصیات فردیه این صلاة است. این قطعاً بی مناط است، بله، ما یک اوامر استحبابی کلی داریم که آنها هم به واسطه امر استحبابی آن امر را درست می کنند، مثلاً صلاة در مسجد مستحب است، صلاة در یمین امام [جماعت] استحباب بیشتری دارد، آنها در اوامر دیگری است، آنها هم اوامر مستحبی هستند

که در همان ها هم باید طبیعی و فرد تصویر کرد، بنابراین همه اعتراض کرده اند به آقای آخوند که چرا شما مسئله را بر می گردانید به بدیهی بی قائل، چرا فرد را به آن معنا، معنا می کنید؟

بر اساس این مسئله که مرحوم آخوند در آنجا اختیار کرده اند و اینجا هم خواسته اند مسئله را حل کنند، آقایان اصرار دارند که تلاش مرحوم آخوند اصرار غلطی است و تلاش مرحوم آخوند فایده ندارد، تقریباً همه تلامذه مرحوم آخوند یک حاشیه ای دارند. حالا محقق نائینی(ره) و بعد فرمایش امام(ره) که بعد آنها را عرض خواهم کرد، ولی فعلاً فضای کلی تلامذه مرحوم آخوند نکته اش این است که امکان ندارد فرد را به معنایی که مرحوم آخوند می گیرند بگیریم بعد بخواهیم نزاع مسئله اجتماع امر و نهی را در فردی که مرحوم آخوند بیان کرده اند ساری و جاری کنیم.

علت عدم صحت معنای فرد در بیان مرحوم آخوند از نظر تلامذه ایشان

گفتند به خاطر اینکه نزاع این است که اگر من قائل شدم به طبیعت، طبیعت دیگر خصوصیات فردی در آن نیست، طبیعت صلاة یک طبیعت است، طبیعت غصب یک طبیعت است، مشکلی هم ندارد، یا قائل می شود به اینکه اوامر و نواهی در مرحله عناوین باقی

می مانند، خوب جوازی هستم، یا قائل می شوم به اینکه اوامر و نواهی از عنوان ها به معنونات سرایت می کنند، باز هم اگر قائل شدم به اینکه اوامر و نواهی از عناوین سرایت کرده اند در واقع دارم در واقعیت خارجی وارد می شوم.

بعد باید آن موقع بررسی کنم که آیا تعدد آن عنوان ها سبب می شوند که این معنون ها متعدد بشوند؟ اگر تعدد معنونی اتفاق افتاد باز می شوم جوازی، اگر تعدد معنونی اتفاق نیفتاد، می شوم امتناعی، چرا؟ به خاطر این می گویم خصوصیتی که در مأموریه اخذ شده به عینه همان خصوصیت در منهی عنه هم اخذ شده است، آن موقع امر سرایت کرده به منهی عنه و نهی سرایت کرده است به مأموریه، استحاله شکل می گیرد، می گویند ببینید مکانیزم مسئله نزاع بر جواز و امتناع سر این است که من باید در مرحله طبیعی بمانم و بعد که رفتم در مرحله طبیعی بعد بحث کنم که تکالیف در مرحله عناوین هستند یا تکالیف در مرحله معنونات هستند، جوازی اصرار دارد که نه، مرحله واقع خارجی در مرحله امثال است و ربطی به تعلق تکلیف ندارد مثلاً، لذا جوازی است

امتناعی میخواهد بگوید که نه، مرحله واقع خارجی مرحله تعلق تکلیف است و چون تعدد معنونی در کار

نیست پس امر خورده است به منهی و نهی خورده به مأمور، لذا استحاله پیش می آید، امر به صلاة خورده است به آن واقعیتی که مورد نهی قرار گرفته است و این استحاله دارد، نهی از غصب خورده است به آن واقعیتی که مأمور به است لذا استحاله شکل می گیرد، لذا می گویند که ببینید این در فضای طبیعی درست، اما اگر رفتیم در فضای فردی که مرحوم آخوند بیان کرده اند از همان اول معلوم است چرا؟ چون مرحوم آخوند دارند می گویند که فرد یعنی خصوصیات فردیه، خصوصیات فردیه معنایش این است که امر به صلاة خورده است به تمام خصوصیات فردیه صلاة، یکی از آن خصوصیات فردیه در این مورد خاص اتحاد صلاة و غصب است، یعنی شکل گیری در دار غصبی شده خصوصیت فردی این صلاة، نهی هم از آن طرف خورده به تمام خصوصیت فردیه ماهیت غصب، یکی از خصوصیات فردی ماهیت غصب این است که الان همراه صلاة است، خوب، اگر از اول من فرد را به معنای خصوصیت فردی بگیرم و خصوصیات فردیه این طور مورد امر و نهی قرار بگیرد مثل اینکه مولی از اول گفته است صلِّ فی الدار الغصبی، می شود چنین چیزی؟ یا از اول بگویند لا تغصب فی الصلاة، می شود چنین چیزی؟

لذا تلامذه مرحوم آخوند تقریباً با این تلقی مرحوم

آخوند گرفتاری دارند گفتند نمی شود که ما فرد را در واقع به این معنایی که مرحوم آخوند می گیرند معنا کنیم، فرد یعنی دخالت کردن تمام خصوصیات فردیه در مأموریه و دخالت کردن همه خصوصیات فردیه در منهی عنه، خوب، اگر فرد این است از همان اول معلوم است که ما باید قائل به امتناع بشویم، لذا چنین معنایی را از مرحوم آخوند نمی پذیرند،

بنابراین دو تا اشکال در تحلیل فرد مرحوم آخوند دارند، یک اشکال آنجا بود که در مسئله متعلق اوامر و نواهی مرحوم آخوند فتوا دادند به اینکه فرد به این معنا است بعد هم گفتند که وجدان حاکم است به اینکه این خصوصیات دخیل نیستند و گفتند که این یعنی نزاع را به یک امر بدیهی برگرداندن که به بداهة چنین نزاعی وجود ندارد چون آنجا مناطی در کار نیست.

اشکال دوم تلامذه مرحوم آخوند به ایشان

یک اشکالی اینجا دارند به آن معنای مرحوم آخوند که اگر ما آن معنای شما را پذیرفتیم و گفتیم قائلین به فرد آن را می گویند که شما می گوئید اینجا نمی توانند در نزاع مشارکت کنند و بحث اجتماع امر و نهی را وارد بشوند، نمی شود چنین چیزی را [قائل شد]، و شاید همین که نزاع اجتماع امر و نهی را قائل هستند، یک، ولی آنجا بعضی ها طبیعی می گویند و بعضی ها فرد

می گویند، دو، خودش نشان می دهد که آن معنای فرد شما غلط است، چرا اینجا می توانند؟ به خاطر همین یک جمله که اگر خصوصیات فردیه آن چیزی باشد که شما جناب آخوند می فرمائید معنایش این است که این صلاة در دار غصبی بودن که خصوصیت فردی صلاة است، غصب در حال صلاة که خصوصیت فردی غصب است، هم مأمور به باشد و هم منهی عنه، یک چنین چیزی امکان ندارد. بعضی ها اضافه کرده اند که آقای آخوند مخصوصاً با مبناء شما، مبناء شما در امر ثانی از مقدمات اجتماع امر و نهی، گفتیم ما دعوای مان سر سرایت است ما می خواهیم ببینیم که آیا در صلاة در دار غصبی امر سرایت می کند به منهی؟ نهی سرایت می کند به مأمور؟ خوب، این عین مسئله فردی است که الان دارید می گوئید، این معنایی غیر از سرایت ندارد، فرد به این معنا یعنی قول به سرایت، قول به سرایت یعنی قول به امتناع، دیگر جایی باقی نمی گذارد بر این که شما نزاع بکنید در اینکه آیا در فرد هم باید تازه بحث کنیم که آیا سرایت وجود دارد یا وجود ندارد؟ امکان ندارد چنین سرایتی، این عین سرایتی است که شما فرمودید

پس خلاصه مسئله این است که (نقدی که تلامذه مرحوم آخوند به ایشان دارند) اگر ما فرد را به این معنا گرفتیم که مرحوم آخوند می فرمایند در این معنا قطعاً

مسئله امتناع مسلم و مسجّل است و خروجی آن دو تا دیدگاهی را که مرحوم آخوند درباره این مسئله مطرح کردند همین بود که یک دیدگاه این که ما اگر فردی شدیم قطعاً امتناعی هستیم، اگر طبیعی شدیم قطعاً جوازی هستیم، یک دیدگاه این بود که اگر فردی شدیم امتناعی هستیم، اگر طبیعی شدیم نزاع می کنیم، این آقایان می گویند که نه، حق همین است که ما اگر فردی شدیم قطعاً امتناعی هستیم، اگر با طبیعی کار کردیم باید نزاع بکنیم که آیا وقتی با طبیعی کار می کنیم عنوانی هستیم؟ معنونی هستیم که به سبب تعدد عناوین قائل می شویم به معنونات، اصلاً ما می گوئیم به تعدد معنونات که آن سرایت یعنی آن خصوصیات فردیه دو تا بشود، علی ای حال این اشکال فرمایش مرحوم آخوند است در بیان تلامذه ایشان.

اشکال معنایی که محقق اصفهانی(ره) برای فرد بیان می کنند

بله، اگر کسی فرد را به معنایی گرفت که مثلاً محقق اصفهانی(ره) گرفتند در آن بحث ما که گفتند فرد یعنی وجود طبیعی، خوب، فرد به این معنا که بگوئیم امر یا در مرحله طبیعی است یا در مرحله وجود است، نهی در مرحله طبیعی است یا در مرحله وجود این طبیعی است، خوب، آن اشکالی که درباره فرد [از نظر] مرحوم آخوند گرفتیم اینجا وجود ندارد، این اشکال در آن

وجود ندارد.

اینجا یک اشکال دیگری وجود دارد و آن اشکال این است که گفتند ببینید اگر کسی متعلق امر و نهی را وجود قرار داد، اشکال این می شود که مرحله وجود، مرحله ثبوت است نه مرحله سقوط تکلیف، یعنی آن اشکال مسئله مرحوم آخوند به آن وارد نیست ولی این اشکال به آن وارد است که ما قبلاً بحث کردیم، ان شاء الله در بحث اجتماع امر و نهی هم در قول مختار این را تفصیل می دهیم که اگر کسی آمد و امر را به واقع خارجی زد و نهی را به واقع خارجی زد اینجا تکلیف در مرحله وجود شکل می گیرد؟ یا وجود، مال مرحله امثال است، تکلیف خورده است به طبیعت و از ما خواسته شده امثال و تحقق بخشیدن این طبیعی، حالا چه امر باشد که تکلیف خورده است به این طبیعت صلاة به من گفتند برو و آن را محقق کن در امثال، امثال متأخر است از اصل تحقق تکلیف، چه نهی باشد، زجر خورده است به طبیعی این غصب به من گفته اند که محقق نشود، معنا ندارد که من بگویم به وجود طبیعی صلاة امر کرده اند، اگر به وجود طبیعی صلاة باشد که دیگر امری وجود ندارد، تحصیل حاصل است، به من بگویند به وجود طبیعی غصب شما را زجر کنند، دیگر معنا ندارد اگر محقق است که محقق است.

تلامذه محقق خراسانی: بر اساس تعلق احکام به فرد نمی توان نزاع اجتماع امر و نهی را طرح کرد

لذا اشکال کردند و گفتند آن معنای فرد را هم که محقق اصفهانی(ره) در بحث متعلق اوامر و نواهی بیان کرده اند معنای درستی است و آن معنای محقق اصفهانی(ره) این اشکالی را که به محقق خراسانی(ره) گرفتیم در مسئله(اینکه قول به فرد شما عین قول به سرایت است و معنایش امتناع است) آن اشکال دیگر اینجا وارد نیست، ولی یک اشکال دیگری اینجا وارد است و آن اشکال دیگر همین است که عرض کردم فرد به آن معنای درست نمی تواند محل نزاع امکان تعلق امر و نهی باشد، چون آنجا قطعاً امر و نهی وجود ندارد، مرحله وجود و فرد آنجا شد وجود طبیعی و مرحله وجود مرحله متأخر از صحت تکلیف و مرحله در واقع امثال است، این فرمایش تقریباً قاطبه تلامذه مرحوم آخوند است که اگر این طوری شد آن موقع در این مسئله باید این طوری بگوئیم که ما فرد را هر کاری که بکنیم بر اساس قول به فرد نمی شود اجتماع امر و نهی را نزاع کرد، چه فرد به معنایی که مرحوم آخوند اختیار کرده اند با آن اشکال و چه فرد با معنایی که محقق اصفهانی(ره) اختیار کرده اند با این اشکال، باید یک معنای دیگری از فرد درست کنیم، این تقریباً فضای عمومی تلامذه محقق خراسانی(ره) است که

نقدی که به مرحوم آخوند وارد کرده اند و تحلیلی که به عدم ابتناء وارد کرده اند این است که ما فرد را هر کاری که بکنیم گرفتاری دارد.

حالا در این فضا بزرگانی مثل محقق خوئی(ره) و محقق نائینی(ره) یک دیدگاه دیگری خواسته اند اختیار کنند، امام(ره) یک دیدگاه دیگری می خواهند اختیار کنند، حالا چون عرض کردم که ما اصل مسئله را آنجا در طبیعت و فرد عرض کردیم دیدگاه آقای نائینی(ره) را ولی چون یک اشاره ای اینجا دارند در محاضرات شان اشاره کنم و بعد هم فرمایش امام(ره) را اشاره کنم ببینیم قضیه را باید چه فتوا بدهیم.

نقد محقق خوئی(ره) بر اینکه بنابر تعلق احکام به فرد نمی توان مسئله اجتماع را نزاع کرد

محقق خوئی(ره) در محاضرات همین مسئله را مطرح می کنند که گاهی وقت ها ممکن است که کسی توهم بکند که نزاع مبتنی بر تعلق امر به طبیعت است و بر اساس تعلق امر به فرد نمی شود نزاع کرد تقریباً همین مطالب را توضیح می دهند و بعد می خواهند نقد کنند این نظریه را،

در مقام نقد این نظریه، می خواهند بفرمایند که این حرف غلط است، چرا غلط است؟ می فرمایند به

جهت اینکه این آقایان در یک نکته رئیسی دچار خطا شده اند و آن نکته رئیسی این است که معنای فردی را که شما قائل هستید غلط است و ما تحقیق کردیم و ثابت کردیم که فرد به این معنا که خصوصیات فردیه داخل در مأموریه باشند و خصوصیات فردیه داخل در منهی عنه باشند غلط است این حرف، اصل فرمایش محقق خوئی(ره) این است.

فلذا تعبیر ایشان این است در محاضرات وقتی اول مسئله را توضیح می دهند خلاصه: گاهی وقت ها توهم می شود که نزاع در جواز و امتناع مبتنی است بر طبائع نه افراد، به تقریبی که همین توضیح ها را می دهند، بعد می رسند به اینکه می گویند این حرف غلط است چرا؟ ولناخذ المناقشة فيه مناقشه اش این است که و هی أن هذا الخيال يرتكز على نقطة الواحدة و هی أن معنا علق الامر بالافراد هو تعلقه بما له من المشخصات الخارجية و اللوازم للمفردة للطبيعة بحيث تكون تلك اللوازم داخلة في متعلق الامر لا أنّها ملازمة له و عليه فالغصب فلان و الامر فلان و با این مطالب اینها را توضیح می دهند

بعد می فرمایند که و حال آنکه ما قبلاً ثابت کردیم و لکن قد ذكرنا في بحث تعلق الامر بالطبائع دون الافراد أنّ تلك النقطة خاطئة جداً وليس لها واقع موضوعي،

محقق خوئی(ره) در واقع ین مسئله را بیان می کنند بعد می گویند که این حرف غلط است خصوصیات فردیه داخل در متعلق امر نیستند، خصوصیات فردیه داخل در متعلق نهی نیستند که فرد خراب بشود.

اشکال بیان محقق خوئی(ره)

خوب شما اولین مطلبی که باید به آقای خوئی(ره) بفرمائید(که حالا کیفیت عدم دخولش را عرض می کنم از بیان ایشان) این است که آقای خوئی(ره) خوب، شما باید بفرمائید که مرحوم آخوند به این مطلب قائل هستند، مرحوم آخوند خواسته اند فرد را به این معنا، معنا کنند و بعد بگویند که نزاع وجود دارد، شما اگر بخواهید نزاع را در فرد پیاده کنید باید روشن بکنید که فرد به معنای مرحوم آخوند در آن نزاع وجود ندارد، و آنهایی هم که می گفتند علی القول به فرد نزاعی نداریم و قطعاً امتناع است حرف شان در فرد به معنای مرحوم آخوند درست است، یک.

بعد بفرمائید در فرد به معنای محقق اصفهانی(ره) نزاع هست یا نیست و چرا؟ اگر معنای دیگری برای فرد می خواهید برای فرد ارائه کنید بفرمائید، بعد بگوئید بر این اساس می شود بر فرد نزاع کرد، یعنی محقق خوئی(ره) گزارش مطابق با واقعی را ارائه نکردند اینجا، چرا؟ حالا می بینید ایشان می خواهند بگویند که بله،

کسانی که می گویند بنابر فرد نزاع نداریم مبناءً شان یک نکته است و آن نکته غلط است، آن یک نکته قول مرحوم آخوند است. شما باید بگوئید که مرحوم آخوند قائل به چنین نکته ای است، ولی ما قول مرحوم آخوند را قبول نداریم به این دلیل، پس فرد را به گونه دیگری معنا می کنیم و لذا نزاع را در فرد جاری می کنیم،

لذا ما اشکالی که به فرمایش محقق خوئی(ره) داریم همین است که آقای خوئی(ره) فرد با معنای مرحوم آخوند را اقرار نمی کنند که فرد به معنایی که آقای آخوند گفته اند نزاع در آن نیست، باید اول نقد کنند [بیان] مرحوم آخوند را، بگویند آقای آخوند! نمی شود شما فرد را آن طور معنا می کنید بعد می خواهید نزاع را در فرد به این معنا جاری کنید، نمی توانید جاری کنید، تحلیلی هم که کرده اید ناتمام است. چون فرد به این معنا عین قول به سرایت است که عرض کردم. این نکته اول

نقد محقق خوئی(ره) به معنای فرد در بیان محقق اصفهانی(ره)

نکته دوم هم که آقای خوئی(ره) بیان کرده اند این است که حالا فرد به معنای آقای اصفهانی(ره) چطور؟ آنجا هم باید بگویند که فرد به معنایی که آقای اصفهانی(ره) می گویند غلط است، بعد اگر معنای

دیگری برای فرد دارند ارائه کنند، آقای خوئی(ره) می خواهند بگویند که ما فرد را به معنایی که آقایان می گیرند قبول نداریم، چرا قبول نداریم؟

خوب توجه کنید چرا این مطلب را قبلاً عرض کردیم و نقد کردیم در حدی که اینجا بیان فرمودند ایشان می خواهند بگویند که ما قبول نداریم اینکه تشخص در حد عوارض مشخصه است، ما وقتی می گوئیم فرد یعنی واقعیت خارجی مشخص، این واقعیت خارجی مشخص، تشخصش به وجود است و در فلسفه به ما گفته اند که الشئ ما لم یتشخص لم یوجد و کل ما بالعرض لابد أن ینتهی الی ما بالذات آنچه که بالذات عین تشخص است وجود است و هر چه که به وجود بر نگیرد تشخص پیدا نمی کند، لذا نمی توان در واقع خصوصیات فردیه که مثلاً مربوط به ماهیات تسعه عرضیه هستند آنها تشخص بخش باشند، آنها فرد درست نمی کنند.

لذا من آقای خوئی(ره) فرد را در واقع چیزی می گیرم که آن چیز تشخصش به وجود است لذا نمی توانم آن فتوایی را که آقایان می دهند که فرد به این معنا(یعنی آوردن خصوصیات فردیه و آوردن خصوصیات داخل در مأموریه و آوردن خصوصیات فردیه داخل در منهی عنه را بگویند) عین قول به سرایت و امتناع، اصل نقد آقای

خوئی(ره) این است. که عرض کردم ما شرح مفصل این مطلب را قبلاً عرض کردیم.

ببینید تعبیر ایشان این است می گویند این تخیل آقایان که فرد را گرفته اند به خصوصیات فردیه و بعد هم از توی آن سرایت در آورده اند و گفتند که امتناع قطعی است، غلط است، چرا غلط است؟ و ذلک لما حَقَّقناه هناک در بحث متعلق اوامر و نواهی گفتیم ملخص آن این است که و هو أن تشخص کل وجود بنفس ذاته و هویتة الشخصية اینجا است که ما گفتیم آقای خوئی(ره) هم خوب از قواعد فلسفی سعی کرده اند که استفاده کنند، قول فارابی را خوب استفاده می کنند لا بوجود آخر بداهة أن کل وجود بیان وجوداً آخر و کل فعلية تأبی عن فعلية أخرى و اما الاعراض الملازمة لهذا الوجود فلا يعقل أن تكون مشخصة له

ایشان می خواهند بگویند که بقیه اعراض هم خودشان طبائع هستند، ده تا طبیعی ما اینجا داریم، طبیعی جوهر؛ طبیعی کم، طبیعی کیف، طبیعی اضافه، طبیعی فلان، هر کدام طبیعی و ماهیتی هستند، هیچ کدام نمی توانند مشخص باشند، ما در زید ده تا طبیعی داریم که با هم ملازم هستند ولی تشخص از کجا می آید؟ می گوید تشخص از وجود زید می آید، لذا من اگر با فرد هم کار کنم یعنی با وجودی که عین تشخص

است دارم کار می کنم. و اللوازم الطبائع شتی لكل منها وجود و ماهية فيستحيل أن تكون من مشخصاته و اطلاق المشخص عليها این که می گویند اینها عارض مشخص هستند مبنی علی ضرب مشخصه

ببینید که چه فیلسوف تمام عیاری است آقای خوئی(ره) انصافاً، ما که مدام به آقایان می گوئیم و اینکه می گوئیم عبارات آقای خوئی(ره) را ملاحظه کنید چند بار هم سال قبل گفتیم، یک بار خدا رحمت کند استاد بزرگوار ما آیت الله مصباح را، آقای فیاضی به دستور آقا یک عده ای از این دوستانی که خیلی با فلسفه میانه ای نداشته اند فلانی فلسفه را با حد وسط هایی که بزرگان علم اصول دارند توضیحاتی می دهند که اینها مستحضر بشوند آمدند یک عده ای پیش ما همین عبارت ها را، چندین عبارت و تقریباً سی، چهل تا قاعده فلسفی است که مفصلاً در عبارات محقق خوئی(ره) مورد بررسی قرار گرفته است یکی از آنها همین قاعده است، قول حکیم بزرگوار فارابی

و علی الجملة فكل وجود جوهری فی الخارج ملازم لوجودات عديدة و تلك الوجودات من اعراضه ككمه و کیفه و آینه و وضعه و نحو ذلك و من المعلوم أن تلك الاعراض وجودات أخرى فی مقابل ذلك وجود الجوهری و مبیناً له و من ناحية أخرى أن كل وجود متشخص

بنفسه و فلا يحتاج في تشخيصه الى شئ آخر و من هنا قالوا أن تشخيص الماهية بالوجود و اما تشخيص الوجود هو بنفسه لا بشئ آخر و الا لدار أو ذهب الامر الى ما لا نهاية له كما هو الواضح و هذا معنا قول الشئ ما لم يتشخص لم يوجد لذا ايشان می خواهند بفرمایند که من قبول ندارم که شما فرد را به معنای خصوصیات فردیه بدانید، بعد خصوصیات فردیه را بیاورید داخل مأموریه، از آن طرف هم ببرید داخل در منهی عنه، بعد بگوئید که این عین سرایت است من این را قبول ندارم، اگر این را قبول نداشتیم که ايشان می خواهند بگویند که غلط است چنین دیدگاهی، آن موقع نتیجه اش این است که ما می توانیم قائل بشویم به فرد یعنی به وجود متشخصی که تشخيصش عین ذات آن است و سرایتی هم نشویم، این خلاصه مطلب.

بیان لزوم آشنایی با فلسفه

حالا بقیه اش را ملاحظه کنید و می بینید که بنده تعهدی دارم به بعضی از عبارات ها به خاطر اینکه فقه الخمینی ام را جای بیندازم که بگویم اینها فلسفه است آقایان، این عبارات آقای خوئی(ره) است، خدا شاهد است اگر من این عبارات ها را بخوانم و نگویم که از کجا دارم می خوانم آدم احساس می کند که دارد اسفار می خواند، خوب، نمی شود اسفار در عبارت آقای خوئی(ره)

درست باشد، در عبارت آقای نائینی(ره) درست باشد، در عبارت دیگران غلط باشد، شما الان دارید تکلیف مسئله اجتماع امر و نهی را با یک بحث فنی فنی فلسفی درست می کنید، از آن طرف هم به طلبه ها می گویم که معنای کوتاه شدن دوره تحصیل، سبک خواندن و ضعیف خواندن و خلاصه آشنا نبودن با مبانی نیست، معنایش این است که شما هر بحثی را سر جای خودش مسلط بشوید آن موقع می بینید که تکرار می افتد، اگر این را در جای خودش در بدایه اش، در نهاییه اش بخواهید مسلط بشوید از نتیجه آن بخواهید اینجا استفاده کنید خواهید دید که هشتاد درصد مطالب جمع می شوند اما چون آنجا فقه اکبرش را مسلط نیستید اینجا در فقه اوسطش طولانی می شود، یا در فقه اصغرش طولانی می شود، چون آقایان اینها را در اصول طول می دهند یا در فقه،

علی ای حال نتیجه بگیرم نتیجه اش این شد که اینجا محقق خوئی(ره) یک تصویری از فرد می خواهند ارائه کنند و بر اساس این تصویری که از فرد دارند ارائه می کنند می خواهند بگویند می شود بنا بر افراد هم بحث کرد.

اشکال بیان محقق خوئی(ره)

ما اشکالی که آنجا داشتیم این بود که باید بفرمایند

این تصویری که ما داریم ارائه می کنیم تصویر مرحوم آخوند نیست و الا نقد آقایان به مرحوم آخوند وارد است، تصویری که ما داریم ارائه می کنیم تصویر محقق اصفهانی نیست و الا بر اساس معنایی که محقق اصفهانی(ره) از فرد ارائه می دهند این نکته آقایان که دیگر نزاع بحث اجتماع امر و نهی اینجا منتفی می شود وارد است، حالا این تصویر تصویر دیگری است، یک، که معلوم است که ایشان اصرار دارند که تصویر دیگری است، فرد به معنای وجودی است که عین تشخیص است و این وجودی که عین تشخیص است در واقع غیر از ملازماتش است که آنها هم وجودات دیگری هستند از مقولات دیگر، حالا این معنای دیگری که از فرد ارائه می شود که می شود در واقع معنای سوم از فرد غیر از محقق آخوند و محقق اصفهانی(ره) ببینیم مسئله اش چطور است، یک، و بر اساس این دیدگاه می شود مسئله جواز اجتماع را بررسی کرد یا نه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۹۹/۱۱/۰۵

جلسه هفتاد و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث؛ بررسی فرمایش محقق خوئی (ره) در نقد بیان محقق نائینی (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق خوئی (ره) بود و عرض کردیم که ایشان در نقد نظر بعضی از محققین عمدتاً استادشان محقق نائینی (ره) فرمایشات تقریباً مبسوطی را ارائه کردند هم در اینجا و هم قبلاً در بحث متعلق اوامر و نواهی.

فرمایشات محقق نائینی (ره) در واقع اصرار بر این نکته است که در واقع محقق نائینی (ره) فرمایش مرحوم

آخوند را رد کرده اند و قبول ندارند که ما اگر قائل شدیم به تعلق احکام به فرد می توانیم در مسئله اجتماع امر و نهی در نزاع شرکت کنیم، و بر خلاف مرحوم آخوند محقق نائینی(ره) اصرار دارند که نه، اگر کسی قائل شد به تعلق احکام به فرد لابد له من القول بالامتناع و باید قائل به امتناع بشود، چرا؟

توضیح فرمایش محقق نائینی(ره)

با این بیانی که چند بار خواندیم و ما هم تقویت کردیم به یک معنا هر چند هنوز نهائی نکردیم ولی اصل مسئله را تقویت کردیم در نقد فرمایش مرحوم آخوند و آن بیان این شد که اگر کسی قائل شد به تعلق احکام به فرد و فرد را به آن معنایی گرفت که مرحوم آخوند معنا کرده اند آن موقع خصوصیات فردیه را داخل در متعلق حکم شرعی می داند، وقتی خصوصیات فردیه داخل در متعلق حکم شرعی شد آن موقع وجوب وقتی به صلاة می خورد در حد طبیعی صلاة متعلق وجوب نیست، بیشتر از طبیعی، خصوصیات فردیه این صلاة داخل در متعلق تکلیف است و حکم شرعی تعلق به این خصوصیت فردی علاوه بر طبیعی، اگر این طور شد آن موقع یکی از خصوصیات فردی این صلاة این است که الان در این مصداق خاص در دار غصبی است، آن موقع در دار غصبی بودن حکم شرعی وجوب است، از

آن طرف حکم شرعی حرمت هم در حد طبیعی غضب باقی نمی ماند بلکه خصوصیات فردی و مصادیق خاص در واقع داخل در متعلق حرمت هستند، آن موقع این نکته که الان این کونی که مصداق غضب است کون صلاتی است، این خصوصیت صلاتی بودن، داخل در متعلق حرمت است، بنابراین بر اساس تعلق احکام به فرد، خصوصیت فردیه هم مأموریه و هم منهی عنه، و این خیلی واضح است که استحاله دارد، این اصل فرمایش محقق نائینی(ره) است و نقد فرمایش مرحوم آخوند است در مدرسه محقق نائینی(ره).

بر این اساس محقق نائینی(ره) می فرمایند مسئله تعلق احکام به طبائع یا افراد از بحث های بسیار مهم علم اصول است و ثمره مهمی هم دارد، اگر کسی قائل به فرد شد لابد له من القول بالامتناع همین نکته ای که مرحوم آخوند رد کردند و گفتند که نه خیر، مسئله ما، مسئله سرایت است و با فرض سرایت می توانیم هم با طبیعی کار کنیم و هم با فرد کار کنیم، که توضیحاتش را هم دادیم، محقق نائینی(ره) می گویند نه خیر، اگر فرد به این معنا باشد که مرحوم آخوند می فرمایند دیگر چاره ای نیست، ما چاره ای نداریم الا از قول به امتناع.

نقد بیان محقق نائینی (ره) توسط محقق خوئی (ره)

محقق خوئی (ره) می خواهند این مطلب را نقد کنند و نقد این مطلب را مبسوطاً هم اینجا بیان کرده اند و هم در مسئله تعلق احکام به طبائع و یا افراد. عبارتی که اینجا دارند که خیلی مفصل است و توضیحاتش را اجمالاً جلسه قبل عرض کردیم قصد تفصیل بیشتر هم نداریم چون قبلاً در بحث متعلق اوامر و نواهی گفته شده ولی چون نمی شود همه را هم احاله کرد به آنجا، در حدی که متن درس است باید گفته بشود، فرمایش آقای خوئی (ره) عمده اش این است که مبناء شما در تحلیل فرد غلط است، مبناء شما در تحلیل فرد اگر این است که می گوئید معنای آن مطلب این است که این خصوصیات را در واقع تشخص بخش طبیعی می دانید، دارید می گوئید طبیعی انسان با خصوصیات فردیه تشخص پیدا می کند، لذا خصوصیات فردیه چه چیزی هستند (که قبلاً هم در فلسفه گفتیم) مثلاً من اگر طبیعی جوهر را داشتم من بیایم طبیعی انسان یعنی طبیعی جوهر را (انسان یکی از ماهیات جوهری است) تشخصش را به فعل این و وضع و کم و کیف بدانم، بگویم انسانی که خصوصیت خاص زیدی پیدا می کند می شود زید، خصوصیت خاص زیدی یعنی چه؟ یعنی قد زید، یعنی حجم زید، یعنی رنگ زید، یعنی نِسَب و اضافاتی که در ارتباط با زید وجود دارد، این مبناء می

خواهد بگوید که این طبیعی وقتی تشخیص پیدا می کند که این عوارض مشخص او باشند.

محقق خوئی(ره) می فرمایند که شما بر این مبناء فرد را به معنای طبیعی به اضافه خصوصیات و مشخصات فردی می دانید، بعد هم می گویند مشخص فردی طبیعی صلاة غصب بودن است، مشخص فردی طبیعی غصب صلاتی بودن است می شود همین اشکالی که وارد کردید، لذا شما دارید فرد را به گونه ای معنا می کنید که این معنای فرد نتیجه اش همین است که شما می گوئید، بعد ایشان می خواهند بفرمایند که ما این مبناء را قبول نداریم ما اصل این معنا و مبناء را نمی پسندیم و نمی پذیریم، ما قبول نداریم که فرد را باید این طوری معنا کرد، چرا قبول نداریم؟

محقق خوئی(ره): تشخیص به وجود است

به خاطر اینکه در فلسفه ثابت کرده اند که تشخیص به وجود است، در فلسفه ثابت کرده اند که کل ما بالعرض لابد أن ينتهي الی ما بالذات این کلمه و عبارت را اینجا نیاورده اند اما در متعلق اوامر و نواهی کل این کلمه را آورده اند که کل ما بالعرض لابد أن ينتهي الی ما بالذات و اینجا آنچه که بالذات در واقع تعبیرشان این است و تشخصه بمقتضی قانون ان کما بالغير وجب أن ينتهي الی بالذات بنفس ذاته آنچه که بنفس ذاته



عین تشخیص است وجود است، لذا آقای خوئی(ره) می خواهند بفرمایند تمام ماهیات، چه ماهیات جوهری، چه ماهیات عرضی بدون وجود تشخیص ندارند و ماهیت جوهری انسان تشخیصش به وجود است، ماهیت عرضی این تشخیصش به وجود است، ماهیت عرضی کیف تشخیصش به وجود است، من اگر باشم این ده تا ماهیت را دارم که ده تا طبیعی هستند، این ده تا طبیعی را که کنار هم می گذارم تشخیصی به وجود نمی آید، این ده تا طبیعی تشخیص پیدا می کنند اما تشخیصی در کار نیست، تشخیص اینها به وجود است

لذا می فرمایند ذلک لما عرفت من أن الوجود هو نفس التشخص و أن تشخص کل شیء به یعنی بالوجود که در همین صفحه ۱۹۸ محاضرات در این بحث متعلق اوامر و نواهی مفصل [بیان می کنند] اینجا هم همین بیان را می آورند که شما نمی توانید تشخیص را به ماهیات مشخصه بدهید، بگوئید عوارض مشخصه آنها تشخیص بخش آن ماهیت جوهری هستند این تصور غلط است. بنابراین اگر این نظریه غلط بود و ما نمی توانستیم از این نظریه دفاع بکنیم آن موقع ما فرد را می گوئیم تشخص، تشخص را که درست می کنیم می گوئیم تشخص، تشخص بالوجود است، این شیء متشخص است بالوجود آن موقع نتیجه مسئله این می شود که ما می توانیم هم در مرحله طبیعی کار

کنیم و هم در مرحله فرد، اگر گفتم که حکم به طبیعی صلاة خورده است، به طبیعی صلاة، اگر گفتم حکم به فرد صلاة خورده یعنی به تشخص این طبیعی است که عین وجود است، به وجودی است که عین تشخص است و هیچ اشکالی هم ندارد.

محقق خوئی(ره): ریشه اشتباه، عدم صحّت معنایی است که برای فرد بیان می شود

بنابراین محقق خوئی(ره) اصرار زیادی که دارند این است که شما اگر معنای فرد را درست معنا کنید همان طوری که فلاسفه به ما یاد داده اند آن موقع دچار چنین اشتباهی نمی شوید و لذا تعبیرشان این است:

لکن قد ذکرنا فی بحث تعلق الاوامر بالطبائع دون الافراد أن تلك النکة خاطئة جداً و لیس لها واقع موضوعی تلك النکة یعنی چه؟ یعنی آن عوارض مشخص باشند، و ذلك لما حققناه هناك که ما همین جمله ای که الان خواندیم که ملخصه این است که هو أن تشخص کل وجود بنفس ذاته و هویتة الشخصية بنابراین من اگر نخواهم این قانون را لحاظ کنم تشخصی به عمل نمی آید، و لذا می گویند که و علی الجملة فکل وجود جوهری فی الخارج ملازم لوجودات عديدة فيه و تلك الوجودات من اعراضه ده تا وجود من دارم وجود انسان، وجود کیف، وجود کم، وجود این، ده

تا مقوله جوهری دارم، این ده تا مقوله ده تا ماهیت هستند با ده تا وجود و هیچ کدام تشخص از آنها در نمی آید که آن وجودات عرضی ملازم هستند با این وجود جوهری اشکال ندارد، ولی این وجود جوهری که ملازماتی دارد به نام اعراض تسعة، و این وجود جوهری با این ملازماتش همه وجود دارند در خارج، از آنها تشخص در نمی آید، برای همه آنها می شود طبیعی تعریف کرد و می شود فرد تعریف کرد، هیچ اشکالی هم ندارد، این اصل نظریه محقق خوئی(ره) است

و من المعلوم أن تلك الاعراض وجودات أخر في مقابل ذلك الوجود الجوهري و مباينة له اينها وجودات أخرايي هستند که مباين هستند هذا من ناحية و بعد هم تحليل می کنند که و من ناحية أخرى هر وجودی عين تشخص است و الالدار و لتسلسل که توضیحاتش را دادیم.

نتیجه نقد محقق خوئی(ره)

و نتیجه این نقد محقق خوئی(ره) این است که فالنتیجة علی ضوئها اگر کسی متوجه شد که من ده تا وجود دارم که اینها با هم مباين هستند و ملازم هستند و اگر کسی برایش معلوم شد که هر وجودی مشخص بذاته هست، دو، یعنی این دو تا نکته را یاد گرفت لا

يعقل أن تكون تلك الوجودات من مشخصات ذلك الوجود الجوهری دیگر معنا ندارد که یک مباینی مشخص مباین دیگر باشد، پس معنا ندارد که من تشخص بالذات را با تشخص بالعرض خلط کنم، تشخص بالذات مال وجود است، خود آنها هم تشخص شان بالذات نیست، تشخص شان از وجود است، هم وجود این تشخصش به وجود است و هم وجود کم تشخصش به وجود است و هم وجود جوهر تشخصش به وجود است

و لذا نتیجه می گیرند و علی هدی هذا البیان اگر کسی این بیان را یاد گرفت يظهر أنه لا فرق بین تعلق الامر بالطبیعة و تعلق الامر بالفرد اصلاً هیچ فرقی نیست، چه شما با فرد کار کنید و چه با طبیعت کار کنید، لان وجودات تلك الاعراض كما أنه علی القول بتعلق الامر بالطبیعة خارجة عن متعلقه و غیر داخله فيه اگر امر خورد به طبیعی انسان کاری به طبیعی کیف ندارد، اگر امر به فرد انسان هم بخورد یعنی به تشخص این وجود بخورد، کاری به تشخص وجود کیف ندارد، چه فرقی می کند هر کدام از این ده مقوله جوهر و نه مقوله عرضی هم ماهیت دارند و هم وجود دارند، ماهیت شان ماهیت است وجودشان وجود است، تشخص شان با آن وجود است، چه شما با طبیعی شان کار کنید چه شما با فردشان کار کنید چه فرقی می کند

غاية الامر أنها ملازمة لوجود الطبيعة في الخارج و كذلك على القول بتعلقه بالفرد لما مرّ من أن تشخص الفرد بوجوده لا بوجودات تلك الاعراض ملازمة له خارجاً فإنّها وجودات في قبال آن وجود و مباينة له غاية الامر أنها ملازمة على أي حالٍ اين فرمایش آقای خوئی(ره) است که اصل مطلب اين است که آقای نائینی(ره) عزیز، استاد بزرگوار ما، شما چرا فرد را اين طوری معنا می کنید که دچار چنین مشکلی بشوید، شما نباید فرد را آن طور معنا کنید چون وقتی فرد را آن طوری معنا می کنید دچار مشکل می شوید در صورتی که معنای فرد اين طوری نیست، فرد یعنی اینکه هر موجودی تشخصش به وجود است تمام شد، اين فرمایش آقای خوئی(ره) است.

آنجا هم که بحث کرده اند یک چنین احتمالی دادند و گفتند فیکف کان فالعجب منه قدس سرّه خیلی برای ما عجیب است که چرا محقق نائینی(ره) غفلَ عن هذه النکته الواضحة که آن نکته چیست؟ و هی أن هذه الاعراض و اللوازم لیست متعلقة للامر على كلا القولین اين مشخصات خارجی که ایشان می گویند على كلا القولین متعلق امر نیستند، با طبیعی کار کنیم متعلق نیستند، با فرد هم که کار کنیم متعلق نیستند.

منشاء اشتباه محقق نائینی (ره) از نظر محقق خوئی (ره)

بعد می فرمایند شاید منشاء آن این باشد که فکر کرده اند که این عوارض مشخص هستند، یعنی فیلسوفانه نقد کرده اند محقق نائینی (ره) را، خواسته اند بگویند که حرف محقق نائینی (ره) یک اشکال فلسفی داشته است و ایشان یک نکته فلسفی را دقت نکرده اند به حرف فارابی در فلسفه منشاء آن شده این غفلت محقق نائینی (ره) از این نکته فلسفی، و لعل منشاء غفلت عنها چرا غفلت کرده اند از این نکته واضحه، نکته واضحه این است که این کم و کیف و این و اینها متعلق امر نیستند چه من با طبیعی کار کنم و چه من با فرد کار کنم، چرا ایشان فکر کرده اند که اگر با فرد کار کنیم متعلق هستند؟

لعل منشاء این غفلت تخیل کون تلک اللوازم و الاعراض من مشخصات مأموریه فی الخارج، احتمالاً ایشان فکر کرده اند که آن اعراض و عوارض مشخص هستند، حرف فلاسفه قدیم قبل از فارابی را زده است که فکر می کردند که تشخیص طبیعی به عوارض آن است، لکنک عرفت أن هذا مجرد خیال لا واقع له و أن مثل هذا الخیال عن مثله غریب چرا؟ دوباره بر می گردند سر همان نکته لما سبق من أن تلک الاعراض لا تعقل دن تکون من مشخصات الوجود خارجاً فإنّ تشخیص الوجود كما مرّ بنفسه لا بشئ آخر، نه تنها

مشخص نیستند بلکه آنها وجوداتِ آخری هستند، مابین با این وجود و ملازم با این وجود، ببینید این اصل فرمایش محقق خوئی(ره) است در نقد فرمایش استادشان محقق نائینی(ره).

ملاحظه ای نسبت به بیان محقق خوئی(ره)

ما اینجا حالا بررسی می کنیم اصل فرمایش ایشان را قبلاً هم بررسی کرده ایم اما اینجا تنها نکته ابتدائی که گفتیم این بود که ای کاش محقق خوئی(ره) می فرمودند که ما با معنای فرد مرحوم آخوند مخالف هستیم، چون آنجا که محقق نائینی(ره) بیان کرده اند و خواسته اند بر اساس آن این نتیجه را بگیرد معنایی است که مرحوم آخوند ارائه کرده است، ببینید مرحوم آخوند آمده و گفته است که فرد یعنی طبیعی به اضافه خصوصیات فردیه، عوارض مشخص، این طوری، آقای نائینی(ره) آمده اند و گفته اند که اگر فرد معنایش این طوری است که هست، یعنی مرحوم آخوند این طوری معنا کرده اند معنایش این است که علی الفرد ما قائل به امتناع بشویم، با این معنایی که مرحوم آخوند ارائه می کنند، چرا باید قائل به امتناع بشویم؟

همان توضیحی که جلسه قبل عرض کردیم و امروز هم اول بحث یاد آوری کردیم، چون خصوصیات فردی داخل می شود در مأموریه و داخل می شود در منهی

عنه، آقای خوئی(ره) می خواهند بگویند که نه ما فرد را این طوری معنا نمی کنیم شما روشن کنید که در این معنایی که برای فرد دارید ارائه می کنید این معنا غیر از معنای مرحوم آخوند است، بعد ممکن است که بگوئید بله، آقای نائینی(ره) با معنایی که مرحوم آخوند از فرد می کند حق با شما است.

اما با معنایی که بنده آقای خوئی(ره) از فرد می کنم و می گویم فرد یعنی تشخص طبیعی و تشخص طبیعی را به وجود طبیعی می دانم که عین تشخص است، نه این تشخص طبیعی را به عوارض مشخصه می دانم، خوب، آن موقع من قائل می شوم به اینکه نزاع علی الفرد هم جاری است، کما اینکه نزاع علی الطبیعی جاری است علی الفرد هم جاری است، چرا؟ چون چه طبیعی مطرح باشد و چه فرد مطرح باشد، طبیعی یک واقعیت است طبیعی جوهر، تشخص طبیعی یک واقعیت است، تمام شد. کم یک واقعیت است، کیف یک واقعیت است، تشخص کیف هم یک واقعیت است.

خوب، حرف بدی هم نیست، حالا بعداً بررسی اش می کنیم سر و صورت علمی خوبی دارد، ولی این معنا که من دارم مطرح می کنم باید تصریح کنم که این معنا، معنای دیگری است از فرد غیر از معنایی که مرحوم

آخوند گفته اند، نتیجه ای که آقای نائینی(ره) گرفته اند با معنایی است که مرحوم آخوند از فرد ارائه کرده اند، اگر ما بخواهیم علی المبناء به محقق نائینی(ره) اشکال کنیم این یک حرف است، ما باید ببینیم می توانیم حرف محقق نائینی(ره) را نقد کنیم یا نه که حالا آن را بعداً عرض می کنم ان شاءالله در جمع بندی قول خودمان می گوئیم ممکن است که بشود حتی علی المبناء با محقق نائینی(ره) اشکال کرد، این بخش اول فرمایش آقای خوئی(ره).

آقای خوئی(ره) خیلی خوب بیان کرده اند ولی تنها نکته ما این نکته بود که جلسه قبل هم عرض کریم که ای کاش می گفتند که معنا عوض شده، ولی اشکال ندارد حالا بالاخره می شود مبنائی، مرحوم آخوند فرد را آن طوری معنا کرده اند، محقق نائینی(ره) نتیجه گرفته اند که با آن معنا ما باید امتناعی بشویم و جناب آخوند صحیح نیست که شما بگوئید ما با فرد هم می توانیم جوازی بشویم، اما آقای خوئی(ره) می گویند که من فرد را یک طور دیگری معنا می کنم

نکته دیگری در فرمایش آقای خوئی(ره) وجود دارد که این را هم رعایةً للامانة و تکمیلاً لفرمایش ایشان بیان کنیم که بعد معلوم بشود که در بررسی ما کجا با محقق خوئی(ره) اشکال داریم

محقق خوئی(ره): کسی که قائل شد تعلق احکام به طبائع را لزوماً جوازی نیست

آقای خوئی(ره) در بخش اول، حرف محقق نائینی(ره) را رد کردند با همین توضیحاتی که داده شد، در بخش تکمیلی فرمایش شان یک جمله ای دارند آن هم قابل بررسی است و قد یتخیل فی المقام آقای خوئی(ره) می فرمایند که یک تخیل دیگری در مقام وجود دارد و آن تخیل این است که بعضی ها می خواهند بگویند که ما اگر قائل به طبیعی شدیم وقتی رفتیم در بحث طبیعی خلاصه جوازی می شویم یعنی از آن طرفش هم می خواهند نقد کنند، از این طرف گفتند که اگر کسی قائل به فرد بشود امتناعی است. آن طرف را می خواهند رد کنند که اگر کسی بگوید که من قائل به طبیعی شدم جوازی هستم، تعبیرشان این است: **أَنَّ الْقَوْلَ بِالْإِمْتِنَاعِ يَرْتَكِزُ عَلَى الْقَوْلِ بِتَعَلُّقِ الْأَوَامِرِ وَالنَّوَاهِي بِالْأَفْرَادِ** که این را رد کردند که نه، من می توانم با فرد هم نزاع کنم و جوازی هم می توانم بشوم، که حالا این را رد کردند، این بخش را می خواهند بحث کنند و القول بالجواز يرتكز على القول بتعلقها بالطبائع می خواهند بگویند که این هم غلط در می آید با این توضیحی که ما دادیم، خوب دقت کنید

از این طرف اگر کسی بگوید که من اگر رفتم سراغ طبیعی الا و لابد جوازی می شوم، چرا؟ چون من وقتی

با طبیعی کار کردم یا قائل می شوم به اینکه تکالیف در مرحله عناوین هستند جلسه قبل هم اشاره کردیم، یا می روند در مرحله معنون، اما بخاطر تعدد طبیعی ها می گویم معنون ها متعدد هستند، این طوری است دیگر آن آقایان این طوری گفته اند که اگر کسی قائل به طبیعی بشود جوازی است قطعاً، اگر کسی قائل به فرد بشود امتناعی است قطعاً، یک عده دیگر گفتند که نه، اگر شما با طبیعی هم کار کنید معلوم نیست که جوازی باشید ممکن است که امتناعی هم بشوید با طبیعی، آقای خوئی(ره) می خواهند بگویند که حق همین است این طوری نیست که اگر کسی با طبیعی کار کرد الا و لابد جوازی باشد، این را هم می خواهند حالا رد کنند، اصل مطلب ایشان حالا این است:

ایشان می گویند که این تفصیل معنای محصلی ندارد، چرا معنای محصلی ندارد؟ ایشان می خواهند بگویند که علت آن این است که اگر عناوین از قبیل مقولات عشر باشند که مقولات عشر متبائن بالذات هستند این حرف درست است، اصل فرمایش آقای خوئی(ه) را خوب دقت کنید، بله اگر واقعاً طبیعی های من مثل طبیعی جوهر باشد با طبیعی کم، مثل طبیعی کم باشد با طبیعی کیف، مثل طبیعی این باشد با طبیعی وضع، خوب، اینها مقولات متبائن هستند، اینها طبیعی های متبائن و وجودات متبائن هستند که

ملازمه دارند با هم اما متبائن هستند که اگر این باشد درست می گوئید آن موقع قول به طبیعی قول به جواز است، حالا یا جواز است به خاطر اینکه احکام در مرحله عناوین هستند و عناوین هم طبائعی هستند متبائن، یا احکام می روند به معنونات اما معنونات به خاطر اینکه مصادیق طبائع متبائن هستند متبائن هستند، وجودات مختلفه متبائن هستند، خوب، اگر این باشد بله، ولی عناوین که همیشه این طوری نیستند، صلاة و غصب که این طوری نیستند، چه کسی گفته است که عناوینی که ما مورد تکلیف قرار می دهیم حتماً طبائعی هستند متبائن از باب مقولات عشر،

لذا ببینید محقق خوئی(ره) حرف اصلی ایشان این است ایشان می خواهند بگویند که شما اگر طبائع را این طوری فهمیدید که بله، صلاة یک مقوله است و غصب یک مقوله است، اما همیشه این طوری نیست، چرا نیست؟ فإنّ وحدة المجمع فی مورد الاجتماع ترتکز علی کون التركيب بين متعلقى الامر و النهی ترکیباً حقیقیاً و اما اذا لم یکن التركيب بينهما حقیقیاً كما اذا تعلق الامر بمقولة و النهی بمقولة أخرى فلا مناص من الالتزام بتعدده اگر من رفتم سراغ مقولات متبائن در فضای مقولات متبائن من چه در طبیعی باشم و چه در فرد تعدد دارم، اگر در فضای مقولات متبائن نباشم چه در طبیعی بمانم و چه در فرد بمانم تعدد ندارم، ببینید

من یک قانونی ندارم که این متعدد ها که طبیعی ها هستند مقولات عشر هستند، اگر قانونی داشتم که این متعدد ها مقولات عشر هستند حق با شما بود، با طبیعی که کار می کردید جوازی می شدید، البته در این فضا با فرد هم اگر کار کنید جوازی می شوید، چرا؟ چون توضیح دادیم فرد، یعنی طبیعی جوهر خودش یا مصداقش که تشخیصش است، خودش یعنی طبیعی، تشخیصش یعنی فرد که تشخیصش است، طبیعی کم، خودش یا مصداقش، یعنی تشخیصش، اگر مقولات متعلق ها طبائعی باشند از مقولات متبائنه عشر، شما در طبیعی باشید در مصداق و فرد هم باشید جوازی هستید،

اما اگر متعلق ها از نوع مقولات عشر نباشند، شما در طبیعی می توانید گرفتار محذور امتناع باشید در فرد هم باشید می توانید گرفتار محذور امتناع باشید، لذا خوب توجه کنید یعنی با این تحلیلی که آقای خوئی(ره) کردند هم آن طرف را خراب کردند یعنی اگر کسی بگوید من فردی که بودم امتناعی هستم؟ می گوید نه، هم این طرف را خراب کردند که کسی بگوید من اگر طبیعی باشم جوازی هستم ایشان می گویند که همیشه هم این قانون وجود ندارد،

شما اگر این قانونی را که ما می گوئیم خوب یاد بگیرید

که مقولات عشر متبائنه هستند، یک، و وجودات متبائنه ملازمه هستند، دو، تشخیص این مقولات به وجودشان است، سه، با طبیعی کار کنید همین قانون درست است. با فرد کار کنید همین قانون درست است، همین قانون درست است به چه معنا؟ یعنی با امور متعلق امر مباین با متعلق نهی است چه در مرحله طبیعی چه در مرحله تشخیص، اگر مقولات متبائن باشند، اما اگر مقولات متبائن نبودند باز شما گرفتار اشکال امتناع می شوید.

لذا ایشان می فرمایند که شما تکلیف تان را باید معلوم بکنید و این تفصیلی که دارید می دهید معنای محصّل و معقولی در آن نیست، تفصیل بین اینکه علی الطبیعی جوازی هستم، نمی شود، علی الفرد امتناعی هستم نمی شود، ریشه نشدن هر دو طرفش هم یک جمله است آن این است که مقولات عشر متبائن هستند و مقولات متبائنه وجودات متبائنه دارند و هر وجودی تشخیص مستقل به خودش را دارد که به آن می گوئیم فرد، و قانونی هم وجود ندارد، حالا ان شاء الله بعداً ایشان در قول مختارشان این را می خواهند تحلیل کنند که آیا صلاة و غصب واقعاً دو مقوله متبائن می شوند؟ اگر بشوند که مشکل حل است، اگر نشوند، ایشان مثلاً در صلاة و غصب می خواهند بگویند که یک جایی با هم جمع می شوند در یک مقوله هستند،

لذا در وادی امتثال دچار مشکل می شوند ایشان، که ان شاء الله به تحلیل فرمایش ایشان می رسیم

علی‌ای حال این فرمایش مفصل محقق خوئی(ره) است و ایشان خواسته اند با این فرمایش هم این نکته را رد کنند که علی‌الفرد حتماً امتناعی هستیم و هم این نکته را رد کنند که علی‌الطبیعی حتماً جوازی هستیم، ایشان می گویند نه خیر، نه امتناعی بودن علی‌الفرد درست است و نه تفصیل بین طبیعی و فرد علی‌الطبیعی درست است، هر دو تا قول ریشه اش این است که این نکته دقیق فلسفی را ملاحظه نکرده ایم و اگر این نکته فلسفی را ملاحظه می کردیم دچار اشتباه محقق نائینی(ره) نمی شدیم. حالا این دیگر غایت توضیح فرمایش آقای خوئی(ره) است که عرض کردم هم اینجا مفصل آمده است و هم آنجا مفصل آمده است تا ان شاء الله بررسی کنیم فرمایش محقق خوئی(ره) را.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

جلسه هفتاد و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث؛ ردّ فرمایش مرحوم آخوند و محقق نائینی (ره) توسط محقق خوئی (ره)

عرض شد که محقق خوئی (ره) فرمایش استادشان محقق نائینی (ره) و فرمایش مرحوم آخوند را رد کردند و فرمودند که اگر مسئله فرد آن طوری باشد که مرحوم آخوند بیان فرموده اند و محقق نائینی (ره) اشاره کرده اند و خصوصیات فردیه داخل در مأموریه باشند خوب، چون این خصوصیات فردیه در ما نحن فیه غصب یک خصوصیت فردی برای صلاة است و کون صلاتی یک خصوصیت فردی برای غصب است و این استحاله مسلم

است و ما لابد از امتناع هستیم علی القول به فرد، ولی اصل مسئله غلط است به خاطر اینکه فردیت با وجود است، تشخیص با وجود است و این خصوصیات فردیه که آقایان می گویند اینها ماهیات اُخرایی هستند که ربطی به مأموریه و منهی عنه ندارند، ما نمی توانیم وقتی طبیعی انسان را مطرح می کنیم با طبیعی این و با طبیعی وضع کار کنیم، کما اینکه با فرد صلاة وقتی کار می کنیم با فرد این نمی توانیم کار کنیم، طبیعی صلاة غیر از طبیعی انسان است، فرد انسان غیر از فرد طبیعی این است، لذا ما چه فردی باشیم چه با طبیعی کار کنیم مسئله این طور است.

کما اینکه در بخش اخیر فرمایش شان فرمودند که این تفصیلی را که آقایان می دهند که اگر به طبیعی بخورد ما با تعدد عنوان می خواهیم کار کنیم اما اگر به فرد بخورد نمی توانیم با تعدد عنوان کار کنیم ما باید توضیح بدهیم که البته این مسئله در مثل صلاة و غصب و در موارد مشابه باید بررسی بشود که آیا واقعاً مسئله بر می گردد به مقولات عشر، اگر برگردد به مقولات عشر باز هیچ فرقی وجود ندارد بین اینکه من در مرحله طبیعی بمانم یا در مرحله فرد با این توضیحاتی که داده شد، اگر هم بر نگردد به مقولات عشر خوب، ما مقولات متبائنه ای که آقایان بحث تعدد عنوان را مطرح می کنند از دست می دهیم و بالاخره

مسئله این طوری است.

عرض شد که این فرمایش آقای خوئی(ره) فرمایش قابل بررسی ای است و ما قبلاً این فرمایش را بررسی کردیم در بحث تعلق احکام به طبائع و یا به افراد، دو تا اشکال اصلی به فرمایش آقای خوئی(ره) وارد است.

اشکال اول بیان محقق خوئی(ره)

اشکال اول این است که فرمایش ایشان تکلیفشان در مسئله وجود یا ماهیت معلوم نیست و مبناء غلطی ایشان در بحث وجود و ماهیت اختیار کرده اند، همان طوری که ایشان در مسئله احکام به طبائع یا افراد مطرح فرمودند بر اساس فرمایش آقای خوئی(ره) ما هم در خارج باید وجود را اصیل و منشاء اثر بدانیم و لذا تشخص را باید به وجود بدهیم، هم در خارج ماهیاتی داریم که این ماهیات در واقع متبائن و مجزاء از هم هستند، یعنی من باید بگویم که در خارج ماهیت جوهر را دارم، ماهیت کیف را دارم، ماهیت وضع را دارم، ماهیت این را دارم این طوری، و البته ایشان به این مسئله تصریح می کنند در مسئله تعلق احکام به طبائع یا به افراد همان طوری که قبلاً خوانده شد ایشان تصریح می کنند که هر دو تا درست است که الصحيح فی المسئلة أنّ الطبیعی موجود فی الخارج حقیقتاً و ذلك لصحة الحمل الوجود علیه فلا فرق بین

قولنا زید موجود و قولنا الانسان موجود فکما أنّ الاول
على نحو الحقيقة فکذلک الثانی ولا یصح سلبه عنه
لذا از نظر ایشان در بحث تعلق احکام به طبائع یا به
افراد، ایشان معتقد هستند که ما قائل هستیم به اینکه
طبیعی حقیقتاً در خارج وجود دارد.

در صورتی که در فلسفه ثابت شده است که قول
به وجود طبیعی در خارج ریشه اش اصالة الماهية
است یعنی ریشه اصالة الماهية است و از جزء اصالة
الماهية این است که یک کسی بگوید من در خارج
طبیعی دارم و درست هم می شود اگر در خارج من
بگویم طبیعی دارم آن موقع من در خارج ده تا طبیعی
دارم، منتهی اشکال این حرف این است که اگر من در
خارج ده تا طبیعی داشتم دیگر تشخیص ندارم، و لذا
در فلسفه آمدند اشکال کردند و لذا فارابی اولین کسی
است که فهمیده با وجود باید کار کنیم نه با ماهیت،
اگر من با ماهیت کار کنم نمی توانم منشاء درستی برای
تشخیص قائل بشوم، قدماء معتقد بودند که در خارج
طبیعی داریم بعد می گفتند که این طبیعی چطور در
ذهن کلیت پیدا می کند در خارج تشخیص پیدا می
کند؟ می گفتند که تشخیص این طبیعی آن عوارض
مشخصه است،

فارابی همین اشکال را گرفت به قدماء که آن عوارض

هم خودشان طبائعی هستند و ماهیاتی هستند لذا من وقتی می خواهم تشخص زید را تحلیل کنم نمی توام بگویم با ده تا طبیعی زید تشخص پیدا کرده است، نه خیر، من باید تشخص را به وجود بدهم و وجود است که عین تشخص است، با این فرمایش آقای فارابی که وجود عین تشخص است، ثابت شد که من ده تا طبیعی در خارج ندارم اصلاً من فقط در خارج وجود دارم، و ماهیت با هر تحلیلی که ما بکنیم در فلسفه ما نمی توانیم بگوئیم در خارج ما ماهیت داریم و بگوئیم حقیقتاً طبیعی در خارج وجود دارد،

بنابراین ما می خواهیم به آقای خوئی(ره) عرض کنیم این فرمایش حضرت عالی که شما می گوئید در خارج من ده تا طبیعی دارم و این ده تا طبیعی با هم مابین و ملازم هم هستند با آن حرف شما که تشخص به وجود است و کل ما بالعرض لابد أن ينتهي الی ما بالذات جور در نمی آید، ببینید شما دارید یک حرف سومی می زنید که جمع نمی شود، از این طرف می خواهید فتوا بدهید که ده تا طبیعی در خارج داریم و خواندیم عبارتش را جلسه گذشته، و ریشه این حرف این است که بگوئیم طبیعی در خارج موجود است حقیقتاً، از این طرف اگر ده تا طبیعی در خارج داشتید دیگر وجود در خارج ندارید دیگر وجود می شود یک مفهوم انتزاعی اعتباری، اگر در خارج ماهیت دارید

و وجود ندارید دیگر تشخص را نمی‌توانید با وجود درست کنید، بعد بگوئید که فرد اینجا یعنی تشخص، و تشخص را هم بزنیید به وجود، این غلط در می‌آید.

لذا ببینید باید آقای خوئی(ره) تصمیمش را بگیرد یا با اصالة الوجود کار کند و ماهیات را خارج جمع کند و بیاورد بیرون و بگوید که من در خارج ماهیت ندارم دیگر هم نگوید ده تا طبیعی در خارج دارم، ده تا طبیعی دارم، ده تا وجود طبیعی دارم که این ده تا وجود طبیعی مابین و ملازم هم هستند، به تعبیر خودشان که خواندیم، اگر این را می‌گوئید و به این فتوا می‌دهید عیب ندارد آن فرمایش فارابی را دیگر مبناء قرار ندهید که تشخص به وجود است و وجود عین تشخص است، وجود عین تشخص است قسم این نظریه اول است، یعنی من در تحلیل واقعیت دو تا نظریه مهم و رئیسی دارم، یا با ماهیت کار می‌کنم و ماهیت را خارجی می‌کنم و گیر می‌کنم در تحلیل تشخص یا با وجود کار می‌کنم و اینها را می‌کنم امارات تشخص،

ببینید مشکل آقای خوئی(ره) در عین حالی که سعی کرده اند از جهت فلسفی خیلی مرتب فرمایشات شان را بگویند و بعد هم محقق نائینی(ره) را متهم کنند به غفلت از این نکته فلسفی، مشکل آقای خوئی(ره)

اتفاقاً فلسفی است، چون فهم اصالة الوجودی متوسطی اینجا وجود دارد و الا یک فهم أدق اصالة الوجودی که وجود خارجیت پیدا می کند و وجود عین تشخیص است به من اجازه نمی دهد که با مفاهیمی کار کنم که این مفاهیم ماهیات هستند در خارج، بعد این ماهیات را فتوا بدهم به وجودشان در خارج و بگویم اینها وجودات متبائن هستند و در این فضا تشخیص را به وجود بزنم، بعد بگویم فرد اینجا یعنی تشخیص، تشخیص طبیعی انسان، تشخیص طبیعی این، تشخیص طبیعی کیف، تشخیص طبیعی وضع، بعد هم بگویم که من چه با فرد کار کنم و چه با ماهیت کار کنم، چه با عنوان کار کنم و چه با معنوی کار کنم، چه با طبیعی کار کنم و چه با فرد کار کنم فرقی نمی کند، مسئله تعدد عنوان اگر ماهیات به مقولات متبائن برگردد مشکل من را هم با طبائع حل می کند و هم با افراد، همین فرمایش اخیری که بیان کردند، نه خیر، این درست نیست، شما اگر می خواهید با مقولات عشر و مفاهیم ماهوی کار کنید و این مقولات در فلسفه ثابت شده است که متبائن هستند باید تکلیف تان را روشن بکنید که فتوا می دهید به خارجیت اینها یا فتوا می دهید به خارجیت وجود، اگر به خارجیت اینها فتوا دادید تشخیص را از دست می دهید کما اینکه فارابی نقد کرده است مشهور را، اگر به خارجیت وجود فتوا دادید

دیگر اینها را ندارید دیگر ما با این مقولات متبائنه با این سازمانی که آقای خوئی(ره) کار کرده اند نباید کار کنیم، لذا خوب توجه بفرمائید که اشکال اصلی فرمایش مرحوم آقای خوئی(ره) این است.

درست نبودن نقل و تحلیل صاحب المحصول از بیان محقق خوئی(ره)

از این توضیحی که بنده دادم معلوم می شود که فرمایش صاحب المحصول غلط است، صاحب المحصول در همین بحث ما اولاً نظریه آقای خوئی(ره) را درست نقل نمی کنند، آقای خوئی(ره) نظرشان همین است که ما نقل کردیم و خواندیم، و لذا ایشان در نقل فرمایش آقای خوئی(ره) عبارت شان را ملاحظه بفرمائید مسامحه ای وجود دارد،

ثانیاً در نقد فرمایش آقای خوئی(ره) در باب شرط می گویند که فرمایش آقای خوئی(ره) درست است و متین است و این حرف، حرف فارابی است ولی آقای خوئی(ره) مصطلح اصولی فرد را باید می گفته نه مصطلح فلسفی فرد را، بعد آقای سبحانی خواسته اند بفرمایند که مصطلح اصولی فرد غیر از این مسئله تشخیص است، مصطلح اصولی فرد استفاده از عوارض است در واقع، که این عوارض را عوارض مشخصه بدانیم، خواستند بگویند که این اصطلاح محقق نائینی(ره)

منطبق با مصطلح اصولی است ولی فرمایش آقای خوئی(ره) در فلسفه درست است.

در صورتی که ما با این تحلیلی که کردیم نشان دادیم که اتفاقاً فرمایش آقای خوئی(ره) در فلسفه غلط است، آقای خوئی(ره) نمی توانند جمع کنند بین حرف فارابی و بین این مسئله، کما اینکه ما در اصول نمی توانیم بگوئیم که یک مصطلح اصولی داریم و این مصطلح اصولی ما غیر از آن بحث فلسفی درست است، بله، یک بار من می گویم که اینجا با یک فهم عرفی دارم کار می کنم و این فهم عرفی اصلاً کاری به تشخیص و وجود ماهیت اینها ندارد خوب، این یک حرف دیگری است، دیگر حیث تباین مقولات عشر، حیث اینکه اینها امارات تشخیص هستند یا مشخص اند، اصلاً این بحث را می گذارم کنار، آن یک بحث عرفی است، اما اگر من خواستم در فضای بحث عقلی و حکمی سخن بگویم دیگر باید تکلیفم را روشن کنم باید به آقای خوئی(ره) بگویم که دیگر ما راه سوم نداریم، یا ماهیت در خارج خارجیت دارد و اینها می شوند مشخص که قدماء قبل از فارابی می گفتند، بدون توجه به مسئله اصالة الماهية می گفتند ولی اصالة الماهیتی می شد، یا ماهیت در خارج نداریم، وجود اصیل و خارجی است و وجود عین تشخیص است، عین خارجیت است عین شخصیت است، دیگر شما در این فضا نباید بگوئید

که من ده تا ماهیت دارم و ده تا جزیره متبائن متلازم دارم، این مشکل اصلی فرمایش آقای خوئی(ره) که ما قبلاً هم این را بررسی کردیم، و انصافاً در این فضا فرمایش آقای نائینی(ره) سازگار است با حرف مشهور این نکته اول.

اشکال دوم بیان محقق خوئی(ره)

نکته دومی که در بیان محقق خوئی(ره) علاوه بر نکته قبل وجود دارد این است که خوب، ما اگر قضیه را بردیم در مفاهیم ماهوی و به تعبیر ایشان رفتیم به دنبال مفاهیم متبائن، حالا سوال این است که چه کسی گفته است که مقولات متبائن اگر مبناء قرار گرفته اند ما الا و لابد باید با ترکیب انضمامی کار کنیم؟ ببینید این هم معلوم نیست، این طوری نیست که اگر شما رفتید سراغ مقولات متبائن حتماً ترکیب، ترکیب انضمامی باشد، این هم متأسفانه خلطی است در فرمایش آقای خوئی(ره).

ببینید این تعبیری که فرمودند فَإِنَّ وَحْدَةَ الْمَجْعِ فِي مَوْرِدِ الْاجْتِمَاعِ تَرْتَكِزُ عَلَى كَوْنِ التَّرْكِيْبِ بَيْنَ مُتَعَلِّقِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ تَرْكِيْبًا حَقِيْقِيًّا وَ أَمَا إِذَا لَمْ يَكُنِ التَّرْكِيْبُ بَيْنَهُمَا حَقِيْقِيًّا كَمَا إِذَا تَعَلَّقَ الْأَمْرُ بِمَقْوَلَةٍ وَالنَّهْيُ بِمَقْوَلَةٍ أُخْرَى فَلَا مَنَاصَ مِنَ الْإِلْتِمَازِ بِتَعَدُّدِهِ فِيهِ كَمَا إِصْرَارُ شَأْنٍ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِ حَقِيْقَتًا يَكُنْ وَاقْعِيَّتًا دَاشْتَهُ بِأَشْمِ

درست است، اما اگر دو تا مقوله داشتیم که یکی مقوله این بود و یکی مقوله وضع بود اینها متبائن هستند اینها دو مقوله هستند و دو وجود هم دارند، دو مقوله و دو وجود ترکیبشان می شود ترکیب انضمامی، دیگر واقعیت واحدی وجود ندارد، و اگر این طور شد ایشان می گویند باز لا فرق بین الطبیعی و الفرد همان طوری که گفتند، با طبیعی کار کنیم مابین هستند با فرد هر طبیعی هم که کار کنیم مابین هستند، یعنی تشخیص هر طبیعی،

خوب، اشکال این حرف چیست؟ اشکالش این است که ما قبلاً هم عرض کردیم و باز هم وعده دادیم که در مسئله اجتماع امر و نهی به تفصیل به آن می پردازیم به تفصیل آن می رسیم ان شاءالله، سر مختار ایشان اما حالا اجمالاً چون ایشان بیان فرمودند بدانند که ما در ارتباط با مقولات سبعة نسبيه یک بحثی در فلسفه داریم که آیا مقولات سبعة نسبيه محمولات بالضمیم هستند یا خارج محمول هستند؟ در جای خودش مثل مرحوم آخوند ملاصدرا، مثل علامه طباطبایی(ره)، مثل محقق اصفهانی(ره)، مثل حضرت امام(ره) این آقایانی که فلسفه را اساسی و قوی مسلط هستند آنجا معتقد هستند که نه، اشکال ندارد که یک چیزی ماهیت باشد اما در واقع انتزاع بشود، اشکال ندارد، این لازم نیست که هر چه که ماهیت دارد ما بازاء مستقل داشته باشد

تا الا و لابد ترکیب، ترکیب انضمامی باشد، لازم نیست،
لذا مفصل قبلاً هم عبارت هایش را خواندیم بعداً
هم به تفصیل خواهیم خواند که هیچ اشکالی ندارد که
یک چیزی مثل اضافه مقوله باشد اما خارج محمول....
اصوت واضح نیست.۱، لازم نیست هر چه که ماهیت است
ترکیب انضمامی پیدا بکند و مقولات سبعة نسبيه از
نظر این آقایان مقوله اند، معقول اولی هستند ماهیت
هستند اما ترکیب شان ترکیب انضمامی نیست، دو
واقعیت منضم به هم در کار نیست،

لذا این فرمایش آقای خوئی(ره) جداً محل اشکال
می شود اینکه ایشان اصرار دارند که اگر من رفتم در
مقولات متبائنه، دیگر ترکیب حقیقی وجود ندارد و
دو تا واقعیت منضم دارم، نه خیر، حالا بعداً با همین
مطلب باید ببینیم ما، ببینید ثمره فقهی جدی ای هم
پیدا می کند، لذا در جای خودش اشاره کردیم بعداً
هم تفصیلاً می آید ایشان در عین حالی که در مقام
جعل عنوانی هستند می گویند که من قائل هستم به
جواز در مرحله جعل، اما در مرحله امثال اگر ترکیب
انضمامی بود جوازی هستم، چون امثال به تحصیل
مناط است و مناط هم یک واقعیتی می خواهد که
این مناط را تحصیل کند، ایشان می گویند بله، اگر من
واقعاً نشان دادم که مثلاً صلاة از مقوله وضع است و

غصب از مقوله این است آن موقع حرفی ندارم در واقع اجتماع موردی است چون ترکیب انضمامی اتفاق می افتد دو تا واقعیت منضم به هم وجود دارند که دو تا مناط دارند، بعد اینها در وجود مثلاً با هم تلازم دارند، و فتوای ما این است که متلازمین لازم نیست که حکم واحد داشته باشند هیچ مشکلی نداریم،

ببینید ریشه این فرمایش ایشان این است، بعد هم تلاش می کنند که بگویند در صلاة و غصب نمی شود یک جایی با هم هستند، مثلاً در وضع الجبهة على الارض مقوله این وجود دارد، اگر حیث مقوله این وجود داشته باشد چون در غصب هم حیث مقوله این وجود دارد لذا گیر می کنیم، لذا تعدد عنوان تعدد معنون ایجاد نمی کند و ما در آنجا چون مناط های متعددی را باید امثال کنیم گیر می کنیم، این خلاصه فرمایش آقای خوئی(ره).

برای مقوله دانستن مقوله این و مقوله وضع وجود منهاض لازم نیست

عرض بنده این است که این مطلب از جهت فلسفی باز گرفتاری دارد، نه خیر، ما لازم نیست برای مقوله این و مقوله وضع یک وجود منهاض داشته باشیم تا اینکه مقوله بدانیم اینها را تا مفهوم ماهوی بدانیم اینها را، البته این نکته آقای خوئی(ره) با فرمایش مرحوم آخوند

سازگار است، مرحوم آخوند از جهت فنی همین فتوا را می دهند که مقولات عشر متبائن هستند، اما فرمایش محقق نائینی(ره) که در جای خودش در متعلق اوامر و نواهی خواندیم أدق است،

و لذا این بحث بحث جدی ای است، هم در بخش اول آن که اگر من اصالة الوجودی شدم و تشخص را با وجود پیاده کردم و محقق نائینی(ره) هم همین کار را کرده اند، و عبارات ایشان را ما در بحث متعلق اوامر و نواهی خواندیم(و این نسبتی که آقای خوئی(ره) به استادشان می دهند دقیق نیست) آیا می توانم در کنار این حرف آن حرف فلسفی را بزنم که ده تا ماهیت دارم ده تا جزیره متبائنه دارم؟ یا نه اصلاً دیگر ماهیت جمع می شود؟

نکته دوم این است که اگر ماهیت قرار شد که خارجیت پیدا بکند و مقوله باشد آیا واقعاً مقوله بودن اقتضاء می کند وجود منهاض داشتن را، این مقوله یک وجودی داشته باشد و آن مقوله دیگر هم یک وجود دیگری داشته باشد؟ یا می شود که یک چیزی ماهیت باشد و یک چیزی خارجی باشد اما خارج محمول باشد نه محمول بالضمیمه باشد، محققین از فلاسفه از این نظریه دوم دفاع می کنند استدلال دارند سر این مسئله و جای داشت محقق خوئی(ره) اقللاً اختلاف نظر را

بفرمایند، البته در بین فلاسفه آقایانی هستند که این مبناء را قرار دادند که هر چه که ماهیت است وجود منهاض باید داشته باشد مثل استاد بسیار بزرگوارمان حضرت آیه الله مصباح رضوان الله تعالی علیه، اما آقای مصباح هم قبول دارند که مقولات سبعة نسبيه ماهیت نیستند اصلاً، چون این مسلم است که وجود منهاض ندارند، هر چند آن مبناء را قائل هستند ولی به دلیل همان مبناء و به دلیل نبود وجود منهاض برای این و وضع و اینها می خواهند بگویند که اینها اصلاً ماهیت نیستند،

لذا این طوری نیست که در فلسفه ما فیلسوف تمام عیاری داشته باشیم به وجود منهاض مقوله این، یا وجود منهاض مقوله وضع و بخواهد از این نتیجه بگیرد عدم ترکیب حقیقی بین این دو تا مقوله را، و بگوید چون تعدد عنوان دارم تعدد معنون هم دارم، لذا این دو تا مطلب که عرض کردیم مطلب مهم و اشکال مهم محقق خوئی(ره) است و از همین جا اشکال صاحب المحصول در می آید، که ایشان کأن فرمایش محقق خوئی(ره) را درست تلقی نکرده اند، نه اصل نظریه [ایشان] را، نه در نقد نظریه، و خواسته اند به اصطلاح درستش کنند، که اصل نظریه ایشان در فلسفه درست است مصطلح اصولی ما غیر از بحث فلسفی است، نه خیر، آقای خوئی(ره) فرمایش شان اتفاقاً در فلسفه

مشکل دارد و جمع نمی شود مجموع فرمایشات ایشان چه در بخش اول و چه در بخش دوم.

بخش اول این شد که شما نمی توانید بین تشخص به وجود و خارجیت این مقولات جمع کنید، بخش دوم این شد که خارجیت مقولات همه جا به معنای وجود منهای داشتن و ترکیب انضمامی نیست، محمول بالضمیمه بودن نیست، نه خیر، مقوله داریم ولی خارج محمول است، این اصل فرمایش ایشان است، حالا فرمایشاتی را هم محقق نائینی(ره) در این رابطه دارند و ما چون آنجا خواندیم و مفصل عبارت آقای نائینی(ره) را بررسی کردیم اجازه بدهید که این مقدار مطلب را اینجا جمع کنیم.

تکلمة

یک نکته ای باقی می ماند که آن نکته، نکته مهمی است با قطع نظر از این بحث های مبنائی، آن نکته این است که آیا در مثل صلاة در دار غصبی ما واقعاً مسئله این را داریم که (یعنی کوتاه می خواهیم بیائیم از آن دو تا اشکال مان، آن دو تا اشکال را رها کنید، بگوئیم ما در خارج ماهیت داریم و در خارج این ماهیات وجودات متباینه هستند) آیا در این بحث ما اگر گفتیم در خارج ماهیت داریم هم طبیعی جوهر را داریم و هم طبیعی این را داریم و هم طبیعی وضع را داریم، و اینها

هم با هم مباین هستند و اینها هم با هم تلازم دارند، آیا بحث ما در صلاة در دار غصبی در این مرحله است؟ سوال ما این است، یا مسئله غصب برای صلاة، صلاة برای غصب حیث لازم و ملزومی هم ندارند؟

ببینید این برای طبیعی جوهر لازم و ملزومی دارند، وضع برای طبیعی جوهر لازم و ملزوم هستند حالا با قبول آن مطلب و چه طبیعی باشد و چه فرد باشد وجود دارند، غصب هم رفت در این، این را هم حرفی نداریم، صلاة هم رفت در وضع، این را هم حرفی نداریم، آیا باز غصبی که رفته در این، صلاتی که رفته است در وضع، باز همین حکم لازم و ملزومی درست است؟ یا حتی اگر آن مبانی را ما قبول کنیم، این حیث لازم و ملزومی که آقایان می خواهند درست کنند محل اشکال است؟ حالا این را دقت کنید این اگر درست در بیاید آن موقع یک راهی باز می شود که با این نکته ای که عرض کردم ما ورودی کنیم به فرمایش حضرت امام(ره) که ایشان خواسته اند تقریباً همه مطالب را یک جا جمع کنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

جلسه هفتاد و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث؛ بررسی فرمایش محقق نائینی (ره) و محقق خوئی (ره) در تفسیر معنای فرد

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق نائینی (ره) و تلمیذ بزرگوارشان محقق خوئی (ره) بود در مسئله تفسیر فرد و نقدی که به فرمایش محقق نائینی (ره) می شود وارد کرد، خوب، ما معنایی را زبان محقق خراسانی (ره) بیان کردیم و نشان دادیم که در عبارات محقق خوئی (ره) در محاضرات ایشان بر اساس این مبناء مسئله قول به امتناع را بر مبناء تفسیر فرمودند و بعد هم فرمودند که این مبناء غلط است و ما فرد را

از باب عوارض مشخصه و دخالت عوارض مشخصه و مفرده در متعلق امر و نهی تحلیل نمی کنیم تا نتیجه آن قول به امتناع باشد،

بعد هم بر همین اساس فرمایش استادشان محقق نائینی(ره) را چه در اینجا و چه در مسئله متعلق امر و نهی بررسی و نقد کرده اند، و ما هم عرض کردیم که فرمایش مرحوم آخوند باید گفته می شد و فرمایش مرحوم آخوند همان فرمایشی است که می خواهد خصوصیات فردیه را در متعلق امر و نهی قرار بدهد، و اشکالی که آقایان به فرمایش مرحوم آخوند می گیرند اشکال واردی است که بر این اساس ما دیگر چاره ای نداریم جز اینکه فتوا بدهیم به اینکه اگر کسی در متعلق اوامر و نواهی قائل شد به تعلق به فرد به معنای مرحوم آخوند، لابد است از اینکه قول به امتناع را اختیار کند، ما این را تقویت کردیم و تأیید کردیم،

ولی محقق نائینی(ره) ضمن تأیید این مسئله که این مشخصات فردیه اگر بخواهند داخل بشوند در متعلق امر و نهی لابد از قول به امتناع هستیم، اصل این مطلب را پسندیدند و پذیرفتند، فقط عرض کردیم که یک اشکالی در فرمایش محقق نائینی(ره) وجود دارد که آن اشکال را عرض کردیم که آن اشکال را تبعاً للامام(ره) بیان خواهیم کرد الان مطرح نکنیم که

سازمان مطلب تغییر نکند تا إن شاء الله تبعاً للامام(ره) آن را بررسی کنیم.

عرض کردیم اینجا چند تا نکته نسبت به [بیان] صاحب المحصول وجود دارد که این نکات را باید ملاحظه بکنیم تا مقدمه ورود بحث ما بشود به فرمایشات حضرت امام(ره)

بررسی فرمایش صاحب المحصول در مسئله

صاحب المحصول در واقع نحوه ورود شان به بحث همین طور است ایشان در همین جلد دوم المحصول ابتداء همان مطلب فرد را از قول مرحوم آخوند نقل می کنند که دو تقریر برای مسئله وجود دارد که مرحوم آخوند دو تا تقریر را ذکر کرده اند و نقد کرده اند، و بعد هم ایشان فتوا می دهند به اینکه لکن الظاهر أنّ اساس التوهم باطل کسانی که فکر کرده اند حالا چه با تقریر اول کفایه و چه با تقریر دوم کفایه که خواندیم هر کس قائل به فرد بشود قائل به امتناع است این توهم باطلی است، چرا توهم باطلی است؟

ایشان می فرمایند به خاطر اینکه مبناء آن این است که فرد به معنای منطقی محل بحث باشد، فرد به معنای منطقی یعنی همان طبیعی به اضافه عوارض مشخص آن، زید مثلاً که فرد به این معنا یک واقعیت خاص

خارجی است، تا حالا تشخص آن به عوارض مشخصه است یا تشخصش به وجود است و آن عوارض امارات تشخص هستند بر اساس دو تا مسلکی که در فلسفه وجود دارند که توضیح آن را دادیم،

ایشان (صاحب المحصول) می فرمایند فرد به این معنا اگر باشد بله، امتناع درست می شود، یعنی اشکال را قبول دارند به این معنا، اما باید بدانید که این تفسیر خودش غلط است، ما فرد را در علم اصول که بحث می کنیم فرد به معنای منطقی نیست، که خصوصیات فردیه در آن دخالت کند، چرا؟ ایشان می فرمایند که لکن الفرد بهذا المعنا يستحيل لأن يتعلق بها الاحكام چرا فرد به این معنا غلط است؟ به خاطر اینکه به این فرد حکم نمی خورد، این فرد متن واقع است و متن واقع ظرف امتثال و سقوط تکلیف است نه در واقع تعلق تکلیف، فرد به این معنا غلط است، و لذا می فرمایند که ما وقتی می گوئیم فرد اگر منظورمان یک واقعیت خاص خارجی باشد که زید است مثلاً، یا طبیعی صلاة خاصی در این زمان و این مکان خاص است، اینجا امر ساقط می شود، ما نمی توانیم این را متعلق امر بدانیم، خارج ظرف سقوط است به اصطلاح،

اشکال صاحب المحصول به محقق بروجردی و محقق خوئی (ره)

بعد هم می فرمایند که: و لذك يظهر الاشكال في ما

افاده السيد مشايخنا البروجردی رضوان الله تعالى عليه بر همین اساس به محقق بروجردی (ره) اشکالی می کنند که چرا شما فرد را این طور معنا کردید و بر اساس این معنا قائل به قول امتناع هستید، یعنی گفتید اگر کسی فرد را این طور بگوید باید امتناعی بشود.

بعد هم در ادامه می گویند والعجب أن المحقق الخوئی ایضاً فسّر الفرد فی المقام بهذا المعنى و قال إنه الطبيعي المشخص بالفرد طبیعی که تشخیص پیدا کرده است با خصوصیات فردیه، بعد هم نقدشان می کنند به اینکه، نه، ایشان مصطلح منطقی را نباید در اینجا به کار ببرند بلکه مصطلح اصولی را باید اینجا به کار ببرند، مصطلح منطقی همین جزئی خاص خارجی است با مشخصات فردیه،

که این اشکالش این است که اینجا تکلیف سقوط می کند نه اینکه تکلیف ساقط می شود، خوب مصطلح اصولی چیست؟ ایشان می گویند که مصطلح اصولی این است که من بگویم طبیعی و لوازم آن، یعنی فرد، فرد که می گویم یعنی طبیعی به اضافه لوازم آن، لوازم آن یعنی مقولات تسعه عرضیه ولی کلی آنها، یعنی طبیعی انسان با طبیعی این، که طبیعی این از لوازم طبیعی انسان است، انسان وقتی می خواهد تحقق پیدا کند لازمه اش این است که در یک اینی تحقق

پیدا کند، طبیعی انسان با طبیعی کم است، طبیعی کم از لوازم طبیعی انسان است، ایشان می گویند که فرد معنایش این است، این معنای مصطلح اصولی فرد است، فرد به معنای تشخص خارجی نیست آن طبیعی با آن عوارض مشخصه، یا طبیعی ای که تشخص پیدا کرده است به وجود و آن مقولات تسعه امارات تشخص هستند، نه خیر، فرد به این معنا نیست، چرا نیست؟ به خاطر اینکه فرد با آن معنا در آنجا تکلیف ساقط می شود، نه اینکه تکلیف ثابت می شود، خارج ظرف سقوط تکلیف است، این بخش اول فرمایش ایشان.

اشکالات بیان صاحب المحصول " دام ظلّه "

خوب، ما اینجا عرض کردیم دو تا، یا سه تا اشکال وجود دارد، اشکال اول این است که اولاً اشکال فرد به این معنا این است که خارج ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت، این اشکال مشترک است بین هر کسی است که فرد را ببرد در خارج، و چه خارج بشود طبیعی با عوارض مشخصه و چه خارج بشود وجود طبیعی، یعنی وجود طبیعی صلاة این طوری، اگر خارج بشود وجود طبیعی باز همین اشکال وارد است، اشکال اختصاصی حرف مرحوم آخوند این نیست،

اشکال اختصاصی حرف مرحوم آخوند این است که خصوصیات فردیه مناط ندارند یعنی آن اشکالی

که محقق اصفهانی گرفته است، یعنی اشکال حرف مرحوم آخوند این است که در بحث متعلق اوامر و نواهی گفته شد که این بردن نزاع سر یک مسئله بدیهی البطلان است، خصوصیات فردیه به این معنا که مرحوم آخوند می گویند قطعاً بی مناط هستند و کسی در این رابطه دعوا ندارد، بله، اشکال دومش هم این است که چون با خارج دارد کار می کند خارج ظرف سقوط است، کما اینکه اگر کسی فرد را به معنای وجود طبیعی بگیرد که خود صاحب المحصول حضرت آقای سبحانی " دام ظلّه العالی " این را در ادامه بحث به عنوان یک احتمال دیگر می گویند ولی اشکال به آن نمی گیرند، که همان فرمایش آقای اصفهانی(ره) باشد که من بگویم فرد یعنی همان وجود طبیعی، در مقابل خود طبیعی، احکام متعلق هستند به طبائع یعنی ماهیت، یا به فرد یعنی وجود ماهیت، که آن اشکال وجود هم همین است، این اشکال که خارج ظرف سقوط [تکلیف] است مشترک است بین اینکه من فرد را طبیعی با خصوصیات مشخصه بگیرم در خارج یا اصل وجود طبیعی را ببرم در خارج، هر دو مشترک هستند در این مشکل که خارج ظرف سقوط است ولی اولی یک اشکال اضافه دارد، لذا جای داشت که آقای سبحانی اگر می خواهند اشکال قول مرحوم آخوند را نقل کنند و بگویند که قول مرحوم آخوند مبتنی است

بر یک اصل باطلی، آن اصل باطل این است که ما نباید نزاع مشهور را ببریم سر یک امر بدیهی البطلان این اولاً،

ثانیاً اشکالی به بیان محقق بروجردی(ره) و محقق خوئی(ره) نیست، چون آقای بروجردی(ره) و آقای خوئی(ره) دارند فرمایش مرحوم آخوند را نقل می کنند یعنی بنابراینکه فرد این معنا در آن باشد ما لابد از امتناع هستیم،

خوب، ثالثاً محقق خوئی(ره) قول مختار شان در فرد این نیست، اصلاً ما علت اینکه عبارت آقای خوئی(ره) را خوب خواندیم به خاطر این خواندیم که بگوئیم آقای خوئی(ره) معتقد است که اگر کسی فرد را این طور معنا کند بله، لابد از قول به امتناع است، اما حق مسئله این است که معنای فرد تشخص طبیعی است، و تشخص طبیعی را هم بر جوهر پیاده می کند و هم بر این پیاده می کند و هم بر وضع پیاده می کند، می گوید ده مقوله دارم که این ده تا طبیعی هستند روی هم که می گذارم طبیعی هستند وجود که می آید همه تشخص پیدا می کنند بر اساس مطلبی که خواندیم.

لذا نکته سوم ما این است که ایشان نباید تعجب کنند که آقای خوئی(ره) فسّر الفرد بهذا المعنى نه خير، آقای خوئی(ره) می خواهند بفرمایند بر اساس آن

دیدگاهی که فرد را این طور معنا می کند یعنی دیدگاه مرحوم آخوند این اشکال وارد است، این تا اینجا، پس این سه نکته را ما با آقای سبحانی درالمحصول داریم،

خلاصه سه اشکال موجود در بیان صاحب المحصول

اشکال قول اول را باید در دو بخش بیان کنند، اول اینکه خصوصیات فردیه بی مناط است و کسی نمی گوید که حکم شرعی به شیء بی مناط خورده است، اشکال دوم این است که خارج ظرف سقوط است و البته این اشکال مشترک است بین اینکه من فرد را این طور معنا کنم یا فرد را مثل بیان محقق اصفهانی(ره) بیان کنم و بگویم طبیعی در مقابل وجود طبیعی، پس اشکال اول ما این است که باید در این جا دو تا گیر بدهید و این ها را از هم تفکیک کنید.

اشکال دوم ما این است که به آقای خوئی(ره) و به آقای بروجردی(ره) نباید اشکال کنید، اینها فرد را بر اساس نظر مرحوم آخوند می خواهند اشکال کنند، می خواهند به آقای آخوند اشکال کنند، که مرحوم آخوند خواسته اند فرد را به معنای دخالت خصوصیات فردیه بگویند بعد بگویند که نزاع جاری است، می خواهند بگویند که نه، جاری نیست

اشکال سوم این است که نه، اتفاقاً آقای خوئی(ره) از

این گذشته و نظر مختارشان در درباره فرد این نیست که من بگویم فرد یعنی طبیعی به اضافه عوارض مشخص و مفرد، خواندیم عبارت ایشان را در اجود، ایشان می فرمایند که عوارض مشخص و مفرد داخل درمتعلق امر و نهی نیستند، اصلاً معنا ندارد که اینها باشد، چون به تعبیر ایشان در آنجا خواندیم که نمی شود ما بگوئیم امر خورده است به این طبیعی یا یک چیز دیگری که متعلق امر نیست اصلاً آن ملازم است با آن توضیحی که دادیم،

تفسیر فرمایش محقق نائینی (ره) توسط صاحب المحصول

بعد ایشان می گویند بله، إِنَّ محقق النائینی تنبّه ممن امتنع بها بالتفسیر الصحيح للفرد که بله محقق نائینی (ره)... تنبّه به تفسیر الصحيح برای فرد و گفته است فرد یعنی طبیعی با آن لوازماتش، بعد ایشان می گویند که محقق نائینی (ره) تنبّه به این که فرد یعنی این طبیعی با لوازمش، بعد محقق نائینی (ره) اشکالی کرده اند که اگر آن لوازم داخل در متعلق باشند ما قائل به امتناع می شویم، بعد می فرمایند که محقق نائینی (ره) تنبّه به این معنای فرد که فرد یعنی طبیعی به اضافه لوازمش که همان طبائع تسعه باشند بعد اشکال کرده اند محقق نائینی (ره) که اگر خود آنها داخل در متعلق باشند امتناع به وجود می آید بعد نقد می کنند بله،

أورد عليه تلميذه المحقق الخوئي في المحاضرات بله،
محقق خوئی(ره) آورد علی المحقق النائینی(ره) که فرد
به این معنا نیست، فرد یعنی تشخص، تشخص طبیعی
و تشخص طبیعی ربطی ندارد به اینکه آن لوازم بیابند
و داخل در متعلق امر و نهی قرار بگیرند.

اشکال به تفسیر صاحب المحصول از بیان محقق النائینی(ره)

بعد اینجا ما اشکال مان در این تفسیر فرمایش محقق
نائینی(ره) این است که این معنای جداگانه دیگری
نیست که شما بخواهید آن را به محقق النائینی(ره)
نسبت بدهید، محقق النائینی(ره) همان طوری که ما در
بحث متعلق اوامر و نواهی بیان کرده ایم توجه داشته
اند به قول فلاسفه و توجه داشته اند به قول قبل از
فارابی، منتهی یک تحلیلی کرده اند محقق النائینی(ره) که
بالاخره بر اساس آنچه که آقایانی می گویند خصوصیات
فردیه داخل در متعلق است، لذا محقق خوئی(ره) عملاً
قول محقق النائینی(ره) را برگردانده اند به قول مرحوم
آخوند و گفته اند که هر کس هر طور که تحلیل کند اگر
خصوصیات فردیه برود در متعلق امر و نهی امتناعی
می شویم، حالا چه خصوصیات فردیه به معنای طبائعی
باشد که از لوازم طبیعت و جوهر هستند مثل طبیعت
این، چه خصوصیت فردیه به معنای آن عوارض فردیه
و مشخصه باشد، لذا در تحلیل آقای خوئی(ره) اینها

با هم هستند، بعد هم اشکال آقای خوئی(ره) همین
هایی است که گفتیم،

پس ما این تحلیل صاحب المحصول را هم نسبت به
عبارت محقق نائینی(ره) دقیق نمی دانیم، درست است
ولی دقت بیان ایشان وقتی می رود بالا که فرمایش
آقای خوئی(ره) را بگوئیم، که بازگشت حرف محقق
نائینی(ره) و حرف مرحوم آخوند یک جمله است که
اگر کسی آن خصوصیات را داخل در متعلق امر و نهی
قرار بدهد حالا چه آن خصوصیت، خصوصیت واقعیت
خاص خارجی باشد، چه آن خصوصیت از لوازم آن
طبیعی باشد، اما اگر رفت داخل در متعلق امتناعی
هستیم،

بله، جای داشت که حتی محقق خوئی(ره) حرف
مرحوم آخوند را نقل کنند، همان چیزی که بنده عرض
کردم خدمت تان، ولی بگوئیم مآل حرف آقای آخوند
و آقای نائینی(ره) یک چیز است، بعد هم نقد کرده اند
که ما فرد را به این معنا نمی گیریم که آن خصوصیات
که عوارض مشخصه هستند و عوارض مفرّده هستند
داخل در متعلق امر و نهی قرار بگیرند،

نقد بیان محقق خوئی(ره) توسط صاحب المحصول

بعد آقای سبحانی بعد از بیان محقق نائینی(ره) که

این تحلیل را می کنند بیان آقای خوئی(ره) را در نقد می آورند و بعد فرمایش آقای خوئی(ره) را نقد می کنند، که بله، آقای خوئی(ره) انّما ذکره من أنّ تشخص کل فرد بوجوده لا بالعوارض و إنّ کان کلاماً متیناً و اول من ادعیه هو حکیم الفارابی سابقه اش را هم بیان می کنند که فلاسفه قبلی می گفتند که این عوارض مشخص هستند و قد نقده الفارابی به مقولته ان الاعراض اینها کلی هستند مثل طبیعی و لا یفید ضمّ کلی الی کلی تشخص را،

بعد ایشان می گویند حرف آقای خوئی(ره) خوب است الا أنّ ما ذکره غفلة عن معنی الفرد فی مصطلح العلم الاصول ببینید دعوا را اصطلاحی کرده اند که آقای خوئی(ره) از مصطلح غفلت کرده اند و مصطلح همانی است که محقق نائینی(ره) گفته اند که فرد یعنی آن طبیعی با آن لازم که لازم هم طبیعی است، این طور خواسته اند آقای سبحانی بگویند.

دو اشکال به نقد صاحب المحصول

خوب، حالا شما باید اشکال کنید که یعنی چه؟ اینجا دو تا اشکال ما به آقای سبحانی داریم، اولاً حرف آقای خوئی(ره) غلط است نه درست، چون حرف آقای خوئی(ره) وقتی حرف آقای فارابی می شود که اصالة الوجودی بشود و وقتی اصالة الوجودی می شود که

نگوید طبیعی در خارج وجود دارد و لذا جلسه قبل هم عرض کردم که این دو تا قول را اگر با هم جمع کردید خراب می شود، از این طرف بگوئید که طبیعی در خارج وجود دارد که خواندیم از آقای خوئی(ره)، از آن طرف بگوئید که تشخص به وجود است، از این طرف گفتید ده تا طبیعی موجود دارم، و هر کدام هم تشخصی دارند تشخص شان هم به وجود است آنکه می گوید تشخص به وجود است می خواهد تشخص را از خارج جمع کند، و بگوید آنها عوارض مشخصه بودند در فضای وجود طبیعی جوهر، ولی من که طبیعی جوهر را خارجی نمی دانم وجود را خارجی می دانم وجود عین تشخص است و مساوق با تشخص است، دیگر من طبیعی ای در خارج ندارم، این تصور ماهیتی ها است که می خواهند بگویند که ماهیت در خارج هست و در ذهن هم هست، در خارج تشخص پیدا می کند با عوارضش در ذهن که می آید کلیت پیدا می کند، اصالة الوجودی می گوید که ماهیت در خارج نیست در ذهن هم نیست، حالا آن قول اعظم علامه طباطبایی(ره) است که ماهیت را جمع می کند، پس حرف آقای خوئی(ره) حرف فارابی نیست، قول به اصالة الوجود نیست، اولاً پس این حرف آقای خوئی ناتمام است فی نفسه، مجموع فرمایش آقای خوئی(ره) را باید بگوئید و بگوئید که این مجموع فرمایش اشکال

دارد اصلاً. این نکته اول

اشکال دوم به نقد کلام محقق خوئی (ره) توسط صاحب المحصول

نکته دوم این بود که باعث و بانی اشکال مان این است که شما با اصطلاحی کردن که مشکل تان حل نمی شود شما باید جواب آقای خوئی (ره) را بدهید، نمی توانید بگوئید که مصطلح در اصول غیر از مصطلح در فلسفه است، مصطلح یعنی چه؟ یعنی ایشان دارند می گویند که فرد یعنی تشخص طبیعی، بعد هم بگویم سرایت و عدم سرایت هم در طبیعی جاری است و هم در فرد جاری است، بگوئیم دو تا عنوان صلاة و غصب وقتی در آنجا هستند دو تا تشخص به وجود می آید یا یک تشخص؟ خوب، ایشان اگر این را قائل باشند شما می توانید بگوئید که چون بحث اصطلاحی است اشتباه کردید؟ نه، ما باید به آقای خوئی (ره) بگوئیم که اصل فرمایش شما ناتمام است و اگر با اصالة الوجود کار کنید در واقع تشخص به وجود است ولی دیگر ده تا طبیعی در خارج نداریم و دیگر اصلاً طبیعی در خارج نداریم، آن موقع باید نسبت صلاة و غصب را بررسی کنید، که عرض کردم خود آقای خوئی (ره) توجهی به این کرده اند که بینیم که در صلاة و غصب من دو تا طبیعی دارم یعنی واقعاً دو تا مقوله عشر اینجا وجود دارند که ترکیب انضمامی بشود یا نه؟ آنجا باید بحث

کنیم بگوئیم که آقای خوئی(ره)، این را دیگر نباید بحث کنید چون من اگر رفتم در تشخص دیگر اصلاً با مقوله این و وضع و اینها کار نمی‌کنم، اگر فرد را به معنای تشخص گرفتم دیگر دنبال طبائع نیستم، که حالا این شاء الله سر جای خودش می‌آید و کامل می‌کنیم [بحث را] در قول مختار آقای خوئی(ره).

پس ما به بیان صاحب المحصول اشکال داریم سیر تاریخی بحث بهم ریخته است ایشان باید بیان مرحوم آخوند را بگویند بعد بگویند که آقای بروجردی(ره) بر اساس بیان مرحوم آخوند از فرد، دارند کار می‌کنند، بیان محقق خوئی(ره) را بگویند که آقای خوئی(ره) بنا بر بیان مرحوم آخوند یک اشکال گرفته اند و قبول کرده اند امتناع را، بیان محقق نائینی(ره) را بگویند بعد بگویند که آقای خوئی(ره) بیان محقق نائینی(ره) را برگردانده اند به بیان مرحوم آخوند و گفته اند که این دو بیان مآلاً یک حرف هستند اگر آن لوازم داخل در متعلق امر و نهی قرار بگیرند ما دچار مشکل می‌شویم،

بعد آقای سبحانی از محقق نائینی(ره) دفاع می‌کنند در مقابل آقای خوئی(ره) و می‌گویند که بیان محقق نائینی(ره) در فرد درست است که فرد را بگوید یعنی آن طبیعی و لوازم آن، بعد خواسته اند به محقق نائینی(ره) یک اشکالی بکنند که آن اشکالی کنند که آن

اشکال مال امام(ره) است که ذیل بیان امام(ره) آن را خدمت تان عرض خواهم کرد، همان چیزی که عرض کردم،

احتمال دیگر صاحب المحصول در معنای فرد

در پایان صاحب المحصول احتمال دیگری می دهند که ممکن آن یجاب بوجه آخر یک کسی ممکن است که فرد را یک طور دیگری معنا کند که دیگر این مشکلات را نداشته باشد و آن این که باشد که فرد یعنی وجود طبیعی(که همان احتمالی است که محقق اصفهانی(ره) داده است) و هو أن المراد من الافراد هو الوجود السعی لا اصل البطبيعة بما هو هو من دون أن تكون العوارض و اللواحق متعلقة للاحكام این حرف آقای اصفهانی(ره) است که من وجود که می گویم یعنی وجود سعی، وجود سعی یعنی فرد، آن موقع در بحث متعلق اوامر و نواهی که طبیعت است یا فرد، محقق اصفهانی(ره) می گویند که طبیعت یعنی ماهیت فرد یعنی وجود سعی ماهیت، بدون اینکه خصوصیات دخیل باشند و متعلق الامر هو وجود السعی لاصل الصلاة الذی یعم کل الافراد كما أن متعلق النهی هو الوجود السعی لاصل الغصب اما عوارض هم بیرون، که آقای اصفهانی(ره) این را اختیار کرده اند،

اشکال به احتمال آخری صاحب المحصول

خوب، آقای سبحانی این را بیان می کنند ولی اینجا باید دوباره بگویند که اگر این منظورتان است آن موقع این در آن اشکال اول مشترک است، اشکال اول این بود که اگر فرد را به معنای وجود خارجی گرفتید خارج ظرف سقوط است، و اینجا حق با استادمان حضرت آقای فاضل(ره) است، ایشان خیلی روشن گفته اند مرحوم آخوند یک معنا برای فرد بیان کرده اند، یک معنای دیگری از فرد وجود دارد که من بگویم فرد یعنی وجود در مقابل ماهیت ولی اشکال مشترک این دو تا معنا این است که خارج ظرف سقوط است، اشکال اختصاصی بیان مرحوم آخوند این است که آن خصوصیات مناط ندارند، یعنی ما با حضرت آقای سبحانی صاحب المحصول اشکال سیستمی داریم، شما سیستم مطلب را بهم ریختید،

اگر بخواهید سیستم مطلب را رعایت کنید و سیستمی با مسئله مواجه بشوید این است که بگوئید فرد یک بار به معنای عوارض مشخصه است و عوارض مفرّده است، یک بار به معنای لوازم طبیعی است ولو آنها طبیعی باشند، یک بار به معنای وجود سعیی است، اصل وجود طبیعت است در خارج، با همان بیان زیبای استادمان آقای فاضل(ره) که من یک ماهیت دارم، یک وجود ماهیت دارم و یک خصوصیت فردیه دارم،

این را بگوئید، بگوئید مرحوم آخوند این طوری بیان کرده اند، محقق نائینی(ره) این طور بیان کرده اند، محقق اصفهانی(ره) این طور بیان کرده اند، البته آقای خوئی(ره) بیان مرحوم آخوند و بیان آقای نائینی(ره) را به یک جا برگردانده اند و گفته اند اگر آن خصوصیات بیایند داخل، آن لوازم بیایند داخل در متعلق، من امتناعی می شوم.

بیان اشکال امام(ره) به محقق نائینی(ره) توسط صاحب المحصل

اگر اینها را قشنگ بگوئید و این اشکالات را بگوئید آن موقع یک نکته خوبی در فرمایش آقای سبحانی وجود دارد که در فرمایش استاد مان آقای فاضل(ره) نیست، آن نکته اشکالی است که امام(ره) به ایشان دارند، اشکال امام(ره) این است که آیا غصب از لوازم طبیعت صلاة است، یا صلاة از لوازم طبیعی غصب است یا نه، اصلاً این یک مصاحب اتفاقی است یک مقارن اتفاقی است، خیلی حرف خوبی امام(ره) در اینجا زده اند، این فرمایش را که آقای سبحانی می خواهند بیاورند در نقد محقق نائینی(ره) که عرض می کنم فرمایش استاد شان حضرت امام(ره) است که آقای فاضل(ره) متأسفانه آن قسمت را بیان نکرده اند.

تبیین اشکال امام(ره)

امام(ره) در سیر مطلب این طور می گویند که اگر کسی رفت در خارج، خارج ظرف سقوط است رهایش کنید، چه خارج را به معنای مرحوم آخوند بگیریم و چه خارج را به معنای محقق اصفهانی(ره) بگیریم یعنی اصل وجود سعیی صلاة، خارج ظرف سقوط است و نمی تواند متعلق باشد، البته خود آقای اصفهانی(ره) این طور فتوا می دهند فرد را آن طور معنا می کنند ولی می گویند که فرد متعلق نیست ولی فرد به این دو معنا دیگر محل بحث نیست و صحیح نیست و کسی نمی تواند به آن فتوا بدهد، امام(ره) می فرمایند فرد به این معنا را بگذارید کنار، این قابل فتوا دادن نیست که محل نزاع باشد، علاوه بر اینکه فرد در بیان مرحوم آخوند اشکال اختصاصی اش این است که خصوصیات مناط ندارند، قشنگ اینها را می گذارند کنار،

بعد می گویند بله، ما اگر رفتیم سراغ اینکه فرد به معنای لوازم را بحث کنیم، مثلاً طبیعی انسان لازمش طبیعی این است، حالا غصب لازم این... (کلام را تماماً بیان نفرمودند)، غصب که در طبیعی این مطرح نیست، غصب یک موردی است که اتفاق می افتد، این بحث خیلی خوب امام(ره) است، امام(ره) می گویند که ببینید من اگر خواستم مطلب را بگویم اشکال می گیرم به آقای خوئی(ره) که تو تشخص را خراب کرده ای، اشکال

می‌گیرم به آقای نائینی(ره) که تو لازم را نباید اینجا پیاده کنی چون طبیعی این لازمه طبیعی جوهر است، طبیعی کم لازمه طبیعی جوهر است، اما غصب که این طور نیست، عبارت امام(ره) را حالا ملاحظه بکنید، حالا جلسه ما آماده شد برای بیان عبارت حضرت امام(ره)، بازمتأسفانه یک تلمیذ بزرگوار ایشان حضرت آقای فاضل(ره) آن مقدمات را قشنگ بیان می‌کنند ولی این نکته را در نقد فرمایش محقق نائینی(ره) نمی‌آورند، تلمیذ دیگر امام(ره) مقرر بزرگوار حضرت امام(ره) آقای سبحانی باز [در بیان ایشان] آن سیر منطقی کار خراب شده است، حالا نگاه کنید عبارت حضرت امام(ره) را ما إن شاء الله فردا فرمایش امام(ره) را نهائی کنیم ببینیم فرمایش امام(ره) در این رابطه چگونه است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

جلسه هفتاد و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث؛ بررسی فرمایش محقق نائینی (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق نائینی (ره) بود اشکالاتی که تلمیذ بزرگوارشان محقق خوئی (ره) ایشان گرفتند و تحلیلی که در فرمایشات تلامذه حضرت امام اساتید بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل (ره) و حضرت آیت الله سبحانی مطرح شد، و اجمالاً این طور شد بحث ما که محقق نائینی (ره) انصافاً کلام شان در اجود که لازم هم شد که یک جملاتی از اجود را هم ملاحظه بفرمائید که ان شاء الله روشن بشود مطلب، محقق نائینی (ره) در اجود چه در فصل سابع آن که اختلفوا فی

أَنَّ الاوامر هل هي متعلقة بالطبائع أو الافراد مطالب خيلي صريح و روشنی دارند.

بعضی از اشکالاتی که به بیان محقق نائینی (ره) وارد نیست

و عرض کردیم بعضی از اشکالاتی که آقایان دارند اصلاً به فرمایش آقای نائینی (ره) وارد نمی شود و این جا دو نکته روشن و خیلی صریح دارند که وقتی می خواهند نزاع متعلق اوامر و نواهی را مطرح کنند تصریح می کنند به اینکه ما درباره یک امر خارجی بحث نمی کنیم، یعنی اینکه من بگویم فرد یعنی واقعیت خارجی، که بگویم تکلیف خورده است به فرد یعنی واقعیت خارجی، ایشان می گویند نه قطعاً این طور مد نظر آقایان نیست، چرا این طور نیست؟ برای اینکه خارج مسقط تکلیف است نه محل ثبوت تکلیف،

لذا این مطلب که چند بار عرض کردیم در بعضی از بیانات هم آمده و خوب هم آمده است انصافاً یکی از ریشه های مهم آن محقق نائینی (ره) است و نمی شود گفت که آقای نائینی (ره) خارج را مسقط ندیده اند بلکه واقعیت خارجی را متعلق تکلیف دیده اند، حالا ما قبلاً هم که عرض کردیم اینها را بررسی کردیم ولی در این حد چون [فقط] داریم حد وسط ها را از زبان اعلام می گوئیم باید بدانیم که این اشکال به محقق نائینی (ره) وارد نیست و لذا تعبیر ایشان این است که فنقول لا

ریب فی أنّ مراد القائل بتعلقها بالافراد لیس هو تعلق الامر بما فرض وجوده فی الخارج فإنّه مسقط له فلا یعقل أنّ یكون معروضاً له مع أنّه من طلب الحاصل لذا ایشان صریح دارند می گویند که فرد که می گوئیم منظور واقعیت خارجی نیست و لذا این مطلب که اساتید بزرگوارمان بیان کرده اند و درست هم بیان کرده اند که فرد به معنای خارجی محل نزاع نیست و کسی نمی تواند در فرد به معنای واقع خارجی نزاع بکند مطلب کاملاً درستی است و این مطلب در عبارت محقق نائینی(ره) وجود دارد،

کما اینکه محقق نائینی(ره) در همین بحث اجتماع امر و نهی باز یک نکته دومی را تصریح می کنند که چند بار عرض کردم که این حد وسط دومی است و این حد وسط دوم هم گفتن آن بسیار لازم است و اشکالی است به مرحوم آخوند که فرد را این طوری معنا کرده اند و آن را کرده اند نزاع در یک امر بدیهی البطلان،

ایشان در همین بحث اجتماع امر و النهی که می خواهند در المقدمة السابعة فی بیان أنّ القول فی الجواز فی هذا المبحث يتوقف على القول بتعلق الاوامر بالطبائع كما أنّ القول بالامتناع يتوقف على القول بتعلقها بالافراد در همین اجودی که الان در اختیار بنده هست در صفحه ۳۴۳، ایشان باز آنجا تصریح دارند که بیان

ذلك أن المدعى لتعلق الامر بالمشخصات أن اراد تعلقه بها كتعلقه بالاجزاء و الشرائط بما أنّها ملحوظة بالامر استقلالاً و فمن الواضح بطلان هذه الدعوى ضرورة أن المشخصات بعد عدم كونها دخيلةً في غرض الأمر كما هو المفروض كيف يعقل تعلق الارادة بها؟ اينجا باز تصريح می کنند که مشخصات قطعاً دخیل در غرض نیستند لذا نمی شود برای آنها فرض تعلق امری را در نظر گرفت استقلالاً،

حالا تبعاً یک بحث دیگری است که بعداً اشاره می کنیم ولی منظور بنده این است که محقق نائینی(ره) به این نکته و حد وسط هم کاملاً توجه دارند، که ما خصوصیات فردیه را به خاطر اینکه دخالت در غرض ندارند نمی توانیم متعلق امر قرار بدهیم، و مدعی نمی تواند ادعا کند که اینها استقلالاً ملحوظ هستند و لذا اراده ای خورده است به اینها و مولی اینها را خواسته است و اینها مراد مولی هستند، چیزی که در مناط دخالت ندارد در تحقق غرض مولی دخالت ندارد، چطور اراده مولی بخواهد به آن تعلق بگیرد؟ و لذا این مطلب باز به صورت خیلی روشن و صریحی در عبارت محقق نائینی(ره) بیان شده است،

دو حد وسطی را که محقق نائینی(ره) بیان و تفکیک می کنند

پس دو تا حد وسطی که ما عرض می کردیم که باید

خوب گفته بشود و جدا بشود هر دو تا را آقای نائینی(ره) جدا کرده اند، یک حد وسط این است که فرد در اینجا به معنای واقعیت خارجی نیست چون واقعیت خارجی مسقط است، یک حد وسط این است که فرد اینجا به معنای خصوصیات فردیه مشخصاتی که بخواهد دخالت در غرض کند قطعاً مطرح نیست، چون واضح است که اینها داخل در غرض مولی نیستند، غرض مولی به طبیعی صلاة خورده است دیگر خصوصیت فردی اینکه کم کذایی و این کذایی است این دخالت ندارد در تحقق غرض مولی، و لذا قطعاً اینها نمی توانند مورد ادعای یک مدعی ای قرار بگیرند که به اینها اراده ای یا امری یا تکلیفی استقلالاً تعلق گرفته است، حالا تبعاً یک حیثی دارد که عرض می کنم،

لذا ایشان خلاصه خیلی روشن و صریح بیان می کنند که معنا ندارد ما بیائیم اینها را متعلق تکلیف قرار بدهیم و ملحوظ استقلال بدانیم، حالا تبعی مال آن حیث ملازمه است که عرض می کنم، پس محقق نائینی(ره) دو تا حد وسط را ذکر کرده اند در اینجا.

اشکال محقق خوئی(ره) به بیان محقق نائینی(ره)

کما اینکه این نکته که تشخیص طبیعی به تشخیص وجود است باز صریح در عبارت محقق نائینی(ره) است و این نکته ای که محقق خوئی(ره) اشکال گرفته اند

به استاد شان محقق نائینی(ره) که تعجب می کنم چرا استاد ما از این نکته روشن غفلت کرده اند که محقق نائینی(ره) تصریح دارند.(و دو سال قبل که متعلق اوامر و نواهی بحث می شد عرض کردیم که این عبارت محقق نائینی(ره) است که خود آقای خوئی(ره) در اجود تقریر فرموده اند)

محقق نائینی(ره) خیلی زیبا و خیلی روشن وقتی وارد بحث می شوند(حالا مقدماتش را را کار نداریم) قبلاً به آن اشاره کردیم بحث شان به اینجا می رسد که اگر من آمدم و گفتم که خلاصه ما یک سری مقولات عشری داریم که طبیعی هایی هستند، یک، و این مقولات عشر محمولات بالضمیمه هستند، دو، که تصریح می کنند و اینها در واقع معقولات اولی اند و لذا محمولات بالضمیم هستند نه خارج محمول، وقتی اینها را محقق نائینی(ره) توضیح می دهند و تبیین می کنند و اینجا با عنوانی که خارج محمول باشد طرف نیستیم،

آن موقع سوال را مطرح می کنند که آیا این طبائع که مقولات عشر هستند و محمولات بالضمیمه هستند با تشخص شان متعلق اراده قرار می گیرند؟ ایشان می گویند نه، چون اراده در افق نفس مولی به طبیعی می خورد و ألف قید هم که به آن بزنید باز کلی است و تشخص به وجود است، خیلی روشن تصریح و بیان

می کنند، می گویند کما أنَّه لیس مراد القائل مقدمه اول این است که مراد قائل این نیست که اینها خارج محمول هستند، بلکه اینها محمولات بالضمیمه هستند، چون معقول اولی هستند.

نکته دوم این که مراد قائل این نیست که ما با وجود متشخص داریم کار می کنیم، چون ما وقتی خارج را کنار می گذاریم تشخص را کنار می گذاریم، تشخص به وجود است، ایشان می فرمایند لیس مراد القائل بوجوده فی الخارج هو القول بتحقیقه فی الخارج من دون تشخص و خصوصیه کیف و قد اتفقوا علی أنَّ الشئ ما لم یتشخص لم یوجد، بل المراد من هذا النزاع بلکه نزاع معقول این است که اراده خورده است به یک طبیعی که با ألف قید هم کلی است هو أنَّ ارادة الفاعلیة الموجدة للشئ هل تتحقق بنفس الشئ؟ مع قطع النظر عن مشخصاته و هی أنَّ مشخصات انما توجد معه قهراً لاستحالة وجود الشئ بدون تشخص أو أنَّ مشخصات تكون متقومة للمراد بما هو مراد و لذا تصریح می کند که نزاع ما در تعلق اوامر به طبائع یا به افراد این است، که اوامر به طبائع می خورند؟ یا اوامر به طبیعت به اضافه مشخصات می خورند ولی تشخص به وجود است،

لذا این را توضیح می دهند بعد می گویند که نحن اذا

رجعنا الى وجداننا نرى أن متعلق الارادة فى افق النفس كلئ دائماً و إن كان مقيداً بالف قيد حسب اختلاف الاغراض و انما يون التشخص بالوجود فقط، لذا چون در افعال ارادى ما حال همین طور است در تشریح هم حال همین طور است اراده تکوینى ما به طبیعى مى خورد و این طبیعى در افق نفس طبیعى است با الف قيد هم کلی است وقتى مى خواهد تشخص به وجود است بله، الشئ ما لم یتشخص لم یوجد قشنگ همه اینها را تا آخر محقق نائینى(ره) مى گویند

وارد نبودن اشکال محقق خوئى به بیان محقق نائینى(ره)

پس ملاحظه بفرمائید که حرف مهم ما این است که آقای خوئى شما به حرف آقای نائینى(ره) نمى توانید ایراد بگیریید(یعنى همان بحثى که جلسه قبل با صاحب المحصول داشتیم) و نمى توانید اشکال کنید به محقق نائینى(ره) نه حیث خارج را از حیث متعلق امر و متعلق نهى خارج مى کند، چون خارج ظرف سقوط است، دعواى متعلق امر و نهى را مى برد سر این که من یک مفهومی دارم که خود آن طبیعى متعلق است یا طبیعى با عوارض مشخصه متعلق است ولو اینکه تشخص حقیقى به وجود است، یا چون من خارج را که در واقع ظرف تحقق و تشخص است را مى گذارم کنار، مى روم در افق نفس، در افق نفس که کار مى

کنم با طبیعی کار می‌کنم، طبیعی ای که الف قید هم بخورد باز کلی است.

کما اینکه در بحث خودمان که بحث اجتماع امر و نهی است در این مقدمه سابعه ایشان اصرار دارند که در مقدمه سابعه ما داریم تصریح می‌کنیم به این که آن عوارض مشخصه مناط ندارند، لذا ملحوظ بالاستقلال نیستند، لذا ایشان دعوا و نزاع معقول را این قرار می‌دهند و می‌گویند که نزاع معقول این است که اگر من گفتم که عوارض لوازم تحقق طبیعی هستند ولو اینکه تشخیص طبیعی با اینها نیست و تشخیص طبیعی به وجود است و توجه دارم که شیء ما لم يوجد لم يتشخص و ما لم يتشخص لم يوجد من کاملاً آن قاعده عقلی و فلسفی فارابی را قائل هستم و به آن فتوا می‌دهم، اما من یک طبیعی دارم و با این لوازمش که لوازم آن بر اساس نظر فارابی امارات تشخیص هستند و بر اساس نظر قبل از فارابی مشخص هستند،

ببینید من یک طبیعی دارم و یک لوازم، لوازم طبیعی بر اساس نظر فارابی امارات تشخیص هستند چون تشخیص به وجود، لوازم طبیعی بر اساس نظر قبل از فارابی مشخص هستند اشکال ندارد، من محقق نائینی(ره) فتوا می‌دهم به اینکه اینها امارات تشخیص هستند و تشخیص به وجود است، من محقق نائینی(ره)

فتوا می‌دهم به اینکه این عوارض در واقع این لوازم که امارات تشخیص هستند نمی‌توانند ملحوظ بالاستقلال باشند چون مناط ندارند چون دخل در غرض مولی ندارند، بله، می‌شود بحث کرد که نزاع سر این است که اینها می‌توانند ملحوظ بالتبع باشند که آنچه که ملحوظ بالاستقلال است طبیعی است، اما نه اینکه اینها ملازم با طبیعی هستند اشکال ندارد که من بحث کنم سر اینکه اینها ملحوظ بالتبع باشند اشکالی ندارد، اینها ملحوظ بالاستقلال نیستند به خاطر عدم دخالتشان در غرض مولی در این می‌توانیم نزاع کنیم که اینها می‌توانند ملحوظ بالتبع باشند مثلاً،

لذا تعبیرشان این است که و إن اراد تعلق الامر بالمشخصات بما أنها ملحوظة تبعاً و متعلقة للارادة قهراً بتبع الارادة المتعلقة بالطبيعي لاستحالة انفكاكه عنها چون مستحيل است که این طبیعی از این لوازم منفک بشود فی الخارج طبیعی با این لوازم است طبیعی حتماً با این است، طبیعی حتماً با کم است، طبیعی حتماً با کیف است، طبیعی حتماً با وضع است، این مقولات تسعه عرضیه لوازم این طبیعی هستند در خارج منتهی خارجی که من محقق نائینی(ره) می‌گویم که تشخیص مال اینها نیست و تشخیص مال وجود است که آنجا خواندیم، و لذا اینها می‌شوند امارات تشخیص،

خوب توجه بفرمائید که این بحث بسیار نصاب دار و روشن است در عبارت محقق نائینی(ره)، نصاب بحث بسیار درست است، حد وسط فلسفی بسیار دقیق و روشن است، قشنگ ایشان در آنجا مبناء را گفته اند، اختیار هم کرده اند و دفاع هم از آن می کنند، اولاً اینها محمولات بالضمیمه هستند، ثانیاً تشخص اینها به وجود خارجی است، پس نزاع سر این است که اراده فاعلی می خورد به این طبیعی و طبیعی هم با الف قید کلی است تمام شد،

الان بحث سر این است که این اراده ای که خورده است به طبیعی، به تبع اراده طبیعی عوارضی که لوازم این طبیعی هستند هم اراده شده اند به تبع یا نه، قطعاً بالاستقلال این عوارض اراده نمی شوند چون دخالت در غرض و مناط ندارند، ببینید اگر ما فرمایش محقق نائینی(ره) را این طوری تصویر کنیم که در بحث متعلق تصویر کردیم الان هم چون عبارت محقق نائینی(ره) است در بحث اجتماع امر و نهی، عمداً عبارت ها را کنار هم گذاشتیم و خواندیم تا روشن بشود، هیچ اشکالی به این فرمایشات نیست، و این فرمایشات که خود محقق خوئی(ره) تقریر کرده اند جامع تر و کامل تر از عبارت خود آقای خوئی(ره) در محاضرات است،

لذا نه اشکال اول ما به این عبارت وارد است که چرا

شما ظرف خارج را نمی گوئید که خارج ظرف سقوط است، نه اشکال دوم به آن وارد است که چرا شما تصریح نمی کنید به اینکه خصوصیات مناط ندارند و چون مناط ندارند قطعاً متعلق تکلیف نیستند ایشان می گویند که بله، نیستند ولی نیستند بالارادة الاستقلالية، می شود روی آنها بحث کرد بالتبعیة، چرا بالتبع محل بحث قرار بگیرند چون آنها لوازم آن طبیعی هستند لوازم طبیعی هستند که در ذهن کلی می ماند با الف قید، تا تحقق پیدا نکند تشخیص پیدا نمی کند لذا فرمایش محقق نائینی(ره) از این جهت فرمایش شان روشن و مرتب است،

اشکال اول به معنای فردی که محقق اصفهانی(ره) بیان می کنند وارد است که ایشان آن را اختیار نمی کنند

کما اینکه عرض کردم اشکال اول در فردی که محقق اصفهانی(ره) هم بیان می کنند وجود دارد که خود ایشان هم به خاطر آن اشکال اختیار نمی کنند آن بحث را، ولی اصلاً محقق نائینی(ره) جلوتر برده اند بحث را و گفته اند که اصلاً فرد به این معنا محل بحث نیست، محقق اصفهانی(ره) احتمال داده اند که وجود طبیعی محل بحث باشد به عنوان فرد در مقابل خود طبیعی،

محقق نائینی(ره): وجود محل بحث نیست چون وجود عین تشخص است

آقای نائینی(ره) می فرمایند که نه اصلاً وجود محل بحث نیست، چون وجوب مسقط است و طلب حاصل است، نمی شود گفت که من وجود خارجی را طلب می کنم، وجود خارجی مسقط است، اصلاً وجود به این معنا محل بحث نیست، و وجود به این معنا محل بحث نیست و وجود به این معنا عین تشخص است چون تشخص به وجود است، و عوارض مشخصه که بنا بر نظر قبل از فارابی مشخص هستند و سبب تشخص هستند اما بنا بر نظر بعد از فارابی تشخص از وجود آمده است و اینها امارات تشخص هستند اینها هم محل بحث نیستند بالارادة الاستقلالیه چون مناط ندارند ملاک ندارند،

اشکال به بیان محقق خوئی(ره)

لذا اگر خاطرتان باشد آن موقع ما این اشکال را آنجا گرفتیم به محقق خوئی(ره)، سرهمین بخش گفتیم آقای خوئی(ره) آنجا از این طرف می خواهند بگویند فرد یعنی احد الشخصات که محقق نائینی(ره) می گویند که اصلاً این محل بحث نیست، تشخص مال وجود است و من کاری به این ندارم و تشخص مال وجود است، و آقای خوئی(ره) می گویند فرد یعنی

احد التخصّصات، بعد از آن طرف در بحث متعلق اوامر و نواهی می گویند که قطعاً خصوصیات فردیه بیرون هستند چون وجدان حاکم به این است که دخالت در غرض ندارند ما آنجا اشکال کردیم و گفتیم که نمی شود، آنهایی که می گفتند اینها خارج هستند، عوارض مشخصه را می گفتند خارج، می گفتند بله وجداناً کم در مناط دخالت ندارد، کیف در مناط دخالت ندارد، مناط مثلاً در طبیعی انسان است، شما اگر کم و کیف و این و اینها را گذاشتید کنار و رفتید سراغ تشخیص وجودی اینها، وجدان چطوری می گوئید که این فرد خارج است، وجدان فرد به آن معنا را می گفت خارج است، که عوارض مشخصه را من وارد بحث کنم، بعد بگویم این عوارض مثلاً مقوله کم و کیف و این و فلان است بعد وجدان می گوید نه مناط من سر صلاة است نه سر این مکان و آن مکان، سر تعیین آن در این وضع یا در وضع دیگری، نه،

لذا ما آنجا اشکال مهمی به آقای خوئی (ره) گرفتیم، گفتیم اگر واقعاً فرد به معنای احد التخصّصات بود شما چطور می توانستید بگوئید که وجدان حاکم است به بیرون بودن خصوصیات فردیه و فرد، نمی توانید این را بگوئید، آنجا که می گوئید وجدان آنجا به... استادتان محقق نائینی (ره) بود که بله، خصوصیات فردیه چون دخیل در غرض نیستند خارج هستند أنّ المدعی لتعلق

الامر بالمشخصات إن اراد تعلق الامر بها كتعلقه بالاجزاء و الشرائط بما أنَّه ملحوظة للآمر استقلالاً فمن الواضح بطلان هذه الدعوى مولى دخالتى ندارد در غرض آن که اينها را بالاستقلال تصوير کند، اراده کند اراده اش به آن بخورد،

عدم توجه به انسجام فرمایش محقق نائینی (ره) توسط محقق خوئی و صاحب المحصول

ببینید، این حرف استادتان محقق نائینی (ره) انصافاً منسجم است و هم به آقای خوئی (ره) اشکال داریم و هم به صاحب المحصول که این انسجامی را که ما در فرمایش محقق نائینی (ره) داریم ملاحظه نفرمودند، نه انصاف مسئله این است که از این جهاتی که عرض کردیم حرف محقق نائینی (ره) نصابش بسیار بالا است، حتی فردی که ایشان دارند معنا می کنند که من بگویم فرد یعنی خصوصیات فردیه به تبع طبیعی تکلیف به آنها بخورد، ملحوظ بالتبع باشند از باب ملازمه ای که با طبیعی دارند، که اوامر به افراد می خورد یا طبائع؟ یعنی به خود طبیعی خورده است یا به لوازمی که با طبیعی هستند، فرد این طوری است این حساب خودش را دارد قوی هم هست، کاری هم به وجود دیگر ندارم، نه وجود طبیعی، چون وجود ظرف سقوط و طلب آن طلب حاصل است، ایشان می خواهند

بگویند که اصلاً معقول نیست که آنها این حرف را بزنند، یا خصوصیات خاصه خارجیّه، اگر ملحوظ بالاستقلال تلقی بشوند قطعاً مناط در آنها نیست و دخالت ندارند در غرض، و لذا نمی شود کسی بگوید که فرد به این معنا مورد نظر است.

امام(ره): این نزاع یک نزاع معقول و قابل بررسی است

خوب، با این تحلیلی که کردیم و نصابی که فرمایش محقق نائینی(ره) دارد، خوب، بله، امام(ره) اینجا گفتند که بله، نزاع در این بحث یک نزاع معقول است اگر یادتان باشد در بحث متعلق اوامر و نواهی امام(ره) گفتند که این معقول است و اشکال ندارد، که من بگویم طلب از احد المتحدین به دیگری سرایت کند، همین حرف محقق نائینی(ره) نه اینکه طبیعی متحد با آن خصوصیات است، از این به آن یکی سرایت کند، لذا امام(ره) فرمودند که این نزاع به این معنا نصاب دارد بله، سرایت طلب از احد المتحدین به دیگری این بحث خوبی است ما می توانیم بگوئیم که این مسئله قابل بحث است،

ایشان(حضرت امام(ره)) هم قشنگ گفته اند که می توانیم این را پیاده کنیم ولو آن را رد می کنیم و قائل نیستیم به فرد اما نزاع آن معقول است، لذا امام(ره) بحث کرده اند و گفته اند که نزاع معقول است، ما می توانیم

یک نزاع معقولی اینجا درست کنیم،

بنابراین ما تصویر درستی از محقق نائینی(ره) باید ارائه کنیم بعد بگوئیم که محقق نائینی(ره) فرد را این طوری معنا کرده اند، توجه هم داشته اند به تشخص، توجه هم داشته اند به بی مناطی خصوصیات، ولی خواسته اند بگویند که نزاع این طوری است، امام(ره) می گویند که بله، نزاع به این شکل قابل بحث است ولو اینکه ما قبول نداریم، همین جا بحث کردیم الان هم، بعد گفتند در تحقیق این است که انّ الاوامر و النواهی مطلقاً متعلق است به طبائع، چرا؟ بعد هم امام(ره) گفته اند که چون نه طبیعی مرآت خصوصیات است و نه معنا دارد که طلب از یک چیزی به دیگری بالتبع برسد، چون اگر یک بحث ترشح اراده باشد که دیگر شرح آن را دادیم آنجا، که آنجا هم گفتیم که نزاعی آنجا با محقق اصفهانی(ره) دارند علی ای حال توجه بفرمائید که این حیث بحث محقق نائینی(ره) یک حیث منسجمی است، حالا تا اینجا تمام.

اشکالی که امام(ره) برای بیان محقق نائینی(ره) مطرح و اضافه می کنند

بعد امام(ره) یک اضافه ای دارند، اضافه امام(ره) در اینجا این است که اگر شما بخواهید به محقق نائینی(ره) اشکال کنید اشکال این است که در بحث اجتماع امر

و نهی غیر از حیثیت طبیعی و فرد است، در طبیعی و فرد بله، من یک طبیعی داشتم به نام جوهر، یک طبیعی این داشتم که ملازم با جوهر بود، یک طبیعی وضع داشتم که ملازم با جوهر بود، یک وجودی داشتم که تشخص به وجود بود، بر اساس تشخص به وجود اینها می شدند امارات تشخص، بر اساس عدم توجه به فرمایش فارابی اینها می شدند مشخّص و اسباب تشخص، توجه هم دارم که با خارج نمی خواهم کار کنم، چون خارج ظرف سقوط است و تحصیل حاصل است با همین سیری که آمدیم،

امام(ره) می فرمایند خیلی خوب، این بحث، بحث خیلی خوب و مرتب و درستی است، فتواء ما هم این است که بالتبع هم اراده به آنها نمی خورد با همین تحلیل هایی که کردیم، منتهی دراجتماع امر و نهی امام(ره) می خواهند بگویند که ما این را نداریم، در اجتماع امر و نهی مسئله صلاة و غصب است، صلاة برای غصب یک در واقع خصوصیت اتفاقی است و لازم نیست، غصب برای صلاة كذلك، خوب توجه کنید حرف بسیار بسیار خوبی که امام(ره) زده اند و انصافاً با همین نصاب، یعنی نصاب این بحث را کاملاً آمده اند(حالا می خوانیم) عبارات محقق نائینی(ره)، عبارات مرحوم آقای اصفهانی، عبارات مرحوم آخوند خوب، همین سیرا کامل آمده اند رسانده اند بحث را به یک

جایی و گفته اند اما سوال این است که آیا صلاة در دار غصبی یعنی در دارغصبی بودن این لازم طبیعی بودن این صلاة است؟ کون صلاتی داشتن این غصب لازم طبیعی غصب است؟ سوال این است، سوال این است که من اگر سیر محقق نائینی(ره) را کامل بیایم، خوب هم با آن بیایم و بگویم آن طرف فقه الخمینی می تواند باشد بقیه نصاب شان پائین است، حتی فرمایشات تلمیذ شان محقق خوئی(ره)، اگر این نصاب را داشت و آمد تا اینجا و بعد طرف بحث ما شد امام(ره) سوال شان این است می گویند خوب، به اینجا که رسیدیم اینجا مسئله چطور است؟ اینجا شما فرد را دارید یک مقدار بیشتر از حرف محقق نائینی جلو می برید، یعنی باید ببرید تا این در بیاید،

تعبیرشان این است خیلی عالی، ایشان می فرمایند که بله، اگر کسی بگوید فرد یعنی لو أريد بالفرد الطبيعة مع كل ما يلزمها در فرد این طوری بود، طبیعت با ملازماتش، کل ما يلزمها، هر چه ملازم است، حتی الاتفاقیات منها باید این را هم بگوئید، اگر این را بگوئید آن موقع یک چیز دیگری دارید می گوئید، دارید می گوئید فرد به معنای طبیعی است و ملازماتش، طبیعی است و مقارناتش، مقارن اتفاقی اش، نه ملازم، كما قيل إن الامر متعلق بلاصلاة المقارنة لكل ما يقارنها و يشخصها و يقارنها حالا این يشخص را هم بعداً توضیح

می دهم، ببینید بازهم یک نکته ای اینجا وجود دارد که بعداً عرض می کنم،

یعنی انصاف مسئله این است که امام(ره) در این مطلب انصافاً این سیر را کامل کرده اند، سیر، یک سیر کامل و روشنی است، اگر این طوری می خواهید بگوئید آن موقع امام(ره) می خواهند اشکال کنند که عرض می کنم، یک تکمله نکته ای هم سر مشخص دارد اینجا به گونه ای دقیق هم می گویند و قبلاً هم در متعلق اوامر و نواهی گفته بودند این مطلب را، ولی این طور شاهد بیت دیگری ایشان با محقق نائینی(ره) این است که شما محقق نائینی(ره) وقتی می گوئید فرد در صلاة و غصب فرد درست در نمی آید، چون فردی که در متعلق اوامر و نواهی درست کردید یلازم بود، اینجا یلازم نیست، یعنی طبیعی جوهر با طبیعی این ملازم است نه با این در غصبی، طبیعی این با طبیعی مثلا وضع ملازم است نه با وضع صلاتی، که حالا به اضافه آن نکته یشخص و یقارن که عرض می کنم اینجا یک درگیری دارند امام(ره) با محقق نائینی(ره) که باید فهمیده بشود با همین سیری که آمدیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

جلسه هفتاد و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث؛ تفصیل امام (ره) در معنای فرد

خوب، بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام (ره) بود و عرض کردیم که امام (ره) در ارتباط با این مسئله مورد ادعای مرحوم آخوند و محقق نائینی (ره) با یک دقتی می خواهند در معنای فرد تفصیلی بدهند که اول سیر امام (ره) را برویم و بعد برگردیم مطالب آقایان را مرور کنیم چون آن مطالب آقایان را بحث کردیم.

امام (ره) می فرمایند که ما اگر فرد را به معنای واقعیت خارجی بگیریم و این واقعیت خارجی را فرد تلقی

کنیم، چه این واقعیت خارجی را آن طوری معنا کنیم که مرحوم آخوند معنا کرده اند یعنی آن خصوصیات فردیه را داخل کنیم که عرض شد این معنا معنای نزاع لغوی خواهد شد عند العقلاء، چون قطعاً خصوصیات فردیه مناط ندارند و داخل در متعلق نیستند، چه واقعیت خارجی را اصل وجود طبیعی در خارج بدانیم نه خصوصیات فردیه، همین که ما مسئله را برگردانیم به واقعیت خارجی، اگر ما این طوری معنا کردیم خوب، این معنا، معنای غیر قابل قبولی خواهد شد به خاطر مشکل مشترک این دو تا نظریه،

اشکال ظرف سقوط بودن خارج، مشترک است بین دو نظریه

اگر فرد شد واقعیت خارجی آن موقع اشکال مهمی به وجود می آید که خارج ظرف سقوط تکلیف است و ما نمی توانیم بگوئیم که متعلق امر یا متعلق نهی واقعیت خارجی است، و همان طور که قبلاً هم عرض کردم با یک دقتی مسئله مشترک این دو نظریه محل اشکال این بحث خواهد شد، هر چند بر نظریه مرحوم آخوند اشکال اختصاصی ای هم وجود دارد، اشکال اختصاصی نظریه مرحوم آخوند این شد که خصوصیات فردیه مناط ندارند و لذا قطعاً در محل نزاع ما در مسئله متعلق اوامر و نواهی قرار نمی گیرند، و معنا ندارد چیزی که مناط ندارد محل نزاع علماء باشد.

ولی اشکال مشترک این دو تا نظریه که اولی فرد را می کرد واقعیت خارجی خاص با همه خصوصیات فردیه، دومی فرد را می کرد اصل وجود طبیعی در خارج، اشکال مشترک اینها این است که خارج ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت تکلیف، لذا به این معنا نمی شود نزاع کرد که امر و نهی به واقعیت خارجی خورده است، که توضیح آن را دادیم هم در عبارت محقق نائینی(ره) و هم در عبارت بقیه أعلام،

امام(ره) هم به این نکته توجه دارند و می فرمایند اگر این معنا از فرد مطرح بشود که خیلی بعید است که این معنا از فرد را کسی بخواهد محل نزاع قرار بدهد به خاطر این اشکال مشترک. کما اینکه ما اگر فرد را به معنای طبیعی به اضافه لوازم حتی امور اتفاقی معنا کنیم و بگوئیم وقتی که من می گویم فرد صلاة، منظور من طبیعی صلاة است با طبیعی این است، با طبیعی مثلاً وضع است، با طبیعی نِسَب مثلاً مقولات سبعة نسبيه است، با اتفاقیاتی که نه به عنوان لازم بلکه اتفاقاً همراه او شدن و مثل غصبی بودن، وقتی می گویم غصب لوازمی که با طبیعت غصب است دارم می گویم اتفاقیاتی که با این لوازم هم آمده مثل کون صلاتی که موردی پیش آمده این را هم دارم می گویم که همراهش است، فرد که می گویم فرد به این معنا،

امام(ره) می فرمایند بله، اگر کسی فرد را این طوری معنا کند آن موقع قطعاً بر اساس این معنای از فرد ما باید امتناعی بشویم، و نمی شود بر اساس این معنای از فرد جوازی شد، که البته در ذیل اشکال به محقق نائینی(ره) گفته شد که در واقع اتفاقیات را هیچ کس قائل نیست، یعنی در متعلق اوامر و نواهی حداکثر مطلبی که مطرح است طبیعی و لوازم آن است، آن موقع نزاع در این قرار می گیرد که آیا امر به اصل طبیعی خورده است یا به طبیعی و لوازم آن؟ وقتی که امور اتفاقیه که اتفاقاً همراه این طبیعی دارند می آیند قطعاً همراه این فرد نیست آن موقع فردی که آقایان ممکن است تصویر کنند طبیعی و لوازم، مشکلی ندارد،

امام(ره): نمی توان بر متعلق اوامر و نواهی قول به امتناع را بارکرد

پس امام(ره) در ابتداء فرمایش شان می فرمایند اگر این دو تا معنا را شما از فرد انجام بدهید که این دو تا معنا قطعاً طرفدار و مدعی ندارد، کسی ادعا نمی کند که واقعیت خارجی، فرد است، چون واقعیت خارجی ظرف سقوط است تا بعد شما بیائید و بگوئید که خصوصیات واقعیت خارجی دخیل در متعلق امر و دخیل در متعلق نهی هستند پس امتناعی هستیم، کما اینکه کسی نمی آید بگوید که فرد یعنی طبیعی، لوازم

و امور اتفاقی ای که گاهاً با این لوازم می آیند و لازم نیستند، اگر کسی این را بگوید بله، آن مطلب محقق نائینی(ره) درست در می آید که فرد به این معنا از آن امتناع به دست می آید، ولی کسی این را نمی گوید یعنی اصل اشکال این است،

لذا ما نمی توانیم بر مسئله متعلق اوامر و نواهی قول به امتناع را بار کنیم چون این قول به امتناع بر دو فرضی بار می شود که قائلی ندارد، بعد امام(ره) می فرمایند اما اگر برای فرد ما معنای دیگری در نظر گرفتیم آن موقع دیگر هیچ مشکلی نداریم می توانید با این معانی دیگر اجتماع را پیاده کنید هم علی القول به فرد هم علی القول به طبیعی، طبیعی اش که مشکل ندارد فردش را هم الان می گوئیم.

امام(ره) می فرمایند یکی از احتمالاتی که ما در معنای فرد می گوئیم من ترتیب بیان امام(ره) را یک مقداری جابجا می کنم که سیر تاریخی بحث را که عرض کردیم انجام بدهم بعد به آن نکته پیشنهادی خود امام(ره) هم می رسیم.

بررسی مختار محقق اصفهانی(ره) در معنای فرد توسط امام(ره)

امام(ره) می فرمایند که یکی از معانی ای که ما قبلاً بحث کردیم(که اگر دوست تان خاطرشان باشد در متعلق

اوامر و نواهی سر) همین وجود طبیعی بود، ما درباره وجود طبیعی که در واقع مختار محقق اصفهانی(ره) بود در معنای فرد، آنجا بحث کردیم گفتیم بر اساس مختار محقق اصفهانی(ره) که ایشان معتقد هستند که تکلیف به عناوین تعلق می گیرد نه به معنونات، بر اساس مختار ایشان فرد که معنایش وجود طبیعی است می شود عنوان وجود، نه خود وجود خارجی،

خوب توجه بفرمائید اگر فرد این طوری معنا بشود که من در بحث متعلق اوامر و نواهی بگویم یا طبیعی یعنی ماهیت یا وجود بر خلاف مرحوم آخوند که ایشان می گفتند که یا ماهیت یا فرد به معنای خصوصیات فردیه خارجی، من این طوری معنا کنم یا ماهیت یا وجود، اما چون مبناء من این است که چون خارج ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت تکلیف، وجود را که می گویم عنوان وجود طبیعی را بگویم، آن موقع قائلین به طبیعی می گویند خود ماهیت متعلق است، قائلین به فرد می گویند عنوان وجود طبیعت محل بحث است،

که اگر خاطر سروران عزیز باشد این شاء الله مراجعه هم می کنند در ادامه این بحث مان هم تبیین قول مختار می آید، لذا گفتیم یک حُسنی در این فرمایش محقق اصفهانی(ره) وجود دارد و این دقتی که ایشان کرده اند حتی در بیان تلامذه ایشان نیست این است

که این در بیان استاد برگوارمان آقای فاضل(ره) هم بود که وقتی می آید طرفین اقوال را بررسی کند می گوید امر من دائر است بین اینکه بگویم با خود ماهیت کار کنم یا وجود طبیعی، عنوان وجود طبیعی، بعد ایشان می گویند اگر قرار شد که من ظاهر دلیل را داشته باشم خوب، با خود ماهیت کار می کنم چرا بروم سراغ عنوان وجود طبیعی، ولی دیگر نمی روم در خارج، و اگر من با عنوان کار کردم حالا چه این عنوان خود صلاة باشد و چه وجود صلاة باشد، نه با معنوی کار کردم، دیگر خیلی هم معلوم است که مسئله هیچ ربطی به اصالة الوجود و اصالة الماهية ندارد، چون عنوان وجود صلاة یک عنوان است، عنوان ذهنی است، کما اینکه عنوان صلاة هم یک عنوان است، حالا آنچه که مطابق با ظاهر دلیل است صلاة است، ولی بالاخره إن شاء الله در تبیین قول مختار می آید ما قبلاً هم که بحث متعلق اوامر و نواهی را کردیم این را مفصل توضیح دادیم،

ولی اینجا محل شاهد ما این است که من بگویم طبیعی است یا وجود طبیعی، هر دو تا هم در مرحله عنوان باشند، امام(ره) می گویند که اگر این طور باشد ما نزاع علی الفرد را هم داریم، بالاخره عنوان وجود صلاة با عنوان وجود غصب متغایر هستند دیگر، کما اینکه خود عنوان صلاة و غصب دو تا عنوان هستند،

اینها هم دو تا عنوان هستند، وجود صلاة، وجود غصب، خود صلاة و خود غصب، احکام به طبیعت می خورد یعنی به صلاة می خورد، یا به فرد می خورد یعنی به عنوان وجود صلاة، دیگری کار به خارج ندارم دیگر خارج ظرف سقوط است، امام(ره) می گویند اگر این طوری معنایش کردید دیگر مشکلی ندارید، این یک احتمال شما اگر فرد را این طوری معنا کردید هیچ مشکلی ندارید.

امام(ره): اشکالی نیست بنابر اینکه فرد به معنای وجود سعیی باشد

کما اینکه اگر فرد را بردید سر عنوان وجود سعیی، دیگر نه فقط بگوئید وجود طبیعی بگوئید وجود سعیی، یعنی شما این طوری معنا کنید اگر خاطرتان باشد باز در بحث متعلق اوامر و نواهی، مسئله وجود سعیی اختراع خود مرحوم آخوند بود، ایشان چون فرد را می برد واقعیت خاص خارجی، این طرف را می کرد ماهیت، بعد می گفتند که ماهیت من حیث هی که قابل طلب کردن نیست، پس وجود سعیی ماهیت مورد بحث است اما آقایان دیگر که با خود ماهیت کار می کردند بعضی از آنها فرد را می کردند وجود سعیی، آن موقع این طور می شد امر یا به ماهیت می خورد یا به وجود سعیی، ولی نه وجود سعیی خارجی، چون

عرض کردم که با خارج کار نمی کنیم، عنوان وجود سعی،

یعنی بر اساس مبناء حقی که می خواهیم بگوئیم خارج ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت تکلیف، و تکلیف در مرحله عنوان باقی می ماند من بگویم که امر به طبیعی خورده است یا به وجود سعی، در مقابل وجود سعی آن وجودات خاصه هستند، من می گویم وجود سعی طبیعت صلاة، عنوان آن، آن موقع طبیعی مثلاً جوهر یک وجود سعی دارد، طبیعی این یک وجود سعی دارد، طبیعی مثلاً وضع یک وجود سعی دارد، امر خورده است به عنوان وجود سعی، امام(ره) می فرمایند اگر کسی فرد را این طوری معنا کرد باز مشکلی ندارد می تواند از عنوان وجود سعی استفاده کند در مقابل طبیعی، می تواند از عنوان وجود طبیعی استفاده کند در مقابل خود طبیعی،

منشاء این دو نظریه

خوب، ریشه این دو تا فرض از کجا در آمد؟ از آن دو نکته قبلی، چون از این طرف می خواهد خصوصیات فردیه را بگذارد کنار و بگوید که بی مناط هستند و کسی نزاع ندارد در اینکه خصوصیات فردیه دخیل نیستند. از آن طرف هم می خواهد با خارج کار نکند چون می گویند که خارج ظرف سقوط است و نه ظرف ثبوت

تکلیف، پس با وجود طبیعی کار می کند یا با وجود سعی کار می کند، این را در مقابل اصل ماهیت قرار می دهد، امام(ره) می گویند اگر این طوری هم بگوئید هیچ اشکالی ندارد شما می توانید مسئله اجتماع امر و نهی را هم بر فرد پیاده کنید چون دو تا عنوان دارید، عنوان وجود سعیی صلاة، وجود سعیی غصب، عنوان وجود طبیعی صلاة، وجود طبیعی غصب اشکال ندارد، پس این دو تا فرض.

نظریه سوم که سیر محقق نائینی(ره) است

فرض سوم این است که ما برویم در مسیر محقق نائینی(ره) بگوئیم بله، من یک بار می گویم طبیعی و یک بار می گویم فرد، فرد به چه معنا؟ یعنی طبیعی و لوزام آن، اتفاقیات را نمی گویم، اگر من گفتم امر به طبیعی خورده، فرد ای: طبیعی و لوزام، عیب ندارد، طبیعی این لازمه طبیعی جوهر است، طبیعی وضع لازمه طبیعی جوهر است، اشکال ندارد، حالا در یک موردی اتفاقاً غصب پیش آمده کنار صلاة، یعنی در طبیعی غصب این صلاتی آمده است، این صلاتی اتفاقاً با مقوله این است، این غصبی اتفاقاً با مقوله این است، اشکالی ندارد می توانم نزاع کنم، چون دو تا عنوان دارم،

ببینید یعنی امام(ره) با یک دقتی و با یک حساب

و کتابی می خواهند بگویند که: فرمایشات اعلام مثل محقق اصفهانی(ره) که ماهیت را در مقابل وجود قرار می دادند، حالا یا وجود طبیعی یا وجود سعیی، فرقی نمی کند، محقق آقاضیاء یا حتی محقق نائینی(ره) یعنی اول کار مهمی که ایشان انجام می دهند و خیلی زیبا هم انجام می دهند و با آن بحث هایی که در متعلق اوامر و نواهی کردیم ضمیمه این بحث است، خیلی خوب می آیند می گویند ببینید با همین سه تا هم می شود، با این سه تا نظریه هم می شود کار کرد: وجود طبیعی، وجود سعیی، فرد به معنای لوازم، لوازم اصل طبیعی، امام(ره) می خواهند بگویند که اگر فرد را با هر کدام از این سه تا معنا کنید شما مشکلی ندارید، شما دو تا عنوان دارید و الزام به امتناع ندارید، می توانید عنوانی بشوید، دو تا عنوان هم دارید جوازی، این کار اول ایشان است، یعنی اول این سه فضا را بر اساس نظریات این سه أعلم علم اصول ایشان با آن دو نکته پیش فرض ما درست می کنند.

احتمال دیگری در بیان امام(ره)

ایشان می فرمایند یک احتمال دیگری هم وجود دارد که شما عنوان فردٌ من الطبيعة را مطرح کنید یعنی کلمه فرد، دیگر با وجود کار نکنید، بگوئید شما مثلاً با طبیعی کار کردید یا با فردٌ من الطبيعة، باز نکته فنی

ای که در این بحث وجود دارد این است که ایشان می خواهند بگویند که چطور شما با طبیعی کار کردید با طبیعی انسان مثلاً غیر از طبیعی فرس است، با فرد هم که کار می کنید زید فردی است از طبیعی انسان، و عمر هم فرد دیگری است از طبیعی انسان، چون زید یک از فرد از طبیعی انسان است، عمر هم یک فرد از طبیعی انسان است، مبناء فلسفی آن را هم بلد هستید چون طبیعی موجود به وجود افرادش است، متکثر به تکثر افرادش است، آن موقع شما می توانید بگوئید که من در مسئله متعلق اوامر و نواهی می خواهم دعوا کنم که آیا متعلق امر خود طبیعی است، یا متعلق امرعنوان فرد از طبیعی است، اشکال ندارد می توانید بحث کنید، می توانید نزاع کنید که با خود طبیعی کار کنید یا با عنوان فردی از طبیعی، باز وقتی می گویم فردی از طبیعی نمی روم در خارج چون با عنوان فرد دارم کار می کنم، در مقابل عنوان طبیعی، می گویم همان طوری که طبیعی تعدد و تکثر دارد عنوان فرد هم به واسطه تحقق طبیعی خارج تعدد دارد، عنوان فرد هم تعدد پیدا می کند، من در این اتاق می توانم بگویم که ده فرد طبیعی دارم، اگر من گفتم عنوان فرد تعدد دارد هیچ اشکال ندارد، فرض بحث هم این است که در سیستم مشهور داریم عقلی بحث می کنیم، حالا ما آنجا قول مختارمان را گفتیم،

ولی اگر من توانستم متوجه باشم که می توانم از کلمه عنوان استفاده کنم، اشکال ندارد آن موقع عنوان فرد غیر از عنوان طبیعی است، آن موقع فرد از صلاة غیر از فرد از غصب است، عنواناً غیر از هم هستند، کما اینکه طبیعی صلاة غیر از طبیعی غصب است، شما تعدد عنوان دارید، بنابراین ایشان می فرمایند که اگر شما آمدید و با این منطق ما کار کردید می توانید با فرد کار کنید و می توانید با طبیعی کار کنید، و در فضایی که آقایان بحث را یک بحث عقلی محض تصویر می کنند، بحث قابل پیگیری است، همان طور که مثلاً محقق نائینی(ره)، محقق اصفهانی(ره)، مرحوم آقاضیاء یک بحث فنی عقلی می کنند، وجود است ماهیت است کما اینکه خود مرحوم آخوند هم همین طور، شما می توانید یک بحث فنی عقلی بکنید سر تعدد فرد و عنوان فرد را مطرح کنید و سر تعدد طبیعی و عنوان طبیعی را مطرح کنید.

امام(ره): بنابر چهار فرض اشکالی وجود ندارد

ایشان می فرمایند اگر هر کدام از این چهار معنا را شما محل نزاع فرد بدانید هیچ مشکلی نداریم، حالا در این بیان امام(ره) احتمال اول را که ابتکار خودشان است جلو می اندازند در بیان، می گویند که عنوان فرد را بیاورید هیچ مشکلی ندارید، عنوان وجود سعی را

بیاورید هیچ مشکلی ندارید، عنوان وجود طبیعی را بیاورید هیچ مشکلی ندارید، عنوان لوازم وجود طبیعی را بیاورید هیچ اشکالی ندارد، شما فرد را به هر کدام از این چهار معنا که بگیریید قابل بحث است،

بله، آن دو تا معنا محل اشکال بودند که قائل ندارند، من بروم در متن واقع خارجی با فرد کار کنم، حالا چه فرد مرحوم آخوند که خصوصیات فردی هم در آن است و چه وجود طبیعی را ولی ببرم در خارج، یا بروم در لوازم حتی الاتفاقیات و آنها را بیاورم داخل، این اصل تحلیل حضرت امام(ره) است.

ثمره این بیان امام(ره)

اینجا با این توضیحات خوبی که ایشان بیان کرده اند، شما ملاحظه می کنید که فرمایشات گذشتگان جمع می شود، اشکال جدی به فرمایشات محقق نائینی(ره) و تلمیذ بزرگوار ایشان محقق خوئی(ره) وارد می آید، یعنی به محقق خوئی(ره) باید بگوئیم که شما(همان طور که قبلاً هم عرض کردیم) فرمایش آقای نائینی(ره) را کامل نقل کنید، اشکالی هم اگر می خواهید به آقای نائینی(ره) بگیریید، سر لوازم نگیریید، اشکالی که می خواهید به آقای نائینی(ره) بگیریید، سر اتفاقیات بگیریید. بر اساس این تحلیل به استاد های بزرگوار ما که متأسفانه فرمایش استادشان حضرت امام(ره) را

ناقص نقل فرموده اند هم اشکالاتی وارد می آید.

اشکال بیان صاحب المحصول

اشکال فرمایش صاحب المحصول را اشارهً عرض کنیم، چون صاحب المحصول این مسئله عنوان فرد را نیاورده اند، یعنی آن ابتکار حضرت امام(ره) را نیاورده اند، صاحب المحصول تمرکز نداده اند سر اینکه امام(ره) خواسته اند با وجود هم اگر کار می کنند با عنوان وجود کار کنند، یعنی آن مخ فرمایش ایشان را که امام(ره) خواسته اند مرز را این طور بگذارند هر چه که شما را از متن خارج جدا کند و شما را در مرحله عنوان نگه ندارد، این مخ باید بیان بشود باید این اصل فرمایش ایشان گفته بشود که اصل این فرمایش هم مرحوم آقاضیاء را نجات می دهد و هم محقق اصفهانی(ره) را نجات می دهد، اصل این فرمایش همه را نجات می دهد، بله، فقط مرحوم آخوند یک مشکلی دارند که عرض کردم آن مشکل، مشکل اختصاصی مرحوم آخوند است، که خصوصیات بیاید که در واقع آن نزاع بیهوده ای می شود، حضرت آقای سبحانی فقط آن قسمت محقق نائینی(ره) را از امام(ره) نقل کرده اند که نقل به محقق نائینی(ره) از اتفاقیات است، در صورتی که این اصل مسئله امام(ره) را باید بیان می کردند، که من اگر فرد را در حد عنوان وجود، عنوان وجود سعی

و ابتکار امام(ره) عنوان وجود فرد آوردم، مشکل حل می شود، لتعدد العناوین حتی علی القول بالفرد. دو تا اشکال استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله فاضل(ره) دارند که آن را هم إن شاء الله فردا عرض کنیم که این بحث تمام بشود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

جلسه هشتادم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مرور بحث؛ بررسی بیانات بعضی از تلامذه حضرت امام (ره)

در پایان فرمایشات حضرت امام (ره) اشاره ای به بعضی از نکات اساتید بزرگوارمان تلامذه حضرت امام (ره) داشته باشیم، نکات فرمایش حضرت آیت الله سبحانی را به مناسبت بحث با محقق خوئی (ره) بیان کرده بودیم و جلسه قبل هم در مقایسه با فرمایشات استادشان حضرت امام (ره) به آن اشاره کردیم.

بررسی فرمایش آیت الله فاضل (ره)

اما استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل (ره) در

این مقدمه مربوط به اینکه آیا مسئله اجتماع امر و نهی توقف دارد بر مسئله تعلق امر به طبائع یا به افراد؟ خوب بحث کردند در اینجا اول نظریه مرحوم آخوند را تحلیل کردند با همان توضیحات مربوط به کفایه که بیان شد بعد هم فرمایشات مرحوم آخوند را بررسی کردند.

ایشان در احتمالات معنای فرد، فقط سه احتمال را بررسی فرمودند، احتمال اول از فرد را گفتند طبیعت موجود در خارج، که طبیعت موجود در خارج را فرد تلقی کنند، بعد هم اشکال مهمی را مطرح فرمودند که طبیعت موجود در خارج نمی تواند فرد باشد چون خارج ظرف سقوط تکلیف است و نه ظرف ثبوت تکلیف.

احتمال دوم را احتمال حضرت امام(ره) بیان فرمودند که فرد یعنی کلی عنوان فرد با همان توضیحاتی که در فرمایشات حضرت امام(ره) بود که جلسه قبل هم عرض شد که زید فرد انسان است و عمر فرد انسان است کما اینکه زید طبیعی انسان است و عمرهم طبیعی انسان است، لذا ما می توانیم درباره فرد هم این احتمال را بدهیم یعنی بگوئیم تکالیف به طبیعت می خورند یا به عنوان فرد می خورند، ایشان این را احتمال دوم قرار داده اند.

نقد احتمال دوم توسط آیت الله فاضل (ره)

بعد این احتمال را نقد کرده اند و فرموده اند که بعید به نظر می رسد که مقصود از فرد چنین معنایی باشد، چرا بعید به نظر می رسد؟ ایشان بیان فرمودند به خاطر اینکه ما بعداً می گوئیم اگر قرار است که عنوان فرد متعلق باشد خوب، عنوان فرد کلی است، وقتی قرار شد عنوان کلی متعلق باشد خوب، بهتر است که طبیعت متعلق باشد، طبیعت هم کلی است، اگر قرار است که یک عنوان کلی متعلق اوامر و نواهی قرار بگیرد ظاهراً آنسب این است که خود طبیعی متعلق قرار بگیرد،

و لذا بیان فرموده اند که بعید به نظر می رسد که مقصود از فرد چنین معنایی باشد زیرا وقتی قرار شد عنوان کلی فردی از عنوان صلاة مطرح باشد چرا خود عنوان صلاة مطرح نباشد؟ چرا وجود نتواند به خود طبیعت تعلق بگیرد، اگر کلی بودن طبیعت مانع است، فردی از افراد صلاة هم کلی است، و لذا فرمودند که این معنای از فرد هم بعید است که مورد نظر آقایان باشد.

نقل احتمال سوم در معنای فرد توسط آیت الله فاضل (ره)

بعد هم گفته اند که احتمال سوم فرد این است که (همان فرمایش مرحوم آخوند) که خصوصیات فردیه

هم دخالت کند، و تصریح کردند که مرحوم آخوند در تعلق احکام به طبائع یا به افراد بر این معنا تکیه داشتند که آقایان می خواهند خصوصیات فردیه هم داخل در دایره امر و نهی قرار بگیرد، یعنی صلاة با تمام خصوصیاتش مثل زمان و مکان به عنوان مأموریه قرار بگیرد، خمرهم با همه خصوصیاتش مثل زمان و مکان و ظرف و بقیه مطلب متعلق نهی قرار بگیرد

بعد هم فرمودند که اگر کسی فرد را به این معنا بگیرند که مرحوم آخوند گرفته اند دیگر چاره ای نیست، باید ملتزم بشود به اینکه در واقع اجتماع امر و نهی از فروع این معنا باشد از متفرعات این بحث قرار بگیرد، چرا؟ گفتند به خاطر این تلاشی که مرحوم آخوند کرده اند اینجا بگویند این طور نیست غلط است، با همان توضیحاتی که داده شد که آقایان در نقد بیان مرحوم آخوند آقایان با مرحوم آخوند درگیر هستند که اگر فرد این طور باشد علاوه بر آن اشکالاتی که آنجا در آن بحث فرد مطرح شد که آن بحث بی ارزش و بی خاصیت است این را می کند از فروع آن بحث، بعد هم همین را تحلیل کرده اند و گفته اند که تلاش مرحوم آخوند بی اثر است و می گویند مخصوصاً تلاشی که مرحوم آخوند سر سرایت ارائه می کنند، که ما اگر گفتیم که امر از عنوانش به منهی سرایت کند و نهی از عنوانش به مأمور سرایت کند این سرایت چیزی جز خصوصیات

فردیه نیست، لذا چاره ای نداریم الا اینکه اگر فرد را این طور معنا کنیم قائل به امتناع بشویم.

بنابراین فرمایش استادمان حضرت آقای فاضل(ره) در حد همین سه معنا است و نقد مرحوم آخوند است که ما باید مرحوم آخوند را نقد کنیم و بگوئیم با تلاشی که مرحوم آخوند کرده اند و خواسته اند فرد را با معنای مختارشان است بگویند ولی اصرار کنند که تازه در فرد هم ما می توانیم جواز را تصویر کنیم غلط است این فرمایش استاد ما است.

چرا احتمالات دیگر را آیت الله فاضل(ره) بیان نکردند

حالا سوال این است که چرا استاد بزرگوار ما بقیه احتمالات را رسیدگی نکردند، چون ملاحظه کردید در اینجا یک احتمال دیگری بود که در واقع [از] فرد آن لوازم طبیعی را مطرح کنم، بگویم طبیعی خودش متعلق است یا فرد به معنای اینکه طبیعی و لوازم، کما اینکه می شود مسئله فرد را در حد عنوان کلی وجود بحث کرد، عنوان کلی وجود قابل بحث است همان طوری که گفته شد که امام(ره) هم مطرح کردند که عنوان وجود مطرح بشود، بعد عنوان وجود می تواند وجود سعیی باشد، می تواند وجود طبیعی باشد ولی عنوان وجود سعیی، یا عنوان وجود طبیعی، چرا فرد را این طوری نگوئیم، چرا حالا استاد بزرگوارمان این احتمالات دیگری

را که در فرد می شود مطرح کرد را احتمال نداده اند؟

تکمیل فرمایش آیت الله فاضل (ره) با مرور بیان ایشان در بحث متعلق اوامر و نواهی

اگر خاطر تان باشد و ما با مراجعه به فرمایشات ایشان در بحث متعلق اوامر و نواهی شاید ریشه اش را بشود به دست آورد، تکمیلاً لفرمایش ایشان حالا بعد آن نکات ملاحظه را عرض خواهیم کرد، ایشان در خود بحث متعلق اوامر و نواهی این نکته را تأکید می کردند همین نکته ای که اینجا در نقد فرد امام (ره) هم گفتند، آنجا هم به این مطلب اشاره کردند، گفتند که به همین جهت کسانی که اوامر و نواهی را متعلق به افراد می دانند، اگر مقصودشان از افراد همان معنای ظاهری باشد، همان معنای ظاهری یعنی خصوصیات فردیه هم بیاید، این اشکال بر آنان نیز وارد است، حالا این اشکال همینی است که الان می خواهند بیان کنند، زیرا اگر مرادشان مفهوم کلی فرد باشد چرا طبیعت نتواند متعلق امر و نهی قرار بگیرد؟ و اگر مراد از فرد، افراد خارجی باشد باید ابتداء فرد در خارج محقق شود تا پس از آن نوبت تعلق حکم برسد، که آن اشکال پیش می آید که خارج ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت تکلیف،

بعد در ادامه با یک دقتی این نکته مرحوم آخوند را

هم می آورند، می گویند ذکر این اشکال لازم است که این اشکال بر احتمال دوم هم وارد است، احتمال دوم این است که من بگویم وجود نه خصوصیات فردیه، که بعد بگویم وجود طبیعی یعنی فرد همان طوری که گفته شد، بعد ایشان توضیح می دهند می گویند البته مرحوم آخوند چون در بحث متعلق اوامر و نواهی طبیعت را کردند وجود طبیعت، فرد را کردند خصوصیت فردیه، لذا این احتمالی که ما الان برای فرد می دهیم، معنایی است که مرحوم آخوند برای طبیعی گرفته اند چون مبناء مرحوم آخوند این است که ماهیه من حیث هی لیست الاهی لا مطلوبة و لا غیر مطلوبة

پس اگر چیزی بخواهد متعلق حکم شرعی قرار بگیرد وجود طبیعی است نه خود طبیعی لذا توضیح می دهند که مرحوم آخوند چون احتمال اول یعنی تعلق اوامر و نواهی به طبائع را اختیار کرده اند و مراد از احتمال اول را همین چیزی می دانند که ما در فرد معنا می کنیم یعنی وجود طبیعی، بعد خواسته اند بفرمایند که مرحوم آخوند خودشان فهمیده اند که مسئله خارج ظرف سقوط است خواسته اند با تفکیک بین وجود و ایجاد حل کنند که قبلاً آن را بحث کردیم،

می خواهم عرض کنم نکته مهمی که در فرمایش ایشان وجود دارد این است که ما اگر رفتیم سراغ وجود

طبیعی یا رفتیم سراغ عنوان فرد بازهم همین مناط تحلیل وجود دارد، چون آنجا هم همین سوال را مطرح می کنند که مراد شما مفهوم کلی طبیعت است؟ ببینید این احتمال آمد، یا واقعیت وجود طبیعت؟ دوباره برای وجود طبیعت دوتا فرض پیش آمده، مفهوم کلی وجود بیعت می شود همین احتمالی که امام(ره) اینجا دادند، یا واقعیت وجود طبیعت، واقعیت وجود طبیعت که مختار مرحوم آخوند می شود ولی مرحوم آخوند آن را به عنوان طبیعی مطرح کرده است، مفهوم کلی وجود طبیعت ایشان می گویند که اشکالش این است که اگر پای مفهوم کلی در میان باشد چرا با خود طبیعی کار نکنیم، اگر مرادتان مفهوم وجود کلی طبیعت است خوب، چه داعی ای دارید که پای وجود را به میان می آورید بلکه بیائید و روی خود مفهوم کلی صلاة تکیه کنید، همان چیزی که ظاهر قواعد عربیت اقتضاء می کرد که حکم به طبیعت تعلق گرفته، چون ظاهر قواعد صلّ است، هیئت خورده است به طبیعی، شما عنوان طبیعت را کنار زده و به جای آن عنوان کلی دیگری را مطرح می کنید، پس معلوم می شود که مراد شما مفهوم وجود طبیعت نیست بلکه می خواهید واقعیت وجود طبیعت را در نظر بگیرید.

هدف از توضیح این بخش از فرمایشات آیت الله فاضل (ره)

ببینید، هدف بنده از این توضیحاتی که از استاد بزرگوارمان قرائت کرده ام این است که استاد ما در واقع با آن توضیحاتی که آنجا دادند نمی شود گفت که آن احتمال مفهوم کلی وجود طبیعت را نگفته اند، یا مفهوم کلی وجود سعی، چرا می گوئید که اینها را نگفته اند؟ حرف ما این است به خاطر اینکه مفهوم وجود طبیعت، مراد مرحوم آخوند است و ایشان با وجود طبیعت کار کرده اند، یا با وجود سعی کار کرده اند، ایشان در مورد وجود طبیعت یا وجود سعی که مختار مرحوم آخوند است گفته اند که طبیعت به این معنا است، احتمالی داده اند که شما می توانید از مفهوم کلی وجود هم استفاده کنید، حالا چه مفهوم کلی وجود طبیعت و چه مفهوم کلی وجود سعی، چون مرحوم آخوند است که می گوید وجود طبیعت یعنی وجود سعی، توضیحاتش آن جا داده شده است.

منتهی اشکال مشترکی اینجا داده شده است که شما اگر مفهوم کلی وجود طبیعت یا مفهوم کلی وجود سعی را آوردید وسط یا مفهوم کلی فرد، ایشان می خواهند بگویند که بعید است که این مورد نظر آقایان باشد، اشکال شان این است که چون این بعید است که مورد نظر آقایان باشد، چرا بعید است؟ به خاطر همین نکته ای که گفتند، می گویند اگر ما بگوئیم اینها

به دنبال مفهوم کلی وجود طبیعی هستند یا مفهوم کلی وجود سعی هستند یا مفهوم کلی فرد هستند، خوب، سراغ خود طبیعت بروند بهتر است.

به عبارت آخری از نظر استاد بزرگوار ما مسئله این است که قائلین به طبیعی یا فرد دعوای شان سر این است که من با واقعیت خارجی کار کنم و نه با مفهوم کلی، یا با طبیعی کار کنم، مرحوم آخوند هم به خاطر اشکالی که به طبیعی گرفته اند گفته اند شما با وجود طبیعی کار کنید، یعنی واقعیت خارجی، درمقابل فرد یعنی وجود خارجی با خصوصیات فردیه، پس ما اصلاً بحث از مفاهیم کلی را می خواهیم بگذاریم کنار، چه مفهوم کلی فرد، چه مفهوم کلی وجود طبیعی، چه مفهوم کلی وجود سعی،

پنج احتمالی که از جمع بندی فرمایشات آیت الله فاضل (ره) به دست می آید

لذا اگر کسی بخواهد جمع بندی کند فرمایش استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله فاضل (ره) را باید بگوید که آقای فاضل (ره) به آن سه احتمال شان، دو احتمال دیگر در متعلق اوامر و نواهی اضافه کرده اند، آنجا سه احتمال را بحث کرده اند وجود طبیعت به عنوان فرد، عنوان کلی فرد به عنوان فرد، خصوصیات فردیه به عنوان فرد، دو احتمال دیگری هم قبلاً بررسی کرده اند

که من بگویم با عنوان کلی وجود طبیعت، عنوان کلی وجود طبیعت نه خود فرد خارجی، با عنوان فرد کار کنم یا با عنوان کلی وجود سعی، منتهی چون این دو احتمال با آن عنوان کلی فرد مشترک هستند در یک اشکالی، دیگر آن را تفصیل نداده اند، مشترک هستند در یک اشکال کلی که نمی شود مراد آقایان باشد، چون کلی است و اگر ما قرار است در حد مفاهیم کلی بمانیم به ظاهر دلیل اخذ می کنیم که خود طبیعت باشد، این در واقع نکته ایشان.

عدم بیان و بررسی احتمال محقق نائینی(ره) توسط آیت الله فاضل(ره)

نکته ای که حالا ما در ملاحظه داریم این است که اولاً این فرمایش ایشان کامل هم که باشد اشکالی ندارد خوب است، جا داشت که ایشان فرمایش محقق نائینی(ره) را بگویند، یعنی ما در کنار آن سه احتمالی که ایشان ذکر کردند و آن دو احتمالی که ما اضافه کردیم و اینها را مشترک دانستیم در اشکال کلی آن عنوان فرد یا عنوان وجود طبیعی یا عنوان وجود سعی، ما یک احتمال دیگری داریم که محقق نائینی(ره) احتمال داده اند که خواندیم عبارتش را در اجود، و آن احتمال این بود که من بگویم اینجا فرد به معنای طبیعی و ما یلازمها است، اگر من گفتم فرد به معنای طبیعی

انسان است با طبیعی این، طبیعی انسان است با طبیعی وضع، طبیعی انسان است با طبیعی اضافه، که اینها لوازم طبیعی انسان هستند این می شود فرد، چون محقق نائینی(ره) توجه داشتند به اینکه من نمی توانم فرد را به معنایی که مرحوم آخوند بیان می کنند، بدانم، خوب، جای داشت که این معنا گفته بشود، یعنی ما به این پنج احتمال، حالا ما کمک کردیم و آن دو احتمال را از متعلق اوامر و نواهی اضافه کردیم به فرمایش ایشان، احتمال محقق نائینی(ره) باید گفته می شد بعد نقد چنین احتمالی باید گفته می شد.

نقد چنین احتمالی این است که من بگویم احتمال هفتمی وجود دارد، یعنی من پنج احتمال را داشتم سه احتمال را ایشان بیان کردند و دو احتمال را ما از بحث متعلق اوامر و نواهی اضافه کردیم شد پنج تا، بیان محقق نائینی(ره) بشود احتمال ششم کل ما یلازم آن طبیعی را فرد قرار بدهیم، احتمال هفتم این است که مقارنات هم بیاید، یعنی استاد ایشان حضرت امام(ره) برای اینکه اشراف و اشباع کنند کل بحث را، هفت احتمال دارند، همان طور که جمع بندی امام(ره) بود، امام(ره) بفرمایند که اگر فرد به معنای کل ما یلازم باشد من می توانم قائل به فرد بشوم و قائل به امتناع هم نشوم، چون دو تا عنوان دارم و با همان بحث ها، اما اگر فرد به معنای یلازم و یقارن باشد دیگر بله،

امتناعی هستیم، که امام(ره) می خواهند بگویند که این را کسی قائل نیست، هیچ کسی نمی گوید که فرد یعنی طبیعی و ما یلازم و یقارن، مقارن اتفاقی را نمی گوید،

پس نکته اولی که ما در ملاحظه به فرمایش استاد بزرگوارمان داریم این است که شما احتمال محقق نائینی(ره) را باید بگوئید نقد احتمال محقق نائینی(ره) را هم باید بیان کنید، احتمال محقق نائینی(ره) ما یلازم است، نقد احتمال محقق نائینی(ره) که نقد فرمایش آقای خوئی(ره) هم هست این است که صلاة و غصب ربطی به ما یلازم ندارند، خوب، این نکته باید گفته می شد و با دقت هم باید گفته می شد که بیان نفرمودند.

وارد نبودن اشکال آیت الله فاضل(ره) به بیان حضرت امام(ره)

اما در رابطه با آن اشکالی که به استاد شان حضرت امام(ره) دارند، که بعید است فرد به این معنا باشد که شما(حضرت امام) می گوئید یعنی عنوان کلی فرد، یا عنوان کلی طبیعت یا عنوان کلی وجود طبیعی، اشکال این فرمایش این است که ایشان جا داشت این احتمال را تقویت کنند با عنایت به مبناء محقق اصفهانی(ره)، که تفصیلش ان شاءالله در قول مختار می آید، ببینید مبناء محقق اصفهانی(ره) در آن دو تا نکته وجود داشت، و استاد ایشان حضرت امام(ره)

برای رعایت این دو نکته این احتمال را تصویر کردند
که نزاع درست بشود،

ببینید نکته اول در فرمایش محقق اصفهانی(ره) آن
نقدی بود که به فرمایش مرحوم آخوند داشتند که مرحوم
آخوند می گفتند فرد(همان طوری که استادمان حضرت
آیت الله فاضل هم فرمودند) فرد یعنی خصوصیات
فردیه، خوب، آقای اصفهانی(ره) اشکال شان این بود
که خوب، این یک بحث بی ارزشی می شود در کلام
علماء، که دید این فرمایش هم در فرمایشات محقق
نائینی(ره) بود و هم در فرمایشات آقای اصفهانی(ره)
اشکال این است که اگر کسی بخواهد بگوید فرد یعنی
خصوصیات فردیه، واقعاً یک کسی می آید می گوید
که چیزی که مناط ندارد داخل در متعلق حکم است؟
بله، دعوا سر طبیعی و اصل وجود طبیعی قابل بحث
است، اما من دعوا را ببرم سر یک چیزی که قطعاً بی
مناط است، من نسبت بدهم به اینکه علماء اعلام کلی
بحث کرده اند که متعلق اوامر طبیعت است یا فرد
است، یعنی چیزی که هیچ مناط ندارد، لذا اشکال
مهم آقای اصفهانی(ره) را باید اینجا ملتزم شد که ما
نمی توانیم فرد را به این معنایی که مرحوم آخوند می
گویند معنا کنیم، این یک، پس فرد به این معنا قطعاً
غلط است،

از آن طرف محقق اصفهانی(ره) چون قائل است به این که متعلق احکام عناوین هستند نه معنونات خارجی، و این نکته دقیقی که استاد بزرگوارما حضرت آقای فاضل(ره) از آن استفاده کرده اند که خارج ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت تکلیف، من نمی توانم فرد را طوری معنا کنم که برویم سراغ خارج، اگر من نتوانم فرد را این طوری معنا کنم، آن موقع جا دارد ایشان که می خواهند مسیر آقای اصفهانی(ره) را بروند، آقای اصفهانی(ره) می فرمایند متعلق یا طبیعت است یا وجود طبیعت است ولی چون مبناء من در متعلق احکام عنوان است می گویم عنوان وجود طبیعت، عنوان وجود سعی، این طوری،

حالا مثل امام(ره) آمدند این را کامل کردند به اینکه عنوان فرد هم قابل بحث است، چون می خواهد رابطه اش را با اصالة الوجود اصالة الماهية بهم بزنند که در بحث بعدی می آید، خوب، پس جا دارد ما به استاد عزیزمان بگوئیم که حضرت آقا، شما که دارید از این حد وسط خارج ظرف سقوط است استفاده می کنید و فرد را نمی برید به خاطر اینکه خارج را ظرف سقوط تلقی می کنید که حرف کاملاً درستی هم است، و همه تلامذه امام(ره) مانند آقای نائینی(ره) و آقای اصفهانی(ره) به این فتوا داده اند شما اگر رفتید سراغ این مطلب، از یک طرف خصوصیات فردیه را گذاشتید

کنار، از یک طرف خارج را ظرف سقوط دیدید و فرد به این معنا را گذاشتید کنار، پس شما باید آن موقع احتمال اینکه منظور ایشان از وجود طبیعت در فرد عنوان وجود طبیعت است را بیاورید،

منتهی باید بگوئید من در مرحله عنوان هشتم دو عنوان دارم، عنوان طبیعی صلاة و طبیعی غصب، یا عنوان وجود طبیعت صلاة یا عنوان وجود طبیعت غصب، عنوان وجود سعیی صلاة، عنوان وجود سعیی وجود غصب، خوب، بالأخره این فرمایش محقق اصفهانی(ره) است جمع بین دو نکته، اقتضاء چنین چیزی را می کند شما این را بگوئید، منتهی بگوئید بله، ما اگر قرار شد برویم در مرحله عنوان کلی که با عنوان کار کنیم، به ظاهر دلیل اخذ می کنیم یعنی با طبیعی کار می کنیم، ببینید جا داشت شما این را بگوئید

در این فضا آن موقع احتمال ابتکار استاد تان حضرت امام(ره) هم خیلی قابل بحث است، که احتمالی که امام(ره) ابتکار کرده اند مال این است که امام(ره) خواسته اند مسئله را عرفی کنند و از وجود و ماهیت به معنای فلسفی اش جدا کنند متعلق اوامر و نواهی را، بنابراین آمدند و گفتند که من یک طبیعت صلاة دارم و یک عنوان فرد دارم، واقع خارجی هم فردی است برای این طبیعی و هم واقعیتی است برای این

طبیعی، زید هم طبیعی است و هم فردی از طبیعت
صلاة است، عمر هم طبیعی است و هم فردی از طبیعت
صلاة است،، همان توضیحاتی که امام(ره) بیان کرده اند
و خود ایشان هم زیبا فرمایشات استاد شان حضرت
امام(ره) را توضیح داده اند،

عدم بیان اشکال محقق اصفهانی(ره) به مرحوم آخوند توسط آیت الله فاضل(ره)

در پایان این نکته هم جا داشت که استاد ما در
بحث خود ما، یعنی در بحث اینکه این متفرع است
یا متفرع نیست به مرحوم آخوند آن اشکال اساسی را
هم بگیرند اشکالی که آقای اصفهانی(ره) گفتند ایشان
اشکال را در بحث ما نیاورده اند، که ما با خصوصیات
فردیه نمی توانیم کار کنیم چون اصلاً قابل بحث نیست
و بحث لغو و بی فائده ای است، با خارج نمی توانیم
کار کنیم چون ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت، با
خصوصیات فردیه مرحوم آخوند نمی توانیم کارکنیم
چون لغو است.

أقوی بودن جمع بندی حضرت امام(ره)

لذا جمع بندی مطلب به نظر ما همین مسیری است
که استاد اساتذہ ما حضرت امام(ره) رفته اند و عملاً این
هفت معنا باید رسیدگی بشود، فردی که مرحوم آخوند

گفته اند، فرد به معنای وجود طبیعت، بعد بگوئیم این دو تا معنا قابل اخذ نیستند اولی با دو اشکال و دومی با یک اشکال کنار می روند، فرد به معنای کلی طبیعت، فرد به معنای عنوان وجود طبیعت، فرد به معنای عنوان وجود سعی، فرد به معنای طبیعت و لوزام و فرد به معنای طبیعت لوزام و مقارنات اتفاقیه، آن [احتمال] هفتم اگر باشد بله، می شود امتناع، آن هم در واقع بی قائل است یعنی کسی نمی آید این را بگوید، لذا اگر آن هفتمی هم برود کنار، چهار تا احتمال قشنگ در فرد قابل بحث است، به نظر ما این جمع بندی استاد اساتذہ ما جمع بندی خوب و قابل قبولی است و باید رسیدگی بشود.

آیا بحث اجتماع امر و نهی از فروع بحث اصالة الوجود واصالة الماهية است؟

در اینجا فقط نکته ای را بیان کنیم که عنوان بحث بعدی ما است، در اینجا چون بحث به اینجا رسیده است این مقدماتی که مرحوم آخوند بیان کرده اند را ادامه می دهیم ولی اینجا یک پرائتز باز می کنیم، یکی از نکاتی که مرحوم آخوند مقدمات مختارشان نه مقدمات بحث بیان کرده اند جا دارد که اینجا گفته بشود و صاحب المحصول خیلی زیبا این کار را کرده اند، چون ما الان در مسئله متعلق اوامر و نواهی و

الان ارتباطش با امر و نهی هستیم جای دارد،

و آن ارتباط این بحث با اصالة الوجود و اصالة الماهية است، صاحب المحصول اگر نگاه کنید خیلی منطقی برای اینکه جلوی تکرار بعضی از مطالب را بگیریم و همین مطلب در بحث متعلق اوامر و نواهی هم بحث شده اینجا یک یادآوری کنیم مختار مرحوم آخوند را که وقتی دیگر رسیدیم به مختار مرحوم آخوند از آن استفاده کنیم، و آن این است که این بحث ما از فروع بحث اصالة الوجود و اصالة الماهية است که صاحب فصول دارند دنبال می کنند یا نه، مرحوم آخوند خواسته اند این حرف را نقد کنند، بحث متعلق اوامر و نواهی چنانچه ملاحظه فرمودید خورده است به بحث وجود و ماهیت بر اساس سازمان محقق اصفهانی(ره) و ظاهر بعضی از فرمایشات مرحوم آخوند، متعلق طبیعی است یعنی ماهیت، یا متعلق وجود است، جا دارد همین جا این مطلب را که مرحوم آخوند به عنوان یک مقدمه ای برای قول مختارشان بیان کرده اند اینجا نهائی کنیم که دیگر کار تمام بشود، لذا برای بحث بعدی عبارت مرحوم آخوند را در کفایه ملاحظه بفرمائید در یکی از مقدماتی که برای قول مختارشان بیان می کنند در آن مقدمه مرحوم آخوند اصرار دارند که این بحث هیچ ربطی به بحث اصالة الوجود و اصالة الماهية ندارد خلافاً لصاحب الفصول آن عبارت مرحوم آخوند

را ملاحظه بکنید که جلسه بعدی یک مروری کنیم و بر
اساس این بحث جمع بندی اش کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين